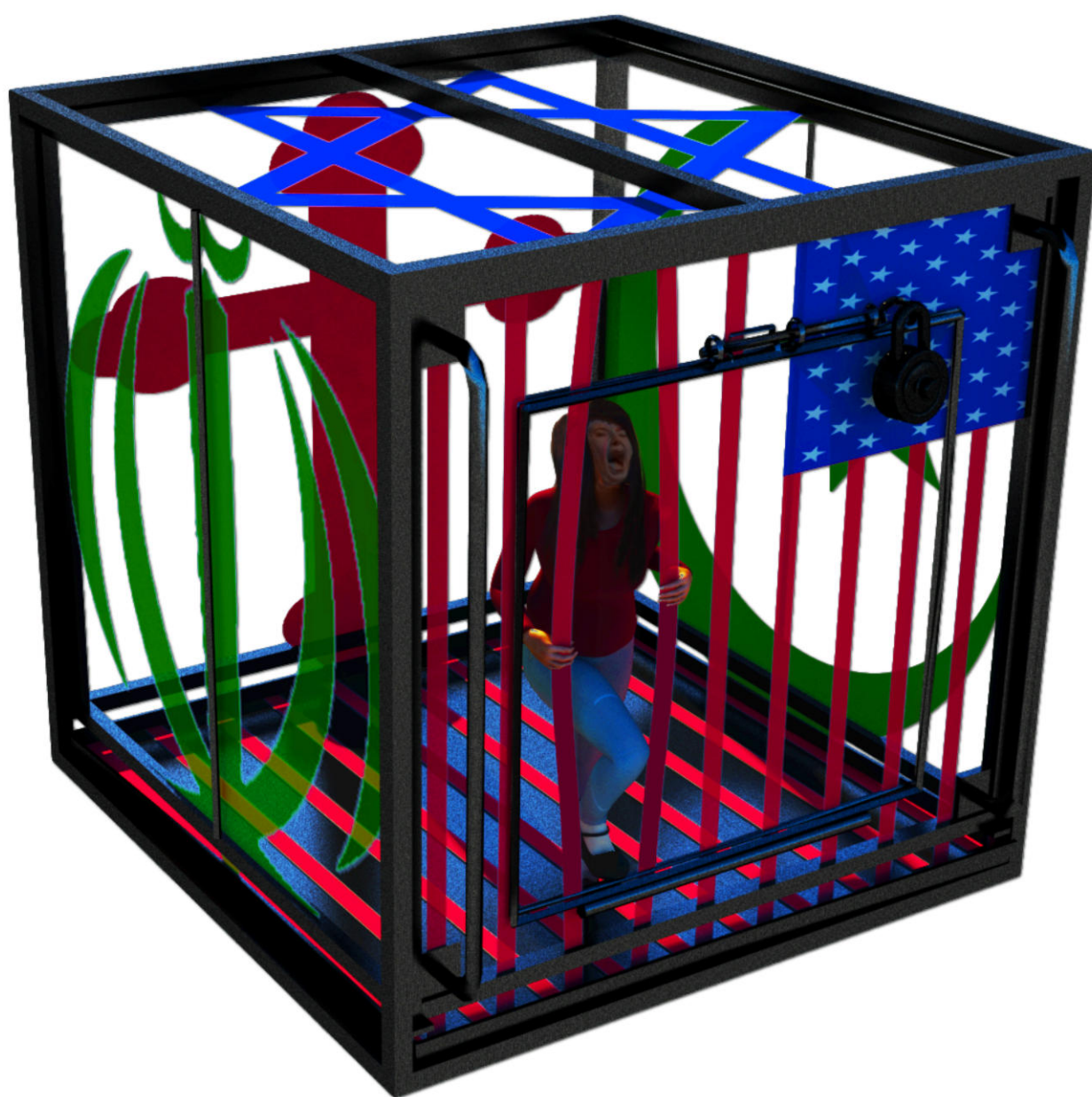


فصلنامه زنان شماره ۳۲ - اردیبهشت ۱۳۹۳
Quarterly journal No.32 - May 2014



فهرست مطالب

- ۴ < سر سخن: رهایی زنان در گروه مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر آنان با دو واپس‌گرای پدرسالار
- ۱۲ < زنان، جنگ و اشغال‌گری
- ۱۶ < جنسیت و خشونت
- ۱۹ < خانواده (بخشی از کتاب راهپیمایی طولانی، اثر سیمون دوبوار)
- ۲۴ < خانواده در چین سوسیالیستی
- ۲۷ < عشق یا بندگی
- ۲۹ < میدان آزادی در محاصره
- ۳۳ < فمینیسم موقعیتی = نان را به نرخ روز خوردن! (زنان دیگر)
- ۳۷ < بیانیه سازمان زنان هشت مارس به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن (فارسی)
- ۳۹ < بیانیه سازمان زنان هشت مارس به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن (هلندی)
- ۴۱ < بیانیه سازمان زنان هشت مارس به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن (انگلیسی)

هشت مارس

نشریه سازمان زنان
هشت مارس
(ایران - افغانستان)

=====

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان
فریدا فراز
فریبا امیرخیزی
طرح روی جلد: سمیرا

همکاری شما:

نشریه را پر بارتر خواهد کرد.

برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید!

لطفا نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی

تایپ کنید و مطالب را برای ما بفرستید!

ارسال مطالب برای نشریه:

zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر يك از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده‌ی نویسندگان آن است.

رهایی زنان در گروهی مبارزه‌ی آشته ناپدید آنان با دو واپس‌گرای پدرسالاز:

سرمایه‌داری امپریالیست



بنیادگرایی مذهب!

براساس گزارش سازمان غیردولتی "آزادی زنان در عراق"، تنها این سازمان (NGO) ناپدید شدن حدود ۴ هزار زن را از مارس ۲۰۰۳ تاکنون مستند کرده که ۲۰ درصد از آن‌ها زیر ۱۸ سال سن دارند. خانواده‌های مستاصل گاهی اوقات دختران خود را در ازای کمتر از ۵۰۰ دلار به قاچاقچیان می‌فروشند.

در حالی که هیچ سازمانی تا کنون آمار معتبری از تعداد زنان عراقی که از سال ۲۰۰۳ مورد تجاوز سربازان آمریکایی قرار گرفته‌اند ارائه نداده است، اما تا کنون هزاران نام ثبت شده و عکس‌ها، ویدئوها و اخبار و داستان‌های فجیعی حتی در دادگاه‌های نظامی آمریکا ارائه شده است. اما در درون ارتش متجاوز هم زنان وضعیت مشابهی دارند، زیرا در بین بیش از ۲۰۶ هزار سرباز زنی که از مارس ۲۰۰۳ در ارتش آمریکا در خاورمیانه خدمت کرده‌اند حداقل ۳۰ درصد مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند.^۳ به گفته‌ی مقامات رسمی: «در عراق احتمال تجاوز به یک زن ارتشی به وسیله‌ی سرباز همکار، بیشتر از احتمال کشته شدن به وسیله‌ی دشمن است.»^۴

در پی جنگ داخلی در سوریه که تا کنون بیش از ۷۰ هزار کشته، دست‌کم ۱ میلیون و ۴۰۰ هزار پناهجو و آواره، ۲۸ هزار مفقود و بیش از ۱ میلیون و دویست هزار بی‌خانمان، در ۲ سال اخیر به جا گذاشته، اما وضعیت زنان کماکان فاجعه‌بارترین است. بنا به تحقیقات سازمان ملل متحد دست‌کم نیمی از آوارگان، ترس از تجاوز به زنان را به‌عنوان یکی از دلایل فرار خود مطرح کرده‌اند. همین گزارش می‌افزاید که به دست‌کم ۲۰۰۰ زن در زندان‌های رژیم بشار اسد یا در طی حمله‌ی نیروهای شیعه (نیروهای لباس شخصی شبه‌نظامی و آدمکش‌های وابسته به حکومت در سوریه) به خانه‌ها تجاوز شده است.^۵

لازم نیست زیاد تیزبین و حساس باشیم تا وضعیت فاجعه‌بار زنان جهان را بفهمیم. بررسی وضعیت زنان جهان عرب که به جای نسیم بهاری طوفان مصیبت‌زایی نصیب‌شان شد، مشت نمونه‌ی خروار است. تیتز درشت اخبار رسانه‌های جمعی بدون ذره‌ای تردید و شرم بیان می‌کند که «مصر "بدترین کشور برای زنان" در جهان عرب است»^۱ و جایگاه وضعیت زنان در عراق و سپس سوریه درست بعد از مصر قرار گرفته است. در هر سه کشور روز به روز وضعیت زنان رو به وخامت می‌گراید، در مصر این آمار پس از سقوط مبارک در فوریه ۲۰۱۱، رشد چشم‌گیری تری داشته و در عراق پس از حمله‌ی آمریکا در سال ۲۰۰۳ و سقوط صدام و در سوریه در طی دو سال جنگ داخلی.

در مصر ۹۹٫۳ درصد زنان (بخوانید تمام زنان) مورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفته‌اند؛ و بیش از ۹۰ درصد آن‌ها (زنان بالای ۱۸ سال) قربانی ناقص‌سازی جنسی شده‌اند. گزارشات هم‌چنین حاکی از آمار بالای ازدواج اجباری و تجارت انسان در مصر است که نشان می‌دهد عده‌ی زیادی از زنان مصری امروزه برای تن‌فروشی به کشورهای همسایه فروخته می‌شوند.^۲ زهرا رادون، مسئول ارشد برنامه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقای نهاد آمریکایی "سرمایه‌ی جهانی زنان"، به رویترز گفت: "پیرامون قاهره و سایر مناطق، روستاهایی وجود دارند که اقتصاد آنان بر اساس خرید و فروش زنان و ازدواج اجباری قرار دارد."^۲

در عراق بیش از یک و نیم میلیون زن بیوه هستند و از همین رو در شرایط نامناسب مالی به سر می‌برند. تنها ۱۴/۵ درصد از زنان این کشور دارای شغل هستند و هزاران تن دیگر در طول سال‌های پس از جنگ مجبور به تن‌فروشی شده‌اند.

سکولارها هم با مذهب‌یون هم‌نوا شده و سودای دمکراتیزه و پارلمانی کردن و اصلاح شرع را می‌پراکنند و ...

و اما عده‌ای دیگر در مقابل مردم گریزان از فاناتیسم مذهبی و واپس‌گرایی، چشم‌انداز «آزادی» را پیش گذاشتند، دست به دامن پدرخوانده‌های نظامی - سیاسی - ایدئولوژیک جهانی‌شان شدند تا به نام «آزادی» و به مدد نیروهای نظامی در اصل راه به روی «بازار آزاد»، دمکراسی سرمایه‌داری نوع غربی و نظام پارلمانی باز کنند.

این‌ها که مردم را دعوت می‌کنند تا از ترس کژدم جراره به مارغاشیه پناه ببرند، نمی‌گویند که «بازار آزاد» یعنی همان نظامی که دیکتاتورهای وابسته‌ی قبلی نماینده‌اش بودند و سرنگونی یک مستبد با سرنگونی یک نظام یکی نیست. نظام سرمایه‌داری امپریالیستی نظامی‌ست که نهادهای مالی و انحصارات و ساختارهای اقتصادی و سیاسی را در سراسر جهان کنترل می‌کند و اصلاً چیز تازه‌ای نیست. این ادامه‌ی همان روابطی است که سال‌هاست اکثریت مردم این کشورها را له کرده است و حالا قرار است دوباره همان زهر در بسته‌بندی جدید «دمکراتیک» و این‌بار «داوطلبانه» به این جامعه‌ی بیمار خوراند شود. اتفاقاً امپریالیست‌ها علاوه بر غارت بی‌شمرانه‌ی این کشورها و جلوگیری از رشد اقتصادی آن‌ها در بعضی زمینه‌ها، به خاطر ادغام هرچه بیشتر این کشورها در شبکه‌ی سود بین‌المللی‌شان، سال‌هاست که در حال هل دادن این کشورها به درون بازار آزاد هستند، به سمت رشد دادن اقتصاد و روابط تولیدی این کشورها اما به شکلی که به نفع سرمایه‌های آنان باشد، از این رو اجباراً بخش‌های دیگری را بی‌رحمانه تخریب می‌کنند.

آن‌ها از سال‌ها پیش و در پاسخ به

بحران سرمایه بود که تغییر سیستم اقتصاد جهانی یا همان تقسیم کار نوین جهانی را پیش کشیدند تا رشد دائم سرمایه‌داری را از طریق انتقال پروسه‌های تولیدی کاربر (که نیازمند نیروی کار بالا و تمرکز آن بر هزینه دستمزد بود) به کشورهای مستعمره‌ی دیروز تأمین کنند، صنعتی‌سازی این کشورها که امروزه در حال توسعه خوانده می‌شوند به معنای کنترل این کشورها روی بازار آزاد نیست،

بلکه به معنای انتقال کارخانه‌های صنعتی (عمدتاً صنایع نساجی و پوشاک، صنایع الکترونیک و اسباب‌بازی سازی) به کشورهایی که صاحب ارزان‌ترین، مطیع‌ترین و کنترل‌شونده‌ترین کارگران هستند، چرخش به سمت تولید نقدینه‌ساز جهت صادرات، مکانیزه کردن کشاورزی و تغییراتی در سیستم مالکیت زمین (سلب مالکیت از فقرا) و ... است. که ماحصل آن بیکاری هزاران کارگر در کشورهای صنعتی و فوق‌استثمار شدید کارگران فوق‌ارزان در کشورهای در حال توسعه و سلب مالکیت از دهقانان و طبقات سنتی این کشورها بوده است. جمعیت عظیمی را از روستاها رانده ولی قادر نیستند آنان را در پروسه‌های سودآور دیگری ادغام کنند. بنابراین در بسیاری از کشورهای جهان سوم یک جمعیت «حاشیه‌ای» که از کار روستا کنده شده، ایجاد کرده‌اند که یا بیکار و نیمه‌بیکارند و یا به کارهای کاملاً کاذب مشغولند. خانواده‌هایی که تا دیروز از قطعه‌ای زمین و یا چند رأس دام حداقل مایحتاج معاش روزمره‌ی خانواده‌ی خود را تأمین می‌کردند، امروزه در حاشیه‌ی شهرها با تن‌فروشی و یا فروش زنان به شبکه‌های تجارت انسان ادامه‌ی حیات می‌دهند.

تونس دومین شریک تجاری اروپا بعد از اسرائیل در منطقه‌ی شمال آفریقا و جنوب مدیترانه، سال‌هاست که قانونی و «غیرقانونی» جمعیت روستایی‌اش را صادر می‌کند. در کنار دلتای نیل بسیاری از دهقانان در اثر

زنان سوری نه تنها با خطر جنگ و زندگی در شرایط جنگی روبرو هستند بلکه غالباً با خشونت جنسی نیز مواجه شده‌اند. شماری از دخترتپچه‌های سوری در سن ۱۲ سالگی مجبور به تن دادن به ازدواج‌های اجباری شده‌اند.^۲

این در حالی است که تا دو سال پیش (حداقل طبق آمار رسمی) یک و نیم میلیون پناهنده‌ی عراقی در سوریه زندگی می‌کردند که اجازه کار نداشتند و عمدتاً از طریق تن‌فروشی دختران‌شان قادر به ادامه‌ی حیات بودند.^۳ دخترانی که مجبور بودند به کمک آرایش غلیظ، بیش از ۱۲ سال نشان داده شوند تا بتوانند حداکثر شبی ده دلار نصیب خانواده‌های آواره خود کنند.^۴

از دیگر سو متعاقب فرمان «جهاد النکاح» در سال ۲۰۱۳ که بنا به گفته‌ها از سوی مفتی وهابی خطاب به زنان مسلمان سنی صادر شده بود تا برای استقرار حکومت اسلام خود را در خدمت جهادگران سوری قرار دهند، ابتدا دخترانی از تونس و متعاقباً زنانی از سراسر جهان اعزام شدند. بنا بر ادعاهای متناقض زنانی از ملیت‌های مختلف از چچنی تا فرانسوی و ... به سوریه گسیل شده و مورد تعرض‌های جنسی مکرر و شدیدی قرار گرفته‌اند.^۵ بسیاری از آن‌ها باردار و یا مبتلا به بیماری‌های جنسی و ایدز به کشورشان بازگشته‌اند. در این میان عده‌ای از این دختران تونسی بازگشته از این «جهاد» به وسیله‌ی افراطیون گروه النهضه در تونس تحت عنوان تن‌فروش در ماه «مبارک» رمضان سنگسار شدند.^۶

يك پاسخ واپس‌گرا به نظام واپس‌گرای جهانی:

همه‌ی این‌ها در حالی اتفاق افتاده که هنوز طنین شعارهای مردم: «مردم خواهان سرنگونی نظام هستند!» (الشعب يريد إسقاط النظام!) و «مردم متحدند!» و «حرمت!»، «تان، آزادی، عدالت اجتماعی» و ... در خیابان‌های تونس و میدان التحریر و کل جهان عرب محو نشده است و حرارت و شوق مردم از به هم پیوستن و به زیر کشیدن حکومت‌های خودکامه و وابسته فراموش نشده است. میلیون‌ها زن و مرد بر ترس، محافظه‌کاری و منفعت‌طلبی روزمره غلبه کردند و به خیابان آمدند، فداکاری‌ها و قهرمانی‌ها کردند، دنیا را به حیرت و شگفت و شعف واداشتند و واقعیات محجور مانده‌ای چون انقلاب، تغییر، قدرت مردم، امید، فداکاری، جسارت، خشم و طغیان ستمدیدگان و ... را از فرهنگ واژگان فراموش شده بیرون کشیدند و جانی دوباره بخشیدند تا جایی که کاخ سفید نشینان ترسان را هم در مقابل خود وادار به اعتراف کردند.

اما طولی نکشید که خواسته‌ها و آمال و آرزوهای بلندپروازانه‌ی میلیون‌ها زن و مرد با زمزمه‌های واپس‌گرایان در هم آمیخت. همه جا ارتجاعیون رنگارنگ (از لیبرال‌های وابسته به غرب تا فئاتیک‌های اسلامی) سربلند کردند و داعیه‌دار جنبش شدند و در مقابل چشم‌انداز رهایی و آزادی که طلب می‌شد چشم‌اندازهای حقیر و امتحان پس داده‌شان را به پیش کشیدند.

عده‌ای در مقابل مردمی که خواهان تغییر وضع موجود بودند، کف بر لب آورده فریاد می‌زدند: «الشعب يريد تحکیم شرع الله» (مردم خواهان حکمیت شرع الله هستند!) و تصویر مدینه‌النبی اسلاف ۱۴۰۰ ساله خود را پیش گذاشتند و با دلارها و دینارها و سلاح‌های امروزی مناسبات و قوانین ۱۴۰۰ سال پیش را حقه کردند، عده‌ای سودای جمهوری اسلامی قرن ۲۱ را در سر داشتند و عده‌ای اسلام معتدل ترکیه را عربیزه می‌کردند، بخشی از

این صحنه‌ی پیچیده و پرتله‌باز کشورهای عربی بعد از خیزش‌های مردمی باز هم به خوبی نشان می‌دهد که عروج بنیادگرایی اسلامی مدیون نحوه‌ی کارکرد نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است. چون کارکرد این نظام دهشتناک در سراسر جهان هر روز گفتمان سرمایه‌داری را بی‌اعتبار می‌کند و مردم در صحنه چیزی معتبرتر از واپس‌گرایی مذهبی نمی‌یابند که در نهایت بند نافش به همین سیستم سیاسی - اقتصادی متصل است. هرچند قرار است مذهب از دست رفته‌ها را به آنان بازگرداند اما در عمل دوباره آنان را از کانالی دیگر، وارد همین چرخه‌ی ستم و استثمار سیستم سرمایه‌داری می‌کند. از این رو این دو واپس‌گرا در عین حال که اعتبار یکدیگر را زیر سوال و چالش می‌کشند از دیگر سوی بدون هم قادر به ادامه حیات نیستند. مانند دو قطب آهن‌ریا که در تقابل و ربایش دایم قرار دارند و بدون یکی از آن دو خاصیت آهن‌ربایی و میدان مغناطیسی از میان خواهد رفت، دایما مردم ناراضی و جوایی راه‌حل از یکی از این دو قطب به سمت دیگری رانده و در قطب دیگر جذب می‌شود. این وضعیت اوضاع را گنگ و صحنه‌ی پیچیده‌ای برای مبارزات به‌حق مردم ایجاد می‌کند که بدون بر هم زدن کارکرد این دوقطبی ثمری جز ناامیدی و گنجی مردم و تلف کردن انرژی و توان آن‌ها نداشته و نخواهد داشت.

اما این دوقطب واپس‌گرا نه فقط مردم کشورهای جهان عرب را در چنبره‌ی خود اسیر کرده و نه فقط مربوط به رشد بنیادگرایی و دین‌گرایی اسلامی می‌شود. از این رو تمرکز این بحث بر روی اسلام‌گرایی به معنای این نیست که اسلام با بقیه مذاهب تفاوت دارد، اتفاقاً هرچا مذهب نقش پرچمدار جنایات ارتجاعی را به‌عهده گرفته مسیحیت گوی سبقت را از همه ربوده است، اما امروزه اسلام در میان بخش مهمی از ستم‌دیدگان جهان نفوذ دارد و از طرف دیگر مستقیماً حدود ۸۰۰ میلیون زن که در کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و سایر زنان مسلمان در سراسر جهان، را در دام خود به اسارت و بردگی کشیده است.

همچنین برخلاف بنیادگرایی مسیحی یا یهودی و ... که عمدتاً در ساختارهای کشورهای سرمایه‌داری تنیده شده و به شکلی دیگر آن‌را تقویت می‌کنند (که باید جداگانه بررسی شوند)، امروزه جنبش‌های اسلامی و حکومت‌های تئوکراتیک اسلامی آشکارا خود را به عنوان آلترناتیوی در مقابل امپریالیست‌ها و کلونیالیست‌ها و در رقابت با افق کمونیسم معرفی می‌کنند و از آن بدتر خود را نماینده‌ی مردم ستم‌دیده‌ی کشورهای به اصطلاح جهان‌سومی هم معرفی می‌کنند و امکان پیش‌روی نیروهای مترقی را چه در این کشورها و چه در سراسر جهان سد می‌کنند.

البته عوامل مهم دیگری نیز در رشد بنیادگرایی مذهبی تأثیر داشته است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها از بین رفتن دوقطبی واقعی سرمایه‌داری - سوسیالیسم در قرن بیستم است. دو نیرویی که در تخاصم واقعی و آشتی‌ناپذیر قرار داشتند. تقویت قطب انقلابی در قرن ۲۰ به مدد انقلابات و پیروزی کشورهای سوسیالیستی باعث شده بود که جهان به نفع انقلابات مترقی پولاریزه (قطبی) شود؛ و به جای گنجی و گنگی واپس‌گرایی موجود در صحنه‌ی امروز، ستم‌دیدگان جهان افق روشن و پرامیدی در مقابل خود داشتند که صحنه‌ی مبارزات سیاسی را روشن می‌کرد. حتی مبارزات جنبش زنان، جنبش‌های ملل تحت ستم، جنبش دانشجویان، جنبش ضد جنگ و جنبش ضد نژادپرستی و ... افق انقلابی و تفکر انتقادی را در برنامه‌ی خود داشتند. باید از خودمان پرسیم چرا خیزش مردم در دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی در خاورمیانه باعث احیای اسلام‌گرایی نمی‌شد؟ آیا مردم کمتر مذهبی بودند؟ آیا مردم باسوادتر بودند؟ آیا رشد اقتصادی بیشتر و فقر کمتر از امروز بود؟ آیا ...

مدرنیزه شدن کشاورزی به کارگران ساده و بیکار تبدیل شده‌اند، به قدری نیروی کار ارزان است که چین که خودش یکی از بزرگترین دارندگان کارگر ارزان و فقیر است در آن‌جا سرمایه‌گذاری می‌کند.

مصر که خودش صادرکننده نفت و گاز است، محصولات تصفیه‌شده‌ی نفتی وارد می‌کند. گاز طبیعی با قیمت ناچیز به اسرائیل می‌رود و بسیاری از مردم مصر از کپسول‌های غیرایمنی بوتان وارداتی استفاده می‌کنند. برخلاف امکانات پزشکی بالا در مصر رشد مرگ و میر کودکان بالاست و با وجود این‌که مراکز درمانی و کلینیک‌های رایگان در فاصله‌ی کمی به شکل «رایگان» وجود دارد اما مردم نمی‌توانند رشوه‌های لازم برای دستیابی به آن‌را بپردازند.

این در حالی است که در سراسر جهان عرب میلیون‌ها جوان که نه امکانات آموزشی و تحصیلی دارند و نه امید به دستیابی به یک زندگی «مدرن» به یمن مدیای جهانی با جزئیات زندگی آمریکایی و غربی و استانداردهای بالای آن آشنایی دارند.

البته فقر پدیده‌ی جدیدی نیست که بتوان آن‌را تنها دلیل خیزش مردم منطقه دانست، اما رشد تضادهای گوناگون و در هم تنیده‌ی روابط سرمایه‌داری باعث شد که کلیت جامعه در شرایط بن‌بست قرار بگیرد. بن‌بستی که شرایط مساعد سیاسی را برای وقوع خیزش‌ها در تونس و مصر و ... ایجاد کرد و متأسفانه از درون چرخه‌ی نافرجام آن امروزه اسلام‌گرایی رشد کرده است.

در اصل این یک پاسخ واپس‌گرا به نظام واپس‌گرایی جهان است. رشد گلوبالیزاسیون سرمایه‌دارانه است که شیوه‌ی زندگی میلیون‌ها نفر در سراسر جهان را زیر و رو کرده و چیز دیگری را جایگزین آن نکرده است و نمی‌تواند پاسخگوی این جمعیت عظیم باشد. بنابراین زمین مناسبی برای نفوذ و رشد بنیادگرایی مذهبی ایجاد شده که می‌تواند پاسخی واپس‌گرایانه به سوالات و نیازهای آنان داشته باشد. درست است که اسلام‌گرایان نیز هیچ پاسخ واقعی برای این شرایط ندارند اما با تسلی دروغین، صدقه‌های عوامفریبانه‌ی مسجد و با وعده‌ی اتحاد امت اسلامی، برتری معنوی و پیروزی نهایی جهان اسلام بر جهان کفر می‌توانند بار دیگر بین استثمارکننده و استثمارشونده و ستمگر و ستم‌دیده اتحادی ارتجاعی ایجاد کنند که حرمت و کرامت انسانی دنیوی و اخروی‌شان را تأمین می‌کند. اسلام‌گرایان تنها نیروی منسجم و متشکل در صحنه هستند که آشکارا امپریالیست‌ها و دولت‌های وابسته را به باد نقد می‌گیرند و از بی‌اخلاقی و ستم‌گری آن‌ها و از عوامفریبی و تبعیت برده‌وارشان از غرب (البته صرفاً در رونمای ایدئولوژیک آن مانند رشد سکسیسم و آزادی‌های جنسی، آزادی پوشش زنان و ...) افشاگری می‌کنند و از این طریق در میان طبقات مختلف نفوذ بی‌سابقه می‌یابند. اما این نقدها و افشاگری‌هایشان نه‌تنها به هیچ عنوان در جهت از بین بردن روابط سرمایه‌داری نیست بلکه آنان خواهان این هستند که خود با قبول سلطه‌ی اقتصادی امپریالیست‌ها انجام وظیفه برای آنان را با حفظ مواضع ایدئولوژیک خود به عهده بگیرند.

در مقابل اتفاقاً تا جایی که ایدئولوژی مذهبی بتواند جلوی نارضایتی و طغیان این جمعیت عظیم را بگیرد، امپریالیست‌ها از آن استقبال می‌کنند و در سراسر جهان و حتی در قلب اروپا روی آن سرمایه‌گذاری کرده و می‌کنند؛ از جمله رشد هر روزه‌ی مساجد در کشورهای غربی با اجازه‌ی رسمی و حمایت مالی و سیاسی دولت‌های غربی و ایجاد تسهیلات ویژه برای امامان مساجد و پرداخت حقوق دولتی به آن‌ها، تشویق روزافزون جوانان و نوجوانان معتقد با پوشش و فرهنگ اسلامی، مردان کاملاً اسلامی و افزایش روزافزون زنان و دختران محجبه در این کشورها که امروزه حجاب را به عنوان لباس فرم ارتش اسلام در برابر ارتش کفر، نماد یکپارچگی امت اسلامی، پرچم اسلام، نماد ایدئولوژی و نشانه‌ی ایمان و آرمان‌خواهی به زعم خودشان با افتخار «انتخاب» می‌کنند.

مسأله برای حکومت جدید این نبود که چطور به یک جامعه‌ی نیمه قبیله‌ای از دست رفته بازگردیم، این بود که چگونه رژیم‌ی بنا بگذاریم که در عین تناسب با منافع غرب، حافظ ایدئولوژی‌ای باشند که نظم اجتماعی ارتجاعی سرمایه‌داری را حفظ کند و به حاکمان جدید مشروعیت بدهد.

«جمهوری اسلامی، با استفاده‌ی همه جانبه از اهرم‌های قدرت دولتی (از سرکوب قانونی و نظامی تا استفاده از نظام آموزشی و مدرن ترین وسائل تبلیغ و ترویج ایدئولوژیک) روابط ستم بر زن را بر اساس شریعت از نو قالب بندی و بازسازی کرد. این نه فرهنگ ازلی و ابدی "زن مسلمان" است که احیا شد، بلکه فرهنگ و روابط پدرسالاری اسلامی بود که به پشتوانه‌ی سرکوب دولتی مستقر شد. جمهوری اسلامی با صراحت انقیاد زن را در قوانین کدبندی کرد و برای آن دادگاه‌ها و نیروهای سرکوب‌گر اجرایی تخصیص داد.»^۱

«البته جمهوری اسلامی برای تثبیت و توجیه قوانین زن‌ستیزانه‌اش فقط به مقوله‌های دینی اکتفا نکرد بلکه بطور گسترده از مقوله‌هایی مانند فرهنگ ملی، مقاومت در مقابل امپریالیسم و بیگانه، امنیت ملی و اخلاق و ... نیز استفاده کرده است و بطور علنی و سیستماتیک رفتار و اخلاق زن را با مسأله اقتدار ملی پیوند زده است. مثلاً فرمان حجاب اجباری خمینی زن ایدئال اسلامی را به‌عنوان حافظ غرور ملی معرفی می‌کند.»^۱

بنابراین «دین، صرفاً باور به ماوراء الطبیعه نبود؛ و همانطور که در متون اسلامی می‌بینیم دین تدوین کننده یک رشته روابط سیاسی و اجتماعی میان انسان‌هاست؛ دستورالعملی در مورد تقسیم بندی‌های طبقاتی، جنسیتی و قومی و ... است. آموزه‌ای است که انسان‌ها را طبقه‌بندی کرده و میان آن‌ها روابط قدرت مشخصی را برقرار می‌کند. در این میان طبقه‌بندی زن و مرد و تابع و فرودست کردن زن از اصول تعیین کننده‌ی آن است. دین به‌مثابه‌ی ایدئولوژی، مشروعیت‌بخش و توجیه‌کننده‌ی این رشته روابط قدرت است.»^۱

آیا تولد دوباره‌ی حکومت‌های تئوکراتیک، هم‌زمان با دوران «پیروزی قطعی» سرمایه‌داری اتفاق بود؟

رابطه‌ی بین تحکیم این دو نیرو و جایگاه زنان چه بود؟

همین‌جا به نقطه‌ای تاریخی می‌رسیم که هم برای ما زنان ایرانی بسیار آشناست و هم برهه‌ای کلیدی در عروج نیروهای بنیادگرای اسلامی است و هم بررسی آن به فهم اهداف، الگوها و تضادهای شکل‌گیری یک حکومت تئوکراتیک خصوصاً در رابطه با مسأله‌ی زنان کمک می‌کند. به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی یعنی قدرت‌گیری اولین حکومت مذهبی معاصر در منطقه‌ی خاورمیانه در دوره‌ی شکست انقلابات در جهان و به نفع منافع سرمایه‌داری برای جلوگیری از پیش‌روی اندیشه‌های انقلابی و سوسیالیستی به منطقه‌ی سوق‌الجیشی خاورمیانه و تقویت مذهب در مقابل انقلابات سوسیالیستی. آن هم زمانی که سرمایه‌داری طبل «پیروزی قطعی و نهایی سیستم سرمایه‌داری و مرگ کمونیسم و عدم امکان پیشروی و تغییر به وسیله‌ی انقلاب» را بلندتر از همیشه به صدا درآورده است. اگرچه در ایران و پیش از قدرت‌گیری جمهوری اسلامی هم جامعه‌ی ما در تار عنکبوت دین گرفتار بود و ستم جنسیتی در اشکالی دیگری به حیات خود ادامه می‌داد. اما پیش‌تر با رشد سرمایه‌داری و مهم‌تر از آن ظهور انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم که تمام جهان را تحت تأثیر قرار داده بود و موج مبارزات فمینیستی، روابط سنتی تبعیض جنسیتی و افکار کهنه در مورد زن ضربات محکمی خورده بود به گونه‌ای که در دهه‌ی چهل و پنجاه شمسی (دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی) قدرت‌گیری حکومت شریعت و بازگشت اسارت دینی زنان غیرقابل تصور بود و مذهب به یک امر شخصی تقلیل پیدا کرده بود. سال ۱۹۷۹ وقوع انقلاب ایران به عنوان آخرین انقلاب قرن ۲۰ در شرایطی بود که در دو کشور بزرگ سوسیالیستی یعنی شوروی و چین یک به یک روابط سرمایه‌داری احیا شده و در این دو کشور با همه‌ی دستاوردها و اشتباهات شکست خورده بود و نیروی‌های چپ، کمونیست،

انقلابی، مترقی و منتقد در سراسر دنیا به شدت در گنجی و ناروشنی فکری و عملی قرار گرفته بودند. جنبش‌های انقلابی و رادیکال دهه‌ی ۶۰ و هفتاد در اروپا و آمریکا افول پیدا کرده بود، از جنبش دانشجویی تا جنبش فمینیستی و جنبش سیاهان و ضدنژادپرستی تا جنبش ضدجنگ ویتنام و همین‌طور جنبش‌های رهایی‌بخش ملی از الجزایر تا جنبش ظفار (عمان) و فلسطین و ... در چنین شرایطی از درون موقعیت انقلابی به وجود آمده در ایران که اتفاقاً نیروهای چپ و انقلابی در ایجاد آن نقش به‌سزایی داشتند برخلاف انتظار یک حکومت ارتجاعی دینی سربلند کرد.



به اصطلاح سکولار هم بدین شکل ظهور رژیم‌های تئوکراتیک و تفکرات واپس‌گرا را توجیه کردند.

ترجمه‌ی این تفکرات فلسفی در سراسر دنیا و درون جنبش زنان گرایش‌های مختلف فکری را هم به دنبال داشت که مستقیم و غیرمستقیم تقویت‌کننده‌ی تئوری‌ها و ایدئولوژی سرمایه‌داری حاکم بود. از آن جمله نسبیت‌گرایی فرهنگی را می‌توان نام برد: «نسبی‌گرایی فرهنگی بر آن است که هر فرهنگی، پاسخ‌هایی بومی برای مشکلات جامعه‌ی خود دارد که باید تنها در محدوده‌ی همان فرهنگ مورد ارزیابی قرار گیرد. به این ترتیب، نسبی‌گرایی فرهنگی ما را در موقعیت دشواری قرار می‌دهد. از سویی، ما را از قوم‌مداری دور می‌کند و از سویی دیگر، بهانه‌ای می‌شود برای تداوم سامانه‌های ستمگر.»^{۱۱}

«نسبیت‌گرایی فرهنگی برای زن ایرانی هویت اسلامی ساخت. حجاب را نه نماد ستم بلکه نماد ضدیت با کلونیالیسم و امپریالیسم معنی کرد و با تنزل آن به سطح «واقعیت‌های فرهنگی» یعنی با چشم‌پوشی از روابط قدرت حاکم بر این واقعیت ما را در برابر آن خلع سلاح کرد. نظریه‌پردازان نسبیت‌فرهنگی، فمینیست‌های غرب را که حجاب و دیگر اعمال ستم‌گراانه مانند ناقص‌سازی جنسی دختران را به عنوان اشکالی از ستم بر زن نقد می‌کردند، شوونیست خواندند. اما در واقعیت، نسبیت‌گرایان فرهنگی با عزیزیت از فرضیات خیالی خود گفتمانی را تحمیل کردند که در تضاد با واقعیت‌های سخت و خون‌بار جامعه‌ی ما بود: واقعیت روابط قدرتی که ما زنان ایرانی به حد کافی در سی و پنج سال گذشته آن را در خانه، خیابان، زندان، گودال‌های سنگسار و حلقه‌های دار تجربه کردیم؛ و حجاب به طرز انکارناپذیری نماد فشرده‌ی همه این‌ها بود.»^{۱۲}

«اینان با تحمیل گفتمان «اصالت فرهنگی» و «فرهنگ بومی» و ... مانع از آن شدند که محتوای ستم‌گراانه‌ی حجاب و دیگر مظاهر شریعت اسلامی به بحث گذارده شود. آنان به ارتجاعی‌ترین نظامی که زنان ایران در تاریخ معاصر تجربه کرده‌اند، مشروعیت فرهنگی دادند. آنان به زنان حکومت اسلامی نیز آموختند که پدرسالاری اسلامی را با استفاده از نظریه‌های «اصالت فرهنگی» باز تعریف کنند. حتا نمایندگان دولت جمهوری اسلامی نیز در محافل بین‌المللی از اینگونه استدلال‌ها برای توجیه و تشریح زن‌ستیزی اسلامی خود بهره بردند. فمینیست‌های اسلامی یاد گرفتند که اسلام و فمینیسم را بر حسب «فرهنگ بومی» و «اصالت بومی» باز تعریف و تفسیر کنند و مدعی شوند که قرآن در واقع متنی در دفاع از حقوق زنان است. بازخوانی مدرن دینی‌گری که از زمان پهلوی توسط امثال بازرگان و شریعتی و مطهری آغاز شده بود تبدیل به زرادخانه‌ی جمهوری اسلامی در ارائه‌ی کالاهای منسوخ و پوسیده‌اش شد. اما تئوری نسبیت‌گرایی فرهنگی و مروجین ایرانی آن خدمات ویژه‌ای در زمینه‌ی وارونه‌نمایی واقعیت‌های اجتماعی و مشروعیت بخشیدن به پدرسالاری دینی بازی کردند.»^{۱۳}

«اینان به جای شکافتن منطق نظام سیاسی جدید در ایران، در مورد منطقی بودن آن تئوری‌بافی کردند. به جای آنکه به فهم واقعیت آنچه هست بپردازند، در مورد این‌که آن را چگونه باید فهمید نسخه پیچیدند.»^{۱۴}

«ضدیت آنان با مبارزه‌ی واقعی علیه جمهوری اسلامی امروز نیز به قوت خود باقی است. نصایح مسالمت‌جویی و خشونت‌پرهیزی آنان چیزی نیست جز بیان رمزدار فئاتیسم، عقب‌ماندگی فکری و نیت حسنه‌ی فریبکارانه که ماهیت‌شان را علی‌رغم این‌که چه نقابی بر چهره کشیده باشند به شکل عریان و انکارناپذیر آشکار می‌کند.»^{۱۵}

«طبعاً برای جمهوری اسلامی احیای روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مشابه دوران شکل‌گیری اسلام غیرممکن بود و آن کسانی که تحت نام جمهوری اسلامی قدرت را بدست گرفتند نیز چنین قصدی نداشتند. اما تا آن حد که بتوانند به حاکمیت ستم‌گراانه‌ی خود مشروعیت و تقدس بخشند آن‌را در نظام دولتی ادغام کردند. شاید بتوان گفت اسلامی کردن نظام مردسالاری مهم‌ترین آن‌ها بود. جمهوری اسلامی، حاکمیت دینی را مدرنیته هم کرد. قوانین شریعت اسلامی را با قوانین حکومتی سرمایه‌داری پیوند زد و در یک قانون اساسی که خود یک مقوله‌ی غربی است نظم بخشید.»^{۱۶}

این بازسازماندهی مذهبی بدون تکیه بر شرایط فکری - سیاسی مردم جهان، بدون تکیه بر گنجی و نامیدی فکری و عملی مردم جهان، بدون تکیه بر کارزار عظیم قدرت‌های سرمایه‌داری علیه انقلاب و تغییرات بنیادی، بدون حمایت‌های سیاسی، نظامی، مالی و همچنین کارزارهای فکری و تئوریک آنان و حمایت مستقیم و غیرمستقیم از نیروهای مرتجع، بدون همراهی مستقیم و غیرمستقیم متفکرین و تئورسین‌های سکولار و روشن‌فکران در سراسر جهان و بدون بازسازماندهی مجدد نیروهای اجتماعی و طبقاتی؛ و بازسازماندهی سرمایه‌داری امپریالیستی در کلیت آن ... امکان‌پذیر نبود. بررسی هر یک از این مقولات می‌تواند و باید گوشه‌ای از پیچیدگی این پروسه را روشن نماید که در دستور کار این نوشته نیست و امیدواریم در آینده بتوانیم به آن بپردازیم.

اما نمی‌توان در بررسی رابطه‌ی بین تحکیم ایدئولوژیک - سیاسی، فکری و تئوریک نیروهای مذهبی و مسأله‌ی فرودستی زنان، چشم را بر نقش آگاهانه‌ی تئورسین‌های سرمایه‌داری در پروسه‌ی فکرسازی و کارزار «شکست انقلابات» در جامعه و نظریه‌پردازان غیردینی و سکولار در توجیه سطره‌ی مذهب و ضرورت و نقش آن بست.

مشخصاً ظهور حکومت مذهبی در ایران، پدیده‌ی جدیدی در قرن بیستم بود که عده‌ی زیادی تلاش کردند آن را بفهمند و تحلیل کنند که چرا در ایران چنین اتفاقی رخ داده است. کسب قدرت توسط اسلام‌گرایان در ایران یک زمین لرزه سیاسی بود که تأثیرات پایدار جهانی بر اندیشه‌های سیاسی گذاشت و به عنوان یک اندیشه/برنامه‌ی رقیب کمونیسم و رهایی بشر از طریق انقلابات قد علم کرد. این جریان ادعا کرد که نه پروژه‌های سرمایه‌دارانه است و نه سوسیالیستی. ادعا کرد که یک فرهنگ، ایدئولوژی و سبک زندگی واقعا غیرغربی است. ضدغربی بودنش بسیاری از روشنفکران ضد امپریالیست را شگفتا خود کرد. مثلاً میشل فوکو به دیدار خمینی شتافت و او را تحسین کرد. فمینیست‌های فرانسوی به او هشدار دادند اما او حاضر شد در ازای آنچه ضد امپریالیسم اسلام‌گرایان می‌خواند بر حمله‌ی اسلام‌گرایان به زنان چشم فرو ببندد، کسی که معتقد بود «صدای عصر روشنگری صدایی مردانه است» و از نظریه‌پردازان رابطه‌ی قدرت و تحلیل‌گر رابطه‌ی شکنجه و زندان بود، «انقلاب اسلامی» را اولین انقلاب پست‌مدرن دنیا نامید؛ آغاز عصر نوین پیوند بین «سیاست» و «معنویت» و آلترناتیوی در مقابل سرمایه‌داری. او به حکومتی مهر تایید می‌زند که اولین حمله‌اش به زنان بود و در شکنجه، کشتار و اعدام انقلابیون تحت قوانین مذهبی ذره‌ای تردید نکرد. مثال میشل فوکو اشاره به یک "فرد" و پرننگ کردن تحلیل اشتباه او نیست. در واقع اشاره به شکل‌گیری تفکری بود که در حال غلبه بر قشر روشن‌فکران مترقی جهان بود. موضع او شیفت مهمی را در تعلق خاطر این قشر نمایندگی می‌کرد: شیفت از تعلق خاطر به انقلاب‌های سوسیالیستی به جانب "آلترناتیوی" دیگر. در اصل نظریه‌پردازان غیردینی یا



اولا برخلاف تصور عام، زنان مطلوبترین نیروی کار در فرایند انباشت سرمایه در مقیاس جهانی هستند. آن‌ها ارزانترین و مطلوبترین و کنترل‌شونده‌ترین کارگران کشورهای توسعه نیافته‌اند و از این طریق هزینه تولید را پایین می‌آورند دوما برای استراتژی انباشت سرمایه باید بخش عظیمی از مصرف‌کنندگان کشورهای غنی را برای خرید اجناس تولید شده بسیج کنند که زنان در این میان هم نقش مهمی دارند.



بدین شکل زنان بیشترین تولیدکنندگان (بیشتر در مستعمرات و خصوصا در روستاها) هستند و بیشترین مصرفکنندگان در کشورهای غنی و یا شهرها هستند



زنان ارزانترین کارگران هستند چون در سطح جهانی به عنوان «خانه‌دار» شناخته شده‌اند. نه کارگر، کار آن‌ها نه «کار مردی آزاد» بلکه «یک فعالیت درآمد زا» محسوب می‌شود. یعنی مردان کارگران آزاد و زنان خانه‌داران غیرآزاد تعریف می‌شوند

آزادی، برابری و برادری امپریالیست‌ها و بنیادگرایان در ستم و استثمار زنان:

رشد گلوبالیزاسیون شاید بیشتر از همیشه نشان داد که اصل برادری و برابری و آزادی طبقات حاکمه در ستم و استثمار زنان چقدر یکسان به پیش رفته است. چگونه سرمایه‌داری امپریالیستی در هیچ شکل و فرمی، نمی‌تواند بدون پدرسالاری کارکرد داشته باشد. هدف این سیستم یعنی پروسه‌ی پایان‌ناپذیر انباشت سرمایه نمی‌تواند متحقق شود، مگر اینکه مناسبات قدرت مرد-زن حفظ و بازتولید شود. پدرسالاری بخش نامرئی سرمایه‌داری عریان است و در این بین بنیادگرایان مذهبی توانستند برادری خود را به‌سادگی ثابت نمایند. فرودستی زن برای هر دوی این‌ها نقش کلیدی دارد. اگرچه بنیادگرایی مذهبی با زیربنای اقتصادی جهان سرمایه‌داری همسو و همراه شده و هم‌زمان بخش‌هایی از رونمای ایدئولوژیک جهان سرمایه‌داری را به چالش می‌کشد و با آن تضاد دارد اما در مورد جایگاه فرودست زنان آن‌ها برادری کامل دارند. ضرورتا هر کدام اشکال متفاوتی از فرودستی زنان را تبلیغ و استفاده می‌کنند که اگرچه در ظاهر در تضاد با هم قرار گرفته است اما در نهایت به تقویت اصل فرودستی زنان و انقیاد هرچه بیشتر زنان ختم می‌شود.

از یک طرف، رشد سرمایه‌داری روابط اجتماعی کهنه را در هم می‌شکند و زنان را با شدت هر چه تمام‌تر به درون زندگی عمومی می‌کشد اما از سوی دیگر ارزش‌ها و امتیازات سنتی خود را بیش از پیش بر آنان تحمیل می‌کند که به طور خشونت‌بار تقویت می‌شود. برای هر دو کماکان بدن زن کالایی است که نحوه‌ی کنترل و ارزش آن بر اساس روابط حاکم تعیین می‌گردد. از نظر اسلام‌یون بدن زن کالایی است که باید در پوششی حفاظت شود تا از گزند مشتریان نامشروع دور بماند و جواب غرب این است که بهتر است این کالا کاملا از پوشش بیرون باشد تا ارزش آن بر خریداران بیشتر عیان شود. هرچند این نزاع سال‌هاست که دست‌مایه‌ی صفا‌آرایی این دوقطب بر سر چگونگی کنترل بر بدن زن بوده است و بخشی بزرگی از تخصیص این دو قطب را توجیه می‌نماید اما هر دو طرف بر سر جایگاه فرودست زن و بهره‌کشی و ستم بر زن توافق قطعی و همپوشانی دارند و هر روز در اشکال متفاوت و در تقابل با یکدیگر آن‌را تقویت می‌نمایند.

اینکه زها را دون می‌گوید: «پیرامون قاهره و سایر مناطق، روستاهایی وجود دارند که اقتصاد آنان بر اساس خرید و فروش زنان و ازدواج اجباری قرار دارد»^۲، نه‌ماحصل سیاست‌های یک‌شبه‌ی آنان است و نه مربوط به چند روستا در شمال آفریقا و یا یک کشور جهان سومی و یا یک منطقه از جهان. باید برای فهمیدن این فاجعه‌نگاهی به وضعیت زنان جهان بیندازیم.

هر چند سالیان سال است که بر طبق شاخص‌های رسمی آماری زنان حدود دو سوم از کار دنیا را انجام می‌دهند و در عین حال، تنها ده درصد از درآمد جهانی را به دست می‌آورند و کمتر از یک درصد از دارایی جهان را در اختیار دارند اما اینکه زنان هفتاد درصد فقرای جهان را تشکیل می‌دهند گواهی بر این مدعاست که فقر فمینیزه شده است. بدین معنا که علاوه بر ارقام و آمار، فمینیزه شدن فقر جهانی محدود به این نیست که زنان کمترین درآمد را دارا هستند، بلکه علاوه بر آن زنان بیشتر از مردان در معرض شیوع فقر می‌باشند، زنان تجربه‌ی عمیق‌تر و شدیدتری از فقر دارند و رنج و عواقب بیشتری هم از آن نصیب‌شان می‌شود. زنان در معرض عواقب و رنج مزمن‌تر و بلندمدت‌تری نسبت به مردان هستند. زنان موانع بیشتری برای بیرون کشیدن خودشان از زیر بار فقر دارند،^{۱۱} به نسبت فقر، سرپرستی خانوار هم به همان اندازه زنانه شده است و زنان سرپرست خانوار فقیرترین زنان در جهان محسوب می‌شوند و این زنان فقر را به فرزندان خود نیز منتقل می‌کنند و این شکاف عمیق و عمیق‌تر می‌شود.

در مناطق آزاد تولیدی جنوب شرقی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بیش از ۷۰ درصد نیروی کار را زنان تشکیل می‌دهند که اکثریت آنان نیز جوان (بین ۱۴ تا ۲۴ سال) هستند.^۷

در کار کشاورزی نیز زنان ۴۳ درصد از نیروی کار کشاورزی در کشورهای در حال توسعه هستند و این مسولیت طی سالهای اخیر روند رو به رشد داشته است. برای ۷۹ درصد آنان کشاورزی منبع اصلی درآمدشان می‌باشد.^{۱۳}

در خاورمیانه و شمال آفریقا وضع کماکان فاجعه‌بارتر است. طبق آخرین آمار بانک جهانی فقط یک زن از هر چهار زن در این منطقه دارای کار و یا جویای کار است (۲۵درصد)، یعنی یک دوم آمار جهانی و پایین‌ترین نرخ مشارکت (اشتغال) در کار جهان.^{۱۴}

در همین اوضاع و احوال است که باید پرسید چرا سرمایه‌ی جهانی و سخنگویانش امروزه این‌قدر به زنان «علاقمند» شده‌اند؟

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، توسعه اقتصادی سرمایه‌داری فقط بر اساس تقسیم کار جهانی و کنترل و استثمار کشورهای مستعمره نبود، بلکه بخش مهمی از آن تحمیل یک تقسیم کار جنسیتی خاص بود.^۷ اولاً برخلاف تصور عام، زنان مطلوبترین نیروی کار در فرایند انباشت سرمایه در مقیاس جهانی هستند. آن‌ها ارزانترین و مطلوبترین و کنترل‌شونده‌ترین کارگران کشورهای توسعه نیافته‌اند و از این طریق هزینه تولید را پایین می‌آورند دوما برای استراتژی انباشت سرمایه باید بخش عظیمی از مصرف‌کنندگان کشورهای غنی را برای خرید اجناس تولید شده بسیج کنند که زنان در این میان هم نقش مهمی دارند.

هم برای تثبیت حاکمیت خود نیاز به کنترل و کنالیزه کردن نیروی زنان دارند و نیروهای سیاسی نیز ناچار به ارائه برنامه‌ی خود در ارتباط با جایگاه زنان هستند، خواه آن‌هایی که تمایل دارند جامعه را به عقب برگردانند و یا شرایط عقب‌مانده‌ی امروز را حفظ کنند و چه آنان که می‌خواهند وضع موجود را تغییر دهند و کلیت جامعه را رها کنند.

از این زاویه عجیب نیست که در خیزش‌های خاورمیانه و شمال آفریقا زنان بی‌پروا و جسور و پرتعداد وارد میدان مبارزه شدند و کمافی‌سابق اولین نیروی اجتماعی بودند که حاکمیت برنامه‌های واپس‌گرای خود را برای کنترل آنان و بازگرداندن‌شان به خانه پیش کشید و از انواع و اقسام سرکوب و ارباب و ... کوتاهی نکرد.

سه‌روز پس از مرگ معمر قذافی، در مقابل نگاه هزاران نفر که در بنگازی جمع شده بودند تا «آزادی لیبی» را جشن بگیرند، مصطفی عبدالجلیل، رئیس شورای انتقالی لیبی، ده‌ها موضوع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را واگذاشت تا با تاکید بر حاکم شدن شریعت اسلام در لیبی جدید، بر لغو مهم‌ترین مصادیق زیر پا گذاشتن قانون اسلام در دوران قذافی یعنی ممنوعیت چندهمسری تاکید نماید. در مصر کانون بزرگترین تحولات چند ساله‌ی اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا و میدان تحریر کانون تحولات در مصر (خصوصاً نیروهای سکولار) و در مرکز آن نطفه‌ی پدیده‌ی تجاوز به زنانی که جرات کرده بودند برای تغییر سرنوشت خود پا به میدان بگذارند، رشد می‌کرد.

از همان اولین روزها بعد از سقوط مبارک تهدید و آزار جنسی و تجاوز به زنان مبارز و انقلابی و حتی زنان خبرنگار خارجی چه از سوی تظاهرکنندگان و چه از سوی ارتش و پلیس ابزاری برای مرعوب کردن و به عقب راندن زنان بود؛ همان ابزاری که در دولت مبارک هم با آن آشنا بودند.

برای همه‌ی ما زنان و زنان مصری «چهارشنبه سیاه» سال ۲۰۰۵، فریادهای یاسمین: «زمانی که روی زمین بودم یک اتومبیل روی موهایی من ایستاد و آن‌ها نهایت استفاده را از به دام افتادن من بردند، ابتدا بدنم را چرخاندند و پاهایم را بالا نگه داشته و هر طور که خواستند به من تجاوز کردند.»

و تقلاهای لارا (خبرنگار سی بی اس): «به مدت بیست و پنج دقیقه در حال تقلا بودم و عملاً خود را یک مرده می‌انگاشتم و تنها یاد دو فرزندم باعث مقاومت من شد، پیرانه به دور گردنم پیچیده شده شلوار و سوتین مرا پاره کردند، حتا در آن لحظات متوجه نبودم که با چوب مرا می‌زنند، همه فکر من تعرض جنسی در حال انجام بود. بارها و بارها با دست به من تجاوز کردند موی سر و بدنم را به هر سو می‌کشیدند و من خود را معلق احساس می‌کردم»

و بدن نیمه‌جان «دختر سینه‌بند آبی» در محاصره و زیر مشت و لگد پلیس و ... این‌ها همه جنگ واقعی و خونین بدن‌های ما و کنترل‌کنندگان آن است و نه کابوسی شبانه یا داستانی تخیلی که بتوان آن را در خیال واگذاشت.

در حالی که به عقیده‌ی شیخ سلفی احمد محمود عبدالله زنان معترض در میدان تحریر بی‌شرم و حیا و خواهان تجاوز هستند. به اعتقاد وی زنانی که به میدان تحریر می‌روند لخت هستند و هدف آن‌ها این است که به آن‌ها تجاوز شود. او اضافه می‌کند که ۹۰ درصد این زنان صلیبیون (جنگجویان جنگ‌های صلیبی) و ۱۰ درصد دیگر زنان بیوه هستند که کسی آن‌ها را کنترل نمی‌کند. هیچ ترس و حیا و یا حتی اعتقادی به فمینیسم هم ندارند.^{۱۵}

به خاطر قانونی کردن این کنترل شرعی و مردسالارانه است که یکی از اولین درخواست‌هایی که سلفی‌ها به محض این‌که پایشان به مجلس رسید، مطرح کردند، کاهش سن قانونی ازدواج بود. پایه و اساس استدلال‌های آن‌ها برای کاهش این سن عقایدی است که برای مثال حفظ ناقص‌سازی جنسی زنان هم بر آن استوار است؛ این‌که «دختران هر زمانی می‌توانند از نظر جنسی از مسیر خارج شوند». این در حالی است که در مصر ختنه‌ی دختران (ناقص‌سازی جنسی) و ازدواج زیر ۱۸ سال ممنوع است!

زنان ارزانترین کارگران هستند چون در سطح جهانی به عنوان «خانه‌دار» شناخته شده‌اند، نه کارگر، کار آن‌ها نه «کار مزدی آزاد» بلکه «یک فعالیت درآمد زا» محسوب می‌شود. یعنی مردان کارگران آزاد و زنان خانه‌داران غیرآزاد تعریف می‌شوند.^۷

زنان به عنوان «خانه‌دار» در تعریف جهانی منفرد و ایزوله می‌شوند و امکان سازمان‌دهی نمی‌یابند و در ضمن عمدتاً مطیع و قابل کنترل می‌باشند.

بدین شکل زنان بیشترین تولیدکنندگان (بیشتر در مستعمرات و خصوصاً در روستاها) هستند و بیشترین مصرف‌کنندگان در کشورهای غنی و یا شهرها هستند. بنابراین بی‌دلیل نیست که سخنگویان سرمایه‌چه از نوع غربی و چه از نوع اسلامی به زنان علاقمند می‌شوند. کسانی که امروزه در دنیای واقعی، بار اصلی کار دنیا و تولید سود و بازتولید نیروی کار جهان را به عهده دارند.

زنان تحت تاثیر گلوبالیزاسیون، یا ارزان‌ترین کارگران بخش صنعت هستند و یا بی‌حقوق‌ترین کارگران بخش کشاورزی، یا در ابعاد وسیع در «بخش غیررسمی» در روستاها، زاغه‌ها و محلات فقیرنشین کارهای هنری و صنایع دستی و فرآورده‌های غذایی تولید می‌کنند (کالاهایی که تا دیروز جنبه‌ی صرفاً مصرفی داشت)، یا در بخش خدمات در ابعاد وسیع درگیر شده‌اند و یا در صنایع توریسم و سکس سرویس ارائه می‌دهند و کماکان به‌عنوان «خانه‌داری» بیگاری می‌کنند و کار نامرئی خانگی را هم بر دوش دارند. بنابراین تاکید بر تعریف زن «خانه‌دار» نتیجه‌ی جانبی و تصادفی تقسیم کار نوین جهانی نیست. بلکه بخش بزرگ کاری که برای بازار جهانی استثمار و فوق استثمار می‌شود با این تعریف مخفی می‌کنند، و حقوق پایین زنان را توجیه و امکان سازمان‌یابی را از آن‌ها می‌گیرند و تصویری غیرواقعی از یک زن که مورد حمایت مرد است می‌دهند.

اما واقعیت این است که تعداد زنان سرپرست خانوار روز به روز افزایش می‌یابد. بسیاری از مردان از روستاها به شهر و یا کشورهای دیگر مهاجرت کرده‌اند و همسر و خانواده‌شان در روستا مانده‌اند و اکثریت آن‌ها سال‌ها از هم دور مانده و در بیشتر موارد مردان مسئولیت نان‌آوری را رها کرده‌اند. در آفریقا سرپرست اصلی خانواده‌ی روستایی زنان هستند. اگرچه مدرنیزاسیون در کشورهای جهان سوم خصوصاً روستاها زنان را تبدیل به سرپرست خانوار نموده ولی تعریف عمومی از زن خانه‌دار در قانون و افکار عمومی را تغییر نداده است.

بنابراین بی‌دلیل نیست که از دیگر سو حملات ایدئولوژیک به زنان در سراسر جهان روز به روز در حال افزایش است. از بهره‌برداری کالایی از بدن زن در بیلبوردها و تیزرهای تبلیغاتی گرفته تا نمایاندن "زیبایی زن" به عنوان مهم‌ترین دارایی و ویژگی او و نقش مادری‌اش به عنوان تنها هویت انسانی او در انبوهی از فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی، ادبیات داستانی و دیگر تولیدات و بازآموزه‌های فرهنگ عمومی گرفته ... تا نزاع بر سر «آزادی» انتخاب پوشش و یا پوشاندن یا متقابلاً حراج بدن زنان یعنی تعریف دیسپلین و نحوه‌ی کنترل بدن زنان به وسیله‌ی دولت یا مذهب یا عرف یا فرهنگ و یا حتی صرفاً به وسیله‌ی تمایل شخصی مردان تا نزاع بر سر حق کنترل بارداری و یا پایان دادن به آن و ... بدین ترتیب ما روزانه شاهد عرضه‌ی بدن زن به عنوان کالایی قابل قیمت‌گذاری (چه برای نمایش و استفاده بصری، و چه در راستای ارائه خدمات و ...) در حوزه‌های مختلف هستیم. کالایی که یا مردان نحوه‌ی استفاده‌ی بی‌مهابا از آن را در صنعت پورنوگرافی تبلیغ می‌کنند و تعلیم می‌دهند یا در تجارت انسان مبادله می‌کنند و در بازار تن‌فروشی قیمت‌گذاری می‌کنند و با پول معاوضه می‌نمایند یا در ازدواج قرارداد و ملاحظاتی مالی را کاملاً مشروع و توسط قانون و افکار عمومی تقدیس می‌کنند و در نهایت حتی برای تصاحب رایگان این کالا به زنان فردی یا جمعی تجاوز می‌کنند.

مجموع چنین شرایط جهانی زنان را در وضعیتی قرار داده است که پتانسیل بالایی برای مبارزه بر علیه وضع موجود دارند و صحبت بر سر موقعیت زنان پای کلیه نیروهای سیاسی و خصوصاً طبقه‌ی حاکمه در هر فرم و لباس و موقعیتی و پای کلیه مردان را به میدان می‌کشد، از طرف دیگر طبقات حاکمه در قدرت

پانویس:

- ۱- «مصر» اینترنتی کشور برای زنان " در جهان عرب است»، دوپچه‌وله فارسی
<http://tinyurl.com/pnlufuc>
- ۲- نظر سنجی «بنیاد توماس رابینز»
 «Longing for Spring: the revolution that betrayed Arab women»
<http://thomsonreuters.com/articles/2013/longing-for-spring>
 30% - 3% of US military women are raped while serving
<http://strongummah.blogspot.be/2013/06/30-of-us-military-women-are-raped-while.html>
- ۴- California congresswoman Jane Harman has said: military women are more likely to be raped by a fellow soldier than killed by enemy fire in Iraq
<http://threalitycheck.org/article/2010/08/27/califomias-military-women-support-freedom-shouldnt-support-theirs/>
- ۵- «زنان تحت محاصر، به دنبال ثبت خشونت‌های جنسی در سوریه»، دوپچه‌وله فارسی
<http://tinyurl.com/nqefhys>
- ۶- «اشتغال پناهندگان عراقی به فحشا»، آسوشینتپرس، ترجمه شهرزاد نیوز، ۷ آبان ۱۳۸۶
www.iranpost.biz/index.php?page=2&articleId=669
- ۷- «یک روز در نقش زنی تفرورش»، گزارش در لباس مبدل از سوریه»، گزارشی از لیلیا جمیلا ساکن برلین، ترجمه سهیلا مسافر، روزنامه تاتس، ۲۹ مارس ۲۰۰۸
<http://www.shabakeh.de/archives/individual/001610.html#more>
- ۸- در مورد این فتوا نظرات زیادی وجود دارد اما بنا به گفته‌های قابل استناد این فتوا اولین بار توسط مفتی سعودی و هابی به نام شیخ محمد العریبی در شبکه‌های اجتماعی مجازی طرح شد و در آن از زنان مسلمان سنی خواسته شده تا برای رفع نیازهای جنسی جهلگران سوری و استقرار حکومت اسلامی (در مقابل رژیم «سکولار» (اسد) خود را در اختیار آنها قرار دهند. بنا بر اخبار ابتدا دختران تونس به وسیله یک شبکه‌ی سازماندهی شده از طریق مساجد، محلات و حتی دانشگاه‌ها و ... به سوریه اعزام شدند که در این بین حتی دختران دانشجو و یا دختران ده ساله هم دیده می‌شده است. این دختران با وعده دریافت مبالغ هنگفت و یا وعده وصول بهشت راهی سفر شدند و تعدادی از آنها با ۲۰ تا ۳۰ و یا حتی ۱۰۰ جهلگر وارد رابطه‌ی جنسی شده و بسیاری بیمار و یا باردار بازگشتند. اظهارات وزیر کشور تونس در سپتامبر ۲۰۱۳ در یک بیانیه عمومی که این مساله را یک موضوع قابل توجه اعلام کرد به این موضوع رسمیت بخشید. اخبار حاکی از آن است که جهلگران سلفیست مانند «جبهه النصره» این فتوا را مشروع دانسته و تحت این نام به زنان سوری زیادی تجاوز می‌نمایند و یا حتی خانواده‌هایی نیز دختران و زنان خود را در اختیار آنان قرار می‌دهند.
- ۹- شبکه العالم، «قصه قاتل تونسیه مارست "جهاد النکاح" بسوریا و عادت مصابه بالابیز»
www.alalam.ir/news/1519320
- سنگسار دختران بازگشته از «جهانکاخ» در تونس به وسیله‌ی النهضه
<http://www.afghanirca.com/newsIn.php?id=15345>
- ۱۰- «بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم»، کفر انس «زنان: مقاومت و هنر»، دانشگاه تورنتو، به سرپرستی شهرزاد مجاب، سخنرانی: اسو تهرانی
- ۱۱- حامد شهیدیان، «نسبی‌گرایی فرهنگی و ستم جنسی: چالش یا کرنش در برابر ستم؟»
 12- The 'Feminisation of Poverty' and the 'Feminisation' of Anti-Poverty Programmes: Room for Revision?
 Sylvia Chant, London School of Economics, UK, Journal of Development Studies
http://personal.lse.ac.uk/chant/chantpublications/JDSarticle_content.pdf
 The Female Face of Poverty
www.theatlantic.com/business/archive/2014/01/the-female-face-of-poverty/282892/
- ۱۳- این در حالی که درآمد زنان از کشاورزی به طور متوسط نصف درآمد مردان است و زنان بر طبق قانون و سنت و عرف در اکثر این کشورها حق برابری با مردان در مالکیت بر زمین و یا اراحت هم ندارند، و با احتساب مسوولیت کار خانگی و تولیدمثل و پرورش کودکان ساعت کاری آنان بسیار بالاتر از مردان است و در حالی که کار خارج از مزرعه یکی از منابع مهم درآمد مردان است این امکان معمولاً برای زنان وجود ندارد و زنان امکان دسترسی به تکنولوژی و آموزش و ... را هم ندارند. علاوه بر این مثلاً در آفریقا به طور متوسط ۲۵٫۵ درصد زنان سرپرست خانوار هم هستند. به طور کلی زنان شاغل در بخش کشاورزی ۴۸ درصد از زنان شاغل دنیا را تشکیل می‌دهند.
 بر طبق گزارشات فائو، سازمان غذا و کشاورزی سازمان ملل متحد (FAO)، در مورد وضعیت جهانی زنان و فقر و کشاورزی
www.un.org/womenwatch/directory/women_and_poverty_3001.htm
www.fao.org/gender/gender-home/gender-programme/gender-food/en/
www.fao.org/gender/infographic/en/
- ۱۴- بر طبق گزارشات بانک جهانی درباره وضعیت زنان در کشورهای عربی، برای زنان جوان رقم عدم اشتغال تا ۴۰ درصد بالاتر است و این شکاف طی ۲۵ سال گذشته دو برابر شده است، اگر این شکاف با همین سرعت ادامه پیدا کند در سال ۲۰۵۰ در این منطقه در مقابل ۵۰ میلیون مرد بیکار، ۱۴۵ میلیون زن بیکار خواهند بود.
 «Missing Voices: Gender Equality in the Arab World»
www.worldbank.org/en/news/feature/2013/03/14/missing-voices-gender-equality-in-the-arab-world
 ۱۵- www.alarabiya.net/articles/2013/02/07/264982.html

این‌ها همه جنگ واقعی و خونین این دو قطب پوسیده بر علیه زنان است که در به انقیاد کشیدن، سرکوب و کنترل زنان برادر و برابری و برای حفظ منافع مشترکشان با نفرت و خشونت هر چه تمام‌تر یک حکومت نظامی جهانی بر علیه زنان به پا داشته‌اند.

و این باز هم بازگشت به چرخه‌ی نافرجام انتخاب بین دو قطب واپس‌گرا، پوسیده، تاریخ گذشته و امتحان پس داده است. دو قطبی که پاسخی برای شرایط امروزی بشر ندارند و از ترس همین فروپاشی پیش رویشان است که اجباراً به دامان یکدیگر چنگ می‌زنند و از یکدیگر حمایت می‌کنند و مجبورند تضادهایشان با یکدیگر را در مقابل صفوف مردم تحمل کنند و نادیده بگیرند.

این چرخه‌ی واپس‌گرا باعث شده تا در عمل مبارزه با یکی از طرفین بدون مرزبندی با دیگری به شکل اجتناب‌ناپذیر ما را در صف مقابل قرار دهد، بدین شکل تقویت هر یک از این دو قطب هر چند با هدف تضعیف و مقابله با دیگری، اما در عمل قطب دیگر را نیز تقویت می‌نماید. از این رو برای کسانی که قربانی شرایط موجودند، کسانی که بیزار از شرایط موجودند و کسانی که خواهان مبارزه برای تغییر شرایط موجود هستند، انتخابی جز این نیست که هم‌زمان با هر دو پوسیده مرزبندی و مبارزه نمایند و زنان ستون فقرات این تضاد و این مبارزه‌اند. زنان برای این دو پوسیده زن‌ستیز از یک سو ارتش کار، پیاده نظام و کلاهی ارزشمندی هستند که بدون جایگاه امروزی آنان این نظم استثمارگرانه و ستمگرانه قادر به ادامه‌ی بقای خود نیست و از دیگر سو به واسطه‌ی نقش، جایگاه و پتانسیلی که دارند در صورت ورود به میدان مبارزه با افق‌های خودشان و بشریت قادر هستند کلیه سدهای پوسیده و پدر/مردسالارانه را که در معرض فروپاشی تاریخی هستند، فرو بریزند و دنیای دیگری بسازند.

زنان و خصوصاً زنان کشورهای جهان سوم که امروز هدف اصلی هر دو سیستم پوسیده قرار گرفته‌اند، متقابلاً پتانسیل این را دارند که یک مبارزه‌ی ریشه‌ای و انقلابی با هر دو نظام پوسیده را به پیش ببرند طوری که یک بار برای همیشه یوغ مذهب را که باید بیش از یک قرن پیش از روی گرده خود برمی‌داشتند، بردارند و به بردگی زنان پایان دهند و از دیگر سو به نظام سرمایه‌داری - مردسالار پایان دهند. همان‌طور که پدر/مردسالاری یکی از وجوه اشتراک و منافع مشترک هر دو نظام تاریخ گذشته است، مبارزه‌ی انقلابی و بی‌واسطه و جسورانه‌ی زنان با پدر/مردسالاری پای هر دو قطب پوسیده را وسط کشیده و از واقعیت کریمه آنان در تمام زمینه‌ها پرده برمی‌دارد.

از این رو ما زنان فقط با مبارزه‌ی انقلابی، انترناسیونالیستی، رادیکال و هم‌زمان با این دو قطب تاریخ گذشته‌ی ضدزن است که می‌توانیم دستان خون‌آلود، مردانه و «روحانی» آنان را از زندگی میلیون‌ها زن که در خانه‌ها، کارخانه‌ها، مزارع، خیابان‌ها، فاحشه‌خانه‌ها و ... با خشونت بی‌رحمانه و بی‌سابقه‌ی له می‌شوند، کوتاه کرده؛ و راه‌هایی و دست‌یابی به روابط غیراستثمارگرانه و غیرستمگرانه را باز کنیم. هیچ افق روشنی برای رهایی زنان و رهایی بشریت بدون جنگیدن و سرنگونی این دو قطب پوسیده متصور نیست و بدون حضور زنان در این مبارزه سرنگونی این دو قطب امکان‌پذیر نیست. ♦

منابع (عمدتاً محتوایی و بخشاً به شکل نقل قول مستقیم استفاده شده است):

- i «مذهب، تبعیض جنسیتی، دختران دانشجو»، بیست و یکمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران، جولای ۲۰۱۰، فریبا امیرخیزی
- ii «نگاهی به بن‌بست "بهار عربی"، علل عروج بنیادگرایی اسلامی، معنای آن برای جهان امروز و چه باید کرد؟»، فوریه ۲۰۱۴
- iii اسلام ایندولوژی و ابزار طبقات استثمارگر، مقاله‌ای از نشریه «جهانی برای فتح» شماره ۲۸، سال ۲۰۰۲، نسرین جزایری
- iv «مصر: زمان دور ریختن توهمات است»، مقاله‌ای از نشریه «جهانی برای فتح» جولای ۲۰۱۳، ساموئل آلبرت
- v «خله دار کردن جهانی زنان! زنان و تقسیم کار نوین جهانی سرمایه بین‌المللی زنان جهان سوم را باز می‌یابد»، نویسنده: ماریا میز، برگردان: مهسا روزان، نشریه «ام‌اس» شماره ۲۹

زنان، جنگ و اشغال گری



قطار فشنگ، بر روی پوستر زنان برهنه بر دیوار - شمال عراق، ژوئن ۲۰۱۱

سر منصور

این است که سلطه و تجاوز به زن ایجاد کننده‌ی احساسات لازم برای روابط رفیقانه و برادرانه بین سربازان می‌باشد.

(Women's lives and public policy: The international experience, Meredith Turshan & B. Holcomb)

در جنگ کره، حکومت کره رسماً اعلام کرده بود، دخترانی که به سربازان خدمت می‌کنند (تن‌فروشان) باید در هر روز با ۲۹ نفر نزدیکی جنسی داشته باشند تا حداقل سود را ایجاد کنند. هر نزدیکی جنسی نباید بیش از ۳۰ دقیقه باشد، زیرا در غیر این صورت تن‌فروشان نمی‌توانند خود را به ۲۹ نفر عرضه کنند و سود زیادی برای حکومت ایجاد کنند. (Brock & Thistlethwait, p.71). در واقع حکومت کشور اشغال شده به‌منابه‌ی جاکش عمل کرده و اکثریت مطلق در آمد آن‌ها را تصاحب می‌کند. در سال ۱۹۳۸، دولت ژاپن برای "حفظ سلامتی" سربازان خود، ۳۲۱ میلیون کلدوم برای ارتش خود به چین فرستاد؛ و توجهش این بود که برای محدود کردن تجاوز به زنان، به قانونی کردن فاحشه‌خانه‌های نظامی دست زده است.

توریسم جنسی که از سال‌های ۱۹۵۰، متعاقب جنگ کره آغاز گشت، سریعاً به کشورهای دیگر آسیای جنوب شرقی نیز سرایت نمود. جنگ‌های ویتنام، کامبوج، لائوس، اشغال فیلیپین و پایگاه‌های نظامی تایلند، زیر ساخت اقتصادی را برای تقسیم کار بین‌المللی تدارک دید. ارتش آمریکا با اشغال و تجاوز نظامی، این منطقه را به بازار سکس در تقسیم کار بین‌المللی تبدیل کرد.

در دوران جنگ ویتنام، آمریکا قرارداد ایجاد مراکز "تفریح و آسایش" را در سال ۱۹۶۷ با تایلند امضا نمود. مراکزی که جهت "استراحت" سربازان آمریکایی در ویتنام مورد استفاده قرار می‌گرفت. همسر یک ژنرال عالی‌رتبه‌ی تایلند که اولین تور سیاحت سکس برای نظامیان آمریکایی را تشکیل داده بود، مسئول مذاکره جهت تنظیم این قرارداد بود. بعد از امضای این قرارداد سرمایه‌های عظیمی به قیمت بدن‌های تجاوز شده، کشته و قربانی شده‌ی زنان به این کشور سرریز گشت. سرمایه‌گذاران آمریکایی (بانک آمریکا و چیس‌مانهاتان) تحت نام سرمایه‌گذاری برای ساختن هتل و رستوران و بار این وام‌ها را در اختیار دولت تایلند قرار دادند. اما هدف ساختن فاحشه‌خانه‌های اطراف پایگاه‌های نظامی آمریکایی بود. سربازان آمریکایی نام این مراکز را "بنوش و بکن" نامیدند. سربازان به بسیاری از زنان قول ازدواج می‌دادند و بچه‌دارشان می‌کردند اما از تعهد خبری

از آغاز شکل‌گیری طبقات، جوامع بشری دائماً درگیر جنگ‌های مختلف بوده‌اند. جنگ‌ها با ماهیت مردسالارانه و در جهت اعمال مردسالاری به پیش برده شده‌اند. ارتش فاتح و حتماً مغلوب، زنان را مورد تجاوز قرار داده و مجبور به بردگی جنسی می‌نماید. (البته باید تاکید کرد که ماهیت جنگ‌های انقلابی و عادلانه مقوله‌ای کاملاً متفاوت بوده و در جهت ریشه‌کن کردن ستم جنسیتی و طبقاتی به پیش رفته است. برای مثال می‌توان به انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ شوروی و انقلاب ۱۹۴۹ چین که در موقعیت زنان تحولات عظیمی را ایجاد کردند، مراجعه نمود).

جنگ‌ها و اشغال نظامی منجر به ویرانی‌های عظیم، کشتار و از بین بردن امکانات بقاء، بحران‌های سیاسی و اجتماعی در کل جامعه، کوچ‌های اجباری و جداسازی خانواده‌ها، بی‌سرپرستی خیل عظیمی از کودکان، بی‌خانمانی و از بین بردن امکانات زندگی برای بخش وسیعی از زنان شده و آنان را مجبور به تن‌فروشی برای ادامه‌ی زندگی می‌نماید. در چنین شرایطی باندهای مختلف دولتی و یا وابسته به دولت، به همراه و یا در خدمت به اشغال‌گران، تجاوز نظامی را با تجاوز به زنان (تجاوز فردی، گروهی و یا بردگی جنسی) تکمیل می‌کنند. تجاوز نظامی و تجاوز به زنان دو بال یک خفاش هستند که از تن زنان خون می‌مکد. زنان، قربانی جنگ‌های روانی و اشغال نظامی‌اند.

درست چند هفته بعد از اشغال عراق، فاحشه‌خانه‌های اطراف بغداد آغاز به کار نمودند. قوانین سرمایه‌داری امپریالیستی مردسالار، در خونین‌ترین، وقیح‌ترین و طاقت‌فرساسترین شکل آشکار گشتند. تحقیر، توهین، جبر، ریاضت‌کشی، خصوصی‌سازی و استثمار جنسی در عریان‌ترین شکل نصیب زنان گشت.

محتوای ایدئولوژی جنگ‌طلبان مرد - پدرسالار، فتح، غلبه، قدرت، به زانو در آوردن، برده کردن، تصاحب و استفاده به هر نوع آن، از طرف مقابل است. اعمال قدرت، برتری جنسی و تحکیم مناسبات مردسالار با تجاوز به زن به‌منابه‌ی غنایم جنگی بدون خرج، گره خورده است. امپریالیست‌های آمریکایی به هر کشوری که تجاوز کرده‌اند در کمترین زمان برای سربازان خود با بودجه‌ی دولتی و نظامی فاحشه‌خانه‌ها و مراکز تفریحی و خوش‌گذرانی ایجاد کرده‌اند. منطق ارتش آمریکا



نمود. زنان از روی فقر و جبر مجبور به فروش بدن خود و حتا بدن فرزندان شان می‌گشتند. سربازان آمریکایی در ژاپن (اوکی‌ناوا) تی‌شرت‌هایی در شهر می‌پوشیدند که روی آن عبارت "ماشین کوچولوی قهوه‌ای سکس" چاپ شده بود. تی‌شرت‌های پوشیده شده در فیلیپین به مراتب وقیحانه‌تر و نژادپرستانه‌تر بود: "ماشین‌های کردنی کوچولوی قهوه‌ای که با برنج نیرو می‌گیرند". تعداد قابل توجهی از "سربازان آمریکایی گم شده" بعد از پایان جنگ، خود به صاحبان بارها و فاحشه‌خانه‌ها تبدیل گشته و به پول کلان دست یافته بودند. اکثر این افراد با پشتیبانی نظامی دولتی به زنان بومی تجاوز فردی یا گروهی کرده بودند.

در سال ۱۹۷۴ طبق آمار، در تایلند بیش از ۴۰۰ هزار زن مجبور به تن‌فروشی بودند. زنانی که سربازان آمریکایی زنگ تفریح خود از جنگ ویتنام را در آنجا سپری می‌کردند. در سال ۲۰۰۶ سازمان ملل اعلام کرد که ۲ میلیون زن در جهان تجارت می‌شوند. این رقم ممکن است حتا به ۱۰ میلیون برسد. اما رشد جنگ‌های مختلف در جهان و عواقب ناشی از آن، بدون شک به آمار تجارت انسان در جهان افزوده است. تجارتی که بردگی جنسی ماهیت اصلی آن است.

در کلیه جنگ‌های طبقاتی و مردسالار گذشته و حال، ستم‌دیده‌ترین اقشار جهان - یعنی زنان و به‌ویژه زنان فقیر - از قربانیان اصلی جنایت بر علیه بشریت بوده‌اند. آن چه خواهید خواند صرفاً چند نمونه از جنایت تاریخی طولانی جوامع طبقاتی مردسالار بر علیه زنان بوده است.

چین:

در اشغال ایالت نانکین در سال ۱۹۳۷ توسط ارتش امپریالیستی ژاپن در مدت ۶ هفته، ۳۰۰ هزار نفر از شهر ۶۰۰ هزار نفری قتل‌عام شدند، از جمله ۹۰ هزار اسیر جنگی، بعد نوبت به زنان رسید. از کودک ۸ ساله تا زن ۷۰ ساله، به زنان حامله نیز رحم نکردند. هر زنی را دستگیر و مورد تجاوز گروهی قرار داده و بعد با سر نیزه و تفنگ به جان‌شان می‌افتادند. همه را می‌کشتند و اجسادشان را آتش می‌زدند تا هیچ آثار جرمی باقی نماند. بردگی جنسی و تجاوز فردی و گروهی به زنان و دختران جوان در کل دوران اشغال در ابعاد وسیع ادامه داشت. ۸۰ هزار زن در این جنایات هولناک به قتل رسیدند.

(www.historyplace.com/worldhistory/genocide/nanking.htm)

ارتش امپریالیستی ژاپن در جنگ و اشغال کره، بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار زن را مجبور به تن‌فروشی نمود.

افغانستان:

سربازان روسی در اشغال افغانستان، به‌خصوص در مناطقی که مقاومت صورت می‌گرفت - برای نمونه در منطقه‌ی هزاره - به زنان تجاوز می‌کردند. سربازان روسی حتا به پرسنل زن نظامی خود نیز رحم نمی‌کردند. یک زن روسی که در افغانستان در ارتش خدمت کرده بود احساسات خود را چنین بیان نمود: "ما وظیفه‌ی انترناسیونالیستی خود را فقط در رختخواب می‌توانستیم انجام دهیم، مادر من به دوستانش با افتخار می‌گفت که دخترم در افغانستان است، می‌خواستم برایش بنویسم که مادر بیچاره‌ی من ساکت باش، یا این که خواهی شنید مردم بگویند که دخترت فاحشه است." افکار غالب در بین سربازان روسی این بود که کلیه‌ی زنانی که به افغانستان آمده‌اند فاحشه می‌باشند.

(eng.history.ru/content/view/151/87)

زنان افغانستان مدت بسیار طولانی است که از روابط و سنن ارتجاعی پدر-مردسالاری رنج می‌برند. جنگ‌های طولانی داخلی/منطقه‌ای، تجاوز و اشغال‌گری نظامی امپریالیست‌های شرق و غرب، قوانین ضدزن، فقر، فلاکت، جنگ و کشتار، ویرانی و بی‌کاری و اشغال نظامی، ۱,۵ میلیون بیوه تولید نموده و فحشا شدیداً رو به رشد است. خشونت علیه زنان پس از اشغال نظامی آمریکا و شرکا نه تنها کاهش نیافت، حتا بنا بر گزارشات رسانه‌های خبری دول غربی بر وسعت آن افزوده گشته است. موضوع زن هم وسیله‌ای برای ادامه‌ی اشغال - "اگر قوای خود را بیرون بکشیم بر سر زنان چه خواهد آمد" - و هم موضوعی برای مذاکرات بین اشغال‌گران با نیروهای به‌شدت زن‌ستیز هم‌چون طالبان است.

۸۰ در صد زنان افغانستان در معرض خشونت جنسی قرار دارند. بسیاری از دختران فقیر، حتا زیر سن بلوغ به‌خاطر بدهی یا گرسنگی توسط خانواده فروخته می‌شوند. بین ۶۰ تا ۸۰ درصد ازدواج‌ها اجباری است. بسیاری از زنانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند، برای فرار از آن و حتا عواقب آن، هم‌چون "کشتار ناموسی" دست به خودکشی می‌زنند. (Katia Zato livetres blog, Oct 203-2011)

زن جوان ۳۵ ساله‌ای که مجبور به تن‌فروشی شده می‌گوید: "حتا حق خودکشی هم ندارم چرا که شوهرم کشته شده و صاحب ۴ فرزند از ۴ تا ۱۴ ساله هستم."

و... خدمات جنسی ارائه می‌دهند. در این مناطق از زنان عراقی، ایرانی، فیلیپینی، چینی و اروپای شرقی فوق‌استمار جنسی می‌شود.

(Debra Mc Nutt, common dreams.org, July 11, 2007)

از طرف دیگر در عراق باندهای مافیایی آدم‌ربایی، زنان و دختران جوان را ربوده، در حین تجاوز فیلم‌برداری کرده و از طریق آن از خانواده‌ها برای افشاندن فیلم پول‌های کلان می‌گیرند. دار و دسته‌های شبه‌نظامی وابسته به جناح‌های مختلف مافیایی-مذهبی، زنانی که مجبور به تن‌فروشی شده‌اند را شناسایی و با بریدن سر از بدن، مجازات می‌کنند. یکی تجاوز و دیگری "پاک‌سازی" جنسی می‌کند! هر دو در این جنایت و ستم‌گری علیه زنان متحدند. مسئول یک تیم گشت در عراق می‌گوید: "... زمانی که دستور کنترل منزل صادر می‌شود، من خشن‌ترین سربازان را انتخاب می‌کنم. اولین کار خوردن مشروب و کشیدن مواد است. بعد به خانه‌ها می‌رویم. زنان و مردان را از هم جدا می‌کنیم و هر چه قابل دزدیدن است مثل جواهرات و غیره را می‌دزدیم. در بازرسی بدنی با اندام جنسی زنان بازی می‌کنیم. خانه را به هم می‌ریزیم. به زنان جوان تجاوز می‌کنیم و خارج می‌شویم..." مسئول این تیم که نامش سرگرد جمعه‌الموسوی است خود سابقه‌ی جنایی دارد و توسط ارتش آمریکا به این مقام گماشته شده است. معاون او افسر رفیدال دراجی که در زندان ابوقریب محکوم به اعدام بود، توسط آمریکاییان آزاد و به کار گرفته شد. او می‌گوید: "وارد منزلی شدیم. مردی در خانه نبود. یک زن و پسر ۱۷ ساله‌اش در خانه بودند. یک تفنگ قانونی پیدا کردیم... به زن گفتم اگر نگذاری به تو تجاوز کنیم پسر را می‌بریم. پسر را در اتاقی زندانی کردیم و یکی پس از دیگری به زن تجاوز کردیم. هر چه قیمتی بود دزدیدیم و به فاحشه‌خانه‌ی معروفی به نام "ام‌اعلا" رفتیم و بقیه شب را آن جا حال کردیم."

(Debra Mc Nutt, common dreams.org, July 11, 2007)

کنگو:

جایی که از هر سه زن یک نفر مورد آزار جنسی و خشونت و تجاوز قرار می‌گیرد. جنگ در کنگو که از سال ۱۹۹۹ ابعاد وسیعی به خود گرفت، تاکنون ۵,۴ میلیون کشته داده است. این بزرگ‌ترین کشتار بعد از جنگ جهانی دوم است. مناطق جنگی به میدان‌های تجاوز و فاحشه‌خانه‌های اجباری تبدیل گشته‌اند. آمار واقعی از ابعاد این جنایت وسیع در دسترس نیست. به علت فشارهای اجتماعی، دولتی و نظامی، بسیاری از زنان از بیان این که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند امتناع می‌ورزند. آدم‌کشی، آدم‌ربایی، آدم‌فروشی، تجاوز، خشونت، تن‌فروشی اجباری، تجاوز گروهی و خون‌ریزی بر اثر تجاوز تا حد مرگ، حاملگی اجباری و زایمان خطرناک به دست سربازان متجاوز از طریق بریدن آلت تناسلی و مرگ بی‌داد می‌کند. خطرات جدی مسیر، از دهات تا شهر جهت مداوا، زنان را مجبور به پنهان شدن در دهات نموده است. بیماری ایدز رشد نجومی داشته است. در سال ۱۹۹۷، ۵ درصد از اهالی به ایدز (HIV مثبت) مبتلا بودند. این رقم در سال ۲۰۰۲ به ۲۰ درصد رسید و کماکان سیر صعودی دارد. هم‌زمان تبلیغات ارتجاعی و اتیکان مبنی بر عدم استفاده از هرگونه اقدام پیش‌گیری از حاملگی درصد رشد ایدز را تسریع بخشیده است.

(wikipedia, reproductive health matters- congo)

کنگو خطرناک‌ترین مکان برای زنان بر روی کره‌ی خاکی است. از کودک یک ساله تا زن ۷۰ ساله مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. طبق گزارش سال ۲۰۱۱، هر روز به ۱۰۰۰ زن در کنگو تجاوز می‌شد. به علت جنگ، کشتار، بین ۶۰ تا ۹۰ درصد خانواده‌ها بدون مرد هستند و این امر مادران و فرزندان را در معرض خطر بیشتری قرار می‌دهد. طبق گزارش روزنامه‌ی گاردین (۱۲ می ۲۰۱۱) در کنگو هر دقیقه به یک زن تجاوز می‌شود. این رقم در سال به بیش از ۵۰۰ هزار تجاوز

تجاوز نظامی با تجاوز مستقیم به زنان از طریق ایجاد شرایط اجباری تبدیل زنان به مثابه‌ی کالا برای بازار سکس و بردگی گره خورده است. امپریالیست‌ها و نیروهای اسلامی و جهادی‌های مختلف، از بدن زنان خون می‌مکند و صاحب سرمایه و ثروت می‌گردند.

عراق:

"پنج سرباز آمریکایی به دختر بسیار جوانی به نام ابیر قاسم حمزه تجاوز گروهی می‌کنند و بعد برای از بین بردن کلیه‌ی آثار جنایت، او را کشته و به آتش می‌کشند. بعد به منزل او رفته، پدر، مادر و خواهرش را نیز می‌کشند." (www.hnn.us/article/28147) این صرفاً یک واقعه‌ی استثنایی نیست، بلکه ابعاد تجاوزات و آزارهای جنسی هم از جانب نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی و هم بنیادگرایان اسلامی، زنان عراقی را مورد تهدید قرار داده است. در جنگ اول عراق در سال ۱۹۹۹، صدام جهت "مقابله" با تن‌فروشی، به نیروهای شبه‌نظامی خود دستور داده بود که زنان تن‌فروش را شناسایی و اعدام کنند. در این کارزار "پاک‌سازی" تعداد زیادی از زنان قربانی شدند.

اشغال عراق و جنایات ناشی از این اشغال بیش از دو میلیون زن را بیوه کرده است. بسیاری از آن‌ها مجبور به تن‌فروشی در عراق و یا در کشورهای همسایه گشته‌اند. جدا از زنان بیوه، زنان و دختران جوانی که قربانی تجاوز گشته‌اند به‌خاطر شرم‌ساری خانواده و یا خطر "قتل ناموسی" مجبور به ترک خانه گشته، از فقر و بی‌پناهی بار دیگر در معرض خطرات جدی تجاوز و سواستفاده‌های جنسی قرار می‌گیرند. بسیاری از این زنان از ترس و وحشت از مناسبات ارتجاعی و زن‌ستیز، به قاتلین خود پناه می‌آورند.

گزارشات از زندان‌ها سند دیگری از جنایات علیه زنان را بر ملا می‌کند. زنی که دستگیر و روانه‌ی زندان می‌شود، اول مورد توهین و تحقیر، بعد شکنجه و بعد مورد تجاوز قرار می‌گیرد. این پروسه روال عادی زندان‌های عراق است.

گلوبالیزاسیون و به‌همراه آن سیاست ریاضت‌کشی و خصوصی‌سازی بیش از هر چیز گریبان زنان را گرفته است. حرکت بی‌مانع و بی‌مرز سرمایه‌های بین‌المللی، زنان را نیز به کلابی فرامرزی تبدیل نموده و آنان را هر چه بیشتر خصوصی‌سازی کرده است.

در عراق دار و دسته‌های مافیایی تجارت سکس، دختران جوان را از خیابان‌ها ربوده و یا به زور خانواده‌ها را مجبور به فروش آنان می‌نمایند. این باندها، دختران را در بازار سکس بین‌المللی می‌فروشند. ده‌ها هزار زن جوان، دختران زیر سن بلوغ و حتا پسران جوان به علت جنگ و بلایایی که به دنبال می‌آورد، از فقر و جبر به دام این دار و دسته‌ها افتاده و به‌مثابه‌ی تن‌فروش در بازارهای اردن، سوریه، یمن و امارات و ... به فروش می‌رسند. ابعاد خشونت و تجاوز آن‌قدر وسیع است که حتا ۱۰ درصد سربازان زن آمریکایی توسط سربازان مرد آمریکایی در عراق مورد تجاوز و خشونت جنسی قرار گرفته‌اند. ۳۳ درصد زنان برگشته از جنگ که در آمریکا تحت نظارت پزشکی هستند، از تجاوز یا در معرض تجاوز قرار گرفتن گزارش داده‌اند. بعد از اشغال عراق، فحشا در کل خاورمیانه شديداً شیوع پیدا کرده است.

در سال ۲۰۰۷، ۱۸۰ هزار کمپانی در عراق فعالیت داشت. بیست هزار بیشتر از تعداد سربازان آمریکایی. برخی از این کمپانی‌ها تحت نام‌های گوناگون، در ترفیقای انسان درگیر بوده‌اند. نمونه‌ی بارز آن کارمندان کمپانی Dyn Crop در بوسنیا بود که دستگیر شدند. در منطقه‌ی کمر بند سبز بغداد، زنان بومی و حتا خارجی را تحت نام آشپز، خانه‌دار، کارمند... استخدام می‌کنند و به سربازان آمریکایی می‌فروشند. فاحشه‌خانه‌هایی تحت نام زنان پنهانده، آرایشگاه، رستوران

مردسالارانه است. تاثیرات روحی، روانی و اجتماعی قربانیان تجاوز بسیار دردناک است. تاثیرات صحنه‌های تجاوز چه فردی و چه گروهی از ذهن خارج نمی‌گردند. افسردگی و خودکشی نتیجه‌ی دیگر تجاوز است. تصور صحنه‌ای که مادر، دختر و خواهر در جلوی چشمان پدر، برادر و فرزندپسر، توسط دسته‌های نظامی مورد تجاوز گروهی قرار می‌گیرند، تاثیرات دایمی در روابط اجتماعی کل خانواده می‌گذارد. جدا از فشارهای وارده از سوی مناسبات حاکم بر جامعه به‌مثابه‌ی کل، تاثیرات آن بر زنان برای داشتن روابط جنسی با همسران یا داشتن همسری در آینده شدیداً تاثیرگذار است. بسیاری از هرگونه فعالیت جنسی و حق دوست داشتن محروم می‌گردند. این امر باعث افسردگی شدید شده و روی آوردن به مواد مخدر را بسیار افزایش می‌دهد و بار دیگر قربانیان را به دست باندهای دیگری جهت سوء استفاده‌ی جنسی می‌اندازد. ایزوله شدن قربانی تجاوز در بین خانواده و محیط بسیار معمول است. به زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند به‌مثابه‌ی نجس و کثیف نگریسته می‌شود و اکثر اوقات باعث جدایی از شوهر و یا به ناتوانی در ازدواج در آینده می‌انجامد. نوع دیگر از برخورد وحشیانه با قربانیان تجاوز، کشتار "ناموسی" است که توسط خانواده‌ی قربانی یا جامعه صورت می‌گیرد. چرا که قربانی تجاوز باعث "شرم" خانواده شده است.



«یاد تمیمی» دختر ۱۱ ساله‌ی فلسطینی که در مقابل ورود

نتیجه‌گیری:

با بررسی چند نمونه از جنگ‌های کنونی نه چندان دور، تلاش شد تا زنجیر اتصال ستم و خشونت بر زن با جنگ‌های پدر-مردسالار روشن گردد. بررسی دیگر جنگ‌ها چه در اروپا و چه جهان سوم هیچ‌کدام از این قاعده مستثنا نیستند. (برخی از سربازان ارتش سرخ شوروی سوسیالیستی آن زمان، بعد از اشغال برلین در پایان جنگ جهانی دوم به زنان آلمانی و دیگر ملیت‌ها تجاوز نمودند. اما دولت شوراهای سربازانی را که مرتکب این جنایت هولناک گشته بودند را - حداقل آنانی که قادر به شناسایی‌شان شدند - به زندان‌های طولانی مدت و اعدام محکوم نمودند.)

جهان کنونی یک جامعه‌ی سرمایه‌داری-امپریالیستی مردسالار است. این یک واقعیت عینی است. این سیستم قوانین و عملکرد خود را دارد. این سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی پدرسالار و کلیه‌ی بنیادگرایان مذهبی و نیروهای رنگارنگ ارتجاعی در برخورد به زن و بدن او ایدئولوژی و جهان‌بینی مشترکی دارند.

مسئله اساسی آن است که بشریت به یک انقلاب واقعی نیاز دارد. انقلابی که از طریق سرنگونی سیستم حاکم، بر ستم و استثمار پدرسالاری و جنگ نقطه‌ی پایانی بگذارد. هر راه حل دیگری جز این توهم و وقت خریدن برای سیستمی است که مدت‌هاست با خشونت بر محدودیت‌های خود دیوانه‌وار می‌کوبد.

برای آن که هیچ زنی مورد تجاوز قرار نگیرد، به هیچ زنی به‌مثابه‌ی غنیمت جنگی نگریسته نشود، هیچ زنی تحت هیچ شرایطی مورد آزار و اذیت جنسی قرار نگیرد، هیچ زنی برای زندگی کردن مجبور به تن‌فروشی نگردد و... این نظام گندیده‌ی مرد-پدرسالار را باید از طریق یک انقلاب اجتماعی که زنان در صف مقدم آن قرار دارند، سرنگون کرد و در موقعیت زنان تغییرات بنیادی ایجاد کرد. این نظام قابل تعدیل نیست. راه حل تغییر است، تغییر رادیکال و انقلابی و بدون ذره‌ای کم‌خواهی در جهت رهایی کامل زنان. ♦

می‌رسد. در بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۷، در شمال منطقه kivu در شرق کنگو به ۷ درصد زنان حداقل یک بار تجاوز شده است.

در کنگو بین ۴ تا ۱۰ درصد کسانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند مرد می‌باشند. بسیاری از مردان به علت سنن و آداب و رسوم از گفتن آن هراس دارند. هراس از برچسب "همجنس‌گرا" خوردن. در ۳۸ کشور آفریقایی هم‌جنسگرایی جرم است. اغلب کودکان سرباز مورد تجاوز قرار گرفته‌اند.

جنگ جهت کنترل معادن الماس و طلا، علت عمده‌ی درگیری‌هاست. امپریالیست‌های مختلف از طریق عوامل خود و دار و دسته‌های مسلح با قیمتی نازل منابع عظیم طلا و الماس را صاحب می‌شوند. هم‌زمان، جنگ نیروی عظیم برده برای کار در معادن و ترافیک انسان را فراهم می‌کند. ترافیک انسان برای بردگی جنسی و فیزیکی. ترافیک زنان، دختران جوان و کودکان برای صنعت سکس در آنگولا، آفریقای جنوبی، کنگو، اروپای غربی، به‌ویژه بلژیک در ابعاد وسیعی صورت می‌گیرد. (US State Department, June 4, 2010) باندهای مسلح در کمپ‌های پناهندگان، در چادرهای اطراف بازارها، در نزدیکی معادن، زنان و دختران بسیار جوان را به تن‌فروشی مجبور می‌کنند. تاثیرات فیزیکی تجاوز در کنگو - هم‌چون اکثر مناطق جهان - بسیار دردناک است. ضربه دیدن و شکستن استخوان

لگن، سوزانده شدن آلت تناسلی و بدن، سوزاندن پستان، حاملگی‌های اجباری و خون‌ریزی تا حد مرگ - چه بر اثر تجاوزات و چه زایمان - زنان و به‌ویژه دختران جوان که حتا به سن بلوغ نرسیده‌اند را در معرض خطرات بزرگ قرار می‌دهد. ۶۵ درصد قربانیان جنگ را افراد زیر ۱۵ سال تشکیل می‌دهند.

سوریه:

در کمپ‌های آوارگان جنگی در داخل سوریه چه در مناطق تحت نفوذ اپوزیسیون جهادی ارتجاعی - و چه دولت ارتجاعی بشار اسد - آدم‌ربایی، تجاوز و کشتن زنان و دختران جوان جنایتی روزمره است. در کمپ‌های خارج از سوریه - در اردن، لبنان و ترکیه - باندهای مافیایی بازار سکس در کمین نشسته‌اند. خانواده‌ها از ترس افتادن فرزندان‌شان به دست باندهای مافیایی مجبورند دختران بسیار جوان خود را به "خواستگاران" از کشورهای مختلف منطقه تحت نام "ازدواج" بسپارند. بردگی زنان - جنسی و استثمار آنان - در تمامی کمپ‌های آوارگان بی‌داد می‌کند.

مراجع مذهبی از یک طرف دستور تجاوز به زن سوریه را می‌دهند و از طرف دیگر فتوای پیوستن زنان تونس و هر کشور دیگر برای "جهاد سکس" جهت بالا بردن روحیه‌ی "سربازان اسلام" را صادر می‌کنند. خواندن مصاحبه‌های دختران از "جهاد" برگشته، تکان‌دهنده است. برخی حتا بیش از صد بار مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. آنان که قصد فرار داشتند، دستگیر، شکنجه، تجاوز و حتا کشته شده‌اند. حاملگی اجباری، بیماری ایدز و تجاوز گروهی به زنان هدیه‌ی سربازان اسلام است.

(Raymond Ibrahim: Pregnant with Aids: Tonisian girls recount their sex jihad in syria)

تجاوز به زن در مقوله‌ی جنگ پدر-مردسالار نهادینه گشته به بخش جدایی‌ناپذیر آن تبدیل شده و با هم ادغام گشته‌اند. تجاوز به زن مکمل جنگ

جنسیت و خشونت

نویسنده: شهرزاد مهاب

برگرداننده: نازنین

واژه‌های کلیدی: جامعه مدنی، سازمان‌های غیردولتی، بنیادگرایی، زندان، سکسوالیته، دولت و جنگ

خشونت مبتنی بر جنسیت به‌طور جهانی فراگیر شده است. گزارشات انجام شده از محدوده‌ی وسیع انواع خشونت علیه زنان، موضوع بحث رسانه‌های اجتماعی و سیاسی است. رسانه‌های اجتماعی و مجادلات سیاسی مملو از گزارشاتی است که طیف وسیعی از خشونت‌های اعمال شده علیه زنان را پوشش می‌دهد. این گزارش‌ها، عمدتاً توسط گروه‌های زنان، سازمان‌های غیردولتی (ان‌جی‌اوها)، نمایندگان سازمان ملل متحد به علاوه آژانس‌های فراملی هم‌چون بانک جهانی و یا سازمان‌های حقوق بشری انجام شده و از دوام و یا (باز) نمود اشکال میان فردی و

ساختاری خشونت علیه زنان در مقیاس جهانی صحبت می‌کنند. خشم عمومی و تلاش‌های زنان شجاع در سطح جهان برای متوقف کردن خشونت تاثیرات محدودی را در ریشه‌کن کردن آن داشته است. تداوم خشونت جنسیتی به‌طور تناقض‌آمیزی با موج عظیمی از دانش و فعالیت‌های فمینیستی در این رابطه هم‌زمان شده است. به نظر می‌رسد که ما هر چه بیشتر در مورد خشونت علیه زنان می‌دانیم و هرچه ابتکارات بیشتری را در استراتژی‌مان به‌منظور متوقف کردن آن به‌کار می‌بریم خشونت نیز بیشتر در تمام جنبه‌های زندگی زنان ظهور (دوباره) می‌یابد. بنابراین، این سوال کلیدی همچنان باقی مانده است که چه روابط اجتماعی‌ای خشونت علیه زنان را (باز) تولید، حفظ و یا گاه‌گاهی تعدیل می‌نماید. هم‌چنین ممکن است بپرسیم چگونه باید اعمال غیرقابل درکی هم‌چون قتل، تجاوز، آزار و اذیت و از بین بردن صورت دختران و زنان در فضاهای عمومی و یا خصوصی و یا تبعیض، نابرابری، جابه‌جایی، سلب مالکیت، جنگ، اشغال و یا اعمال نظامی علیه زنان را فهمید؟ در جریان بررسی این پرسش‌ها، امپریالیسم به‌عنوان نیروی هسته‌ای هماهنگ‌کننده‌ی طیف گسترده‌ای از روابط اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی ظاهر می‌شود. هدف این چارچوب تحلیلی، ایجاد جهشی در درک ما از امپریالیسم و درک از رابطه‌ی عناصر درونی آن با ساختارهای قدرت سرمایه‌داری پدرسالار مبتنی بر نژاد است. این تجزیه و تحلیل نه تنها با امپریالیسم به‌مثابه‌ی یک مقوله‌ی انتزاعی، بلکه به‌عنوان روابط اجتماعی سرمایه‌داری که به‌شدت طبقه‌بندی، جنسیتی، نژادی و جهانی شده برخورد می‌کند و آن را هم‌چون مجموعه‌ای از روابط اجتماعی پیچیده و متضاد با اثرات بسیار ملموس در زندگی زنان در سطوح محلی و جهانی درک می‌کند.

در این مقاله، مفهوم امپریالیسم به‌عنوان یکی از ویژگی‌های سرمایه‌داری تغییر یافته از شکل تجاری و اقتصاد آزاد به مرحله‌ی فعلی انحصار است که بر اساس سرمایه‌ی مالی و به‌شکل تاریخی شکل گرفته که منجر به تمرکز و



گسترش عظیم قدرت در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی شده است. در

نتیجه امپریالیسم به‌عنوان یک چیز فضایی/ جغرافیایی درک نمی‌شود، بلکه به مجموعه‌ای از روابط پیچیده‌ی اجتماعی گفته می‌شود که در آن قدرت ساختارهای محلی و جهانی به‌طور مداوم یکدیگر را تحت تاثیر قرار می‌دهند یا هم‌دیگر را (باز)سازی می‌کنند. به‌عبارت دیگر، امپریالیسم یک سیستم پیچیده از انباشت سرمایه‌داری است، چیزی که نه مجموعه‌ی ساده‌ای از اجزای خود است و نه یک پدیده‌ی صرفاً جغرافیایی است، بلکه متشکل از شبکه‌ی پیچیده‌ای از روابط با دینامیک‌های سیستماتیک درون خود است. با این حال، امپریالیسم نباید به «سرمایه‌داری در مقیاس جهانی» یا «جهانی شدن (گلوبالیزاسیون)» تنزل یابد. امپریالیسم استعمار نیست. خشونت، در این مقاله، به دو شکل فردی و ساختاری است و شکلی جهانی از روابط جنسیتی شده‌ی قدرت است که در شرایط و مکان‌های مختلف بر اساس هنجارها، ارزش‌ها، سنت‌ها، فرهنگ‌ها، اشکال مختلف روابط اجتماعی و دوران تاریخی متفاوت گرایش به توسعه‌ی ویژگی‌های خاصی از خشونت دارد. در این مفهوم، امپریالیسم عناصری از پدرسالارهای سرمایه‌دار در سطح جهان را شامل می‌شود با این تفاوت که این‌ها را (این ویژگی‌ها را - م) با توجه به خصوصیات هر وضعیت به‌طور نسبی تغییر می‌دهد.

بر اساس اثر مبتکرانه و پیش‌گام زیلا آیزنشتاین (Zillah Eisenstein)، "پدرسالاری سرمایه‌دار و وضعیت سوسیالیست فمینیسم" (۱۹۷۹)، و اثر تاثیرگذار ماریا مایز (Maria Mies)، "مردسالاری و انباشت سرمایه در مقیاس جهانی" (۱۹۸۶)، دو استدلال اصلی این مقالات عبارتند از: اول، خشونت جهانی علیه زنان وجود دارد، به حدی که ما می‌توانیم ادعا کنیم که "جنگ بر علیه زنان" (شبهه "جنگ علیه ترور" یا "جنگ با مواد مخدر") وجود دارد. این یک جنگ "فرهنگی" نیست، هرچند که تفاوت‌های فرهنگی خشونت علیه زنان را به اشکال مختلفی نمایان می‌کند. به‌عبارت دیگر باید تاکید کرد که فرهنگ به خودی خود علت ریشه‌ای خشونت نیست. آیزنشتاین پیشنهاد می‌کند برای درک

خشونت دولتی

ظهور سرمایه‌داری تحولات عمده‌ای را در تقسیم کار در سطح جهانی ایجاد کرد... این شیوهی نوین تولیدی، تقسیم جنسیتی کار را دگرگون و تصاحب نمود و از این رو از راه انباشت ارزش اضافه به‌وسیله‌ی برده‌داری و نیروی کار و قدرت باروری زنان رونق یافت... سیستم بین‌المللی در عصر امپریالیستی مملو از تضادهای بین قدرت‌های امپریالیستی و کشورهای/ مردم مستعمره، بین قدرت‌های بزرگ و کوچک امپریالیستی، حتی بین قاره‌ها، اروپا و آفریقا، کشورهای غنی و فقیر است. سازماندهی این سیستم بین‌المللی ریشه در خشونت دارد، از جمله می‌توان دو جنگ جهانی‌ای که در اروپا آغاز شد را نام برد. (Enloe 2000, Tanaka 2009, Soh 2009)

نظریه‌پردازان فمینیست استدلال کرده‌اند که

دولت سرمایه‌دار یا دولت‌های ملی، سیستم‌های پدرسالارانه‌ای هستند که در آن تمرین قدرت دولتی همان تمرین خشونت و جبر ساختاری مردانه است که به وسیله آن زنان تحت ستم و استثمار قرار دارند.

(Bannerji 1999; Jayawardena 1986; Jayawardena / De Alwis 1996; Joseph 2000 Moghadam 1994, Narayan / Harding 2000; Smith 2005; Walby 1992; Yuval-Davis /Anthias 1989, Yuval-Davis Werbner 1999)

دولت مردسالار سرمایه‌داری متشکل از مؤسسات نظامی، پلیس، زندان و قانون است که

دولت را برای سازمان‌دهی و رسمیت بخشیدن به اشکال خشونت علیه زنان قادر می‌سازد. از طریق

عمل کرد این نهادها، دولت سرمایه‌داری، انحصار خشونت را به‌دست می‌آورد.^{۱۱}

بدن زنان به‌عنوان یک منبع تولید سود آنی در مقیاس جهانی است. (Chin 2013; Jeffreys 2009; Doezema & Kampadoo 1998; Kampadoo 2005

جونی سیگر (Joni Seager) به لحاظ آماری و مساحتی نشان می‌دهد که تجارت جهانی سکس یک صنعت چند بیلیون دلاری است (سیگر، ۲۰۰۳، ۵۶).

او استدلال می‌کند "تجارت جهانی سکس در سطح حیرت‌انگیزی توسط اجبار، شکنجه، تجاوز و خشونت سیستماتیک تقویت شده است" (همان جا). او

هم‌چنین آمار حیرت‌آوری را ارائه می‌دهد: "در حدود ۵۰۰۰۰ زن سالیانه به ایالات متحده آمریکا قاچاق می‌شوند"، "حدود نیم میلیون زن و کودک به اروپای

غربی قاچاق می‌شوند" و "فحشا و قاچاق سکس ۲ درصد تولید ناخالص داخلی در اندونزی و ۱۴ درصد در تایلند را نشان می‌دهند." (همان جا، ۵۷). کالایی

کردن بدن زنان یک امتیاز قدرت است. این امتیاز توسط تک‌تک مردان اجرا می‌شود، از قبیل تجاوز در خانه و در خیابان. این امتیاز رسمی هم شده است، از

قبیل تجاوز به زنان زندانی توسط ماموران زندان و پلیس و یا تجاوز جنسی به زنان در اردوگاه‌های پناهندگان. (سازمان ملل متحد ۲۰۱۳، گروه مهاجرت جهانی

۲۰۰۸). جابه‌جایی‌های عظیم، مهاجرت اجباری و قاچاق سکس زنان در نتیجه‌ی تجاوز نظامی و اقتصادی، سطح فاجعه باری از فقر را ایجاد کرده است که در آن

زنان در حال تبدیل شدن به بردگان جدیدند.

(Elshtain 1987; Giles and Hyndman. 2004; Hynes 2004; Martin 2005; Meintjes, Pillay and Turshen 2001; Nikolic-Ristanovic 2000; Skjelsbæk 2001; and Women, Law & Development International 1998)

سیگر می‌گوید "فقیرترین فقرا، زنان هستند" و آن‌ها "نه تنها فشار ناشی از فقر را، بلکه فشار ناشی از ضرباتی که در نتیجه‌ی "مدیریت" این فقر بر آن‌ها وارد

می‌شود را نیز تحمل می‌کنند: کار و ریاضت‌کشی زنان به‌عنوان تأمین‌کننده و سرپرست خانواده است که مطابق معمول جبران کمبودهای خانواده را می‌کند

(سیگر ۲۰۰۳، ۸۶).

فقر به صورت نژادی نیز در آمده است: زنان رنگین پوست، زنان پناهنده و مهاجر، زنان بومی، زنان سیاه و لاتین، به‌ویژه در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین،

منشاء و عمل کرد پدرسالاری سرمایه‌داری مدرن باید به "وابستگی متقابل سرمایه‌داری و مردسالاری" به‌طور دیالکتیکی برخورد کرد.

تقریباً یک دهه بعد مایز، در پیروی از آیزنشتاین استدلال کرد که منشاء خشونت معاصر علیه زنان، در سرمایه‌داری است، هرچند که ویژگی‌های خاص

سرمایه‌داری را باز نمود می‌کند تا آن را از خشونت تجربه شده‌ی زنان تحت برده‌داری یا فتودالیسم جدا سازد. مایز (مایز ۱۹۸۶: ۱۶۹) نوشت: ... با این حال

زنان در مفهوم بورژوازی هرگز در تاریخ به‌عنوان افراد آزاد تعریف نشده‌اند. آن‌ها، همه‌ی وجودشان، کارشان، احساس‌شان، فرزندان‌شان، بدن‌شان، تمایلات

جنسی‌شان نه متعلق به خودشان، بلکه متعلق به شوهران‌شان بود. آن‌ها ملک بودند، بنابراین براساس منطق رسمی سرمایه‌داری، آن‌ها نمی‌توانستند مالک

باشند (تاکید از اصل).

”

مفهوم "مالکیت" در بیان مایز برای درک ما از (باز)

تولید خشونت علیه زنان در سرمایه‌داری امپریالیستی حیاتی است. در این مفهوم "مالکیت" یعنی منطق

سرمایه برای به انقیاد گرفتن هم نیروی کار زنان و هم بدن زنان به عنوان مولد نیروی کار جدید یعنی انسان

می‌باشد. در مرکز فرم‌های خشونت علیه زنان در سیستم امپریالیستی موجود افزایش متمرکزی در میزان کالا

شدن بدن زنان و سکسوالیته آن‌ها موجود است که نیاز به توضیح بیشتری دارد.

دومین بحث اصلی من این است که سرمایه‌داری از طریق مکانیسم رضایت و تحمیل، قدرت خارق‌العاده‌ی

برای سازماندهی و رسمی کردن خشونت علیه زنان دارد.

این ویژگی دوگانه‌ی سرمایه‌داری آن را وادار می‌سازد تا وارد یک رابطه‌ی هم‌زیستی با دیگر نیروهای اجتماعی (ناسیونالیستی، مذهبی و نژادپرستی

مردسالار) شود تا خشونت علیه زنان را ایجاد، حفظ و نهادینه کند. فرم‌های خاص امپریالیستی خشونت علیه زنان تا حد زیادی خود را به این تباری موجود تحمیل

و در آن نفوذ کرده‌اند و در سطوح دولتی و جامعه مدنی آن را اعمال و تمرین می‌کنند. در نتیجه خشونت علیه زنان در نظام امپریالیستی بیشتر از سایر

صورت‌بندی‌های اجتماعی، ساختاری و ایدئولوژیک است که به سطح جهانی رسیده است. به‌عبارت دیگر، فرم‌های خشونت امپریالیستی، خشونت افزایش یافته

بر مبنای درجه و شدت هستند.

درجه و شدت خشونت در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی، مبارزه زنان برای عدالت و آزادی را در سطح جهانی به‌هم مرتبط کرده است. هم‌چنین باعث

هوشیاری دوباره‌ی فمینیست ضد امپریالیستی شده و نیاز به همبستگی بین‌المللی را به سطح بی‌سابقه‌ای در تاریخ سرمایه‌داری رسانده است. دو بخش

اصلی این مقاله تجربه‌ی جهانی زنان با خشونت در دولت و جامعه مدنی را برجسته کرده و همراه با چالش‌های معاصر زنان ضرورت ایجاد یک بستر برای

مقاومت جهانی علیه امپریالیسم پدرسالارانه را نتیجه‌گیری خواهد کرد.

امپریالیسم و جنگ بر علیه زنان

من «جنگ علیه زنان» را به‌عنوان استعاره‌ای برای به تصویر کشیدن وسعت اشکال امپریالیستی خشونت علیه زنان استفاده می‌کنم. «جنگ علیه زنان»

توسط امپریالیست‌ها به شکل مردانه، نظامی و فرهنگی است. این جنگ در دولت، بازار و جامعه‌ی مدنی اتفاق می‌افتد و به‌طور خلاصه ساختاری و

ایدئولوژیک است. بحث این بخش به دو مقوله‌ی گسترده شامل "دولت" و "جامعه‌ی مدنی" تقسیم شده است که با درک کاملی از ارتباط متقابل این دو

عرصه از روابط اجتماعی در (باز)تولید و تقویت روابط قدرت نژادی، جنسی و طبقاتی همراه است. بنابراین تحت این مقولات شاهد برخی تکرارها و تداخل

ایده‌ها خواهیم بود.

اقتصادی، نظامی و سیاسی قدرت‌های امپریالیستی اروپا و ایالات متحده آمریکا بودند (کلاین، ۲۰۰۷). جای تعجب نیست، که جنگ‌های امپریالیستی به سنتی کردن، قبیله‌ای کردن و بدوی کردن دوباره‌ی این جوامع کمک کرد (مجاب ۲۰۱۰). به عبارت دیگر تصرف، اشغال و جنگ‌های امپریالیستی وضعیتی را رقم زد که در آن نیروهای مردسالار فئودالی و مذهبی که رام بودند و با ظهور سرمایه‌داری، ناسیونالیست، سکولاریست و دولت‌های متحد از اوایل قرن ۲۰ سرکوب شده بودند، با هدف انتقام (دوباره) احیا و پدیدار شدند. هر چند، حضور نیروهای اشغال‌گر خارجی، عدم امنیت، نقض کرامت‌انسانی، افزایش فقر، فساد دولتی و به‌طور خلاصه، ناپدید شدن کلیت اجتماعی، نیروی مردسالاری را رها کرد و کنترل، ادب کردن و تنبیه شدید زنان و دختران توسط نیروهای پدرسالار داخلی/ بومی، خارجی/ بیرونی را رقم زد.

(Al-Ali and Pratt 2009; and Zangana 2007)

هدف از استناد کردن به زندان، فقر و جنگ به‌عنوان اشکال خشونت دولتی این است که بتوان درجه و شدتی را که مردسالاری سرمایه‌داری سلطه امپریالیستی خود را جنسیتی، نژادی و جنسی کرده است، آشکار کرد. روابط هم‌ژنیتیک از طریق مکانیسم دوگانه‌ای از اجبار و رضایت به‌وجود آمده‌اند. نظم مردسالاری سرمایه‌داری از ایدئولوژی، فرهنگ و قانون بهره می‌گیرد تا سنگینی خشونت ساختاری خود را تقویت کند. مثلاً، پدرسالاری سرمایه‌داری این ظرفیت را دارد تا اصلاحات قانونی را به منظور بهتر کردن تفاوت‌های جنسیتی، نژادی و طبقاتی اجرا نماید. هرچند در "ذات" خود، اصلاحات قانونی خشونت دولتی را از راه مشروعیت دادن به سلطه‌ی طبقه‌ی مردسالار جنسی و نژادی شده‌ی در قدرت "رسمی" می‌کند. به بیان دیگر، طبقه‌ی حاکم دولت را و به ویژه ابزار سرکوب سیاسی و سیستم قانونی‌اش را در انحصار خود دارد. این واقعیت توجه جدی‌ای را در استراتژی فمینیست‌های ضدامپریالیسم و ضد خشونت بر می‌انگیزاند: آیا این قدرت عظیم قابل اصلاح است؟ اگر هست، آیا این‌گونه نیست که اصلاحات قانونی ناگزیر ما را به چارچوب سیستمی به عقب می‌راند که خود به‌طور ریشه‌ای علت سرکوب و استثمار زنان است؟ برای مقابله با سلطه‌ی مرد سفیدپوست دگرجنس‌گرا در نهادهای دولتی یا نظامی، برخی فعالین و محققین فمینیست پیشنهاد "فمینیزه کردن" این نهادها را داده‌اند. این مناظرات بی‌شک تبعیض جنسی، جنسیتی و نژادی را به حد بسیار کمی بهبود داده‌اند، ولی ممکن است بحث هم بشود که آن‌ها در از بین بردن خشونت شکست خورده‌اند ولی زنان، مردم رنگین‌پوست و افراد مختلفی که در زمره‌ی هم‌جنس‌گرایان هستند را به نظم سلسله‌مراتبی این نهادها اضافه کرده‌اند. مطالعات سینتیا انلو (Synthia Enloe) بر روی نظامی کردن زندگی زنان موضوع مهمی را نشان می‌دهد: آیا ما ارتش و نیروهای نظامی را عادلانه‌تر می‌کنیم یا آیا برابری را توسط وضع قانون حقوق اقلیت‌های جنسی و نژادی در ارتش، نظامی می‌کنیم (انلو ۲۰۰۰). برای این که این دینامیک را بهتر بفهمیم، که همان انعطاف‌پذیری و تمایل پدرسالاری سرمایه‌داری به رفم و اصلاحات است، بهتر است به کارکرد آن در بین جامعه مدنی فکر کنیم.

ادامه دارد...

i) برای بحث‌های نظری گسترده در سرمایه‌داری، زنان، نیروی کار، کار و تولید مثل رجوع شود به:

Michèle Barrett (1980); Mariarosa Dalla Costa and Selma James (1973); Teresa Ebert (1996); Silvia Federici (2012); Leopoldina Fortunati (1989); Selma James (2012); and Kathi Weeks (2011)

ii) رجوع کنید به منبع بسیار جامع و گسترده‌ای که توسط INCITE فراهم شده است! زنان رنگین‌پوست علیه خشونت، "اعمال قانون" را خشونت علیه زنان رنگین‌پوست و افراد چند جنسی رنگین‌پوست نامیدند: فصل مشترک شاخص خشونت جنسیتی و دولتی

www.incite-national.org

www.worldbank.org

iii) رجوع کنید به بررسی و نظر کلی بانک جهانی بر فقر

اکثریت حدود ۱ میلیارد نفری را که در فقر شدید هستند در سال ۲۰۱۵ تشکیل خواهند داد.ⁱⁱⁱ برای درک نژادی و کلاسی شدن بدن زنان، مهم است که منطق تضاد درونی امپریالیسم مردسالار را یادآوری کنیم که دارای قدرت خارق‌العاده‌ای برای جذب کل نیروی کار زنان دارد تا بدین وسیله انباشت جهانی ثروت را آغاز کند اما به‌طور هم‌زمان قدرت را از زنان سلب و نیروی کار آنان را ارزان می‌کند، بدن آنان را به بردگی می‌گیرد و برای آن‌ها ایجاد یک وضعیت متزلزل جهانی می‌کند که در نتیجه زنان بدن خود را غیرضروری و یک بار مصرف می‌پندارند.

(Bales 1999; Butler 2004; Feldman, Geisler and Menon 2011)

هدف جنگ‌های امپریالیستی تقویت و تعدیل نیروهای سرمایه‌داری استثمارگری مردسالار مبتنی بر نژاد است. وابستگی به جنگ و نظامی‌گری از ویژگی‌های متمایز آن است که هم‌چون مکانیسمی برای (باز)تولید خود و حفظ و تقویت سلطه‌گری (هژمونی) جهانی عمل می‌کند. جنگ‌های امپریالیستی در دهه‌های اخیر به تمام حوزه‌های زندگی نفوذ کرده است، از اقتصاد گرفته تا به مدارس، مرزها، اردوگاه‌های پناهندگی، فرهنگ و سرگرمی

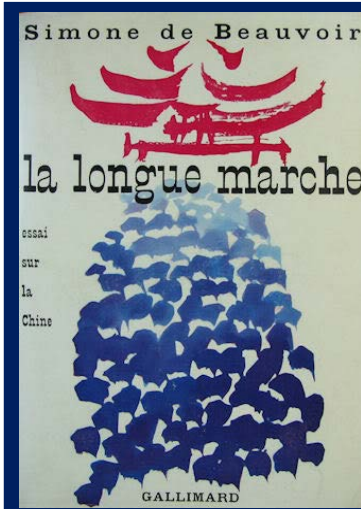
(Eisenstein 2007; Moser & Clark 2001; Cole 2006; Riley & Mohanty & Pratt 2008)

زنان و کودکان دختر در پیچیده‌ترین و متناقض‌ترین روش‌ها رنج بسیاری را به‌وسیله‌ی جنگ برده‌اند. در دهه‌ی ۱۹۹۰، جهان شاهد نسل‌کشی در رواندا و جمهوری دموکراتیک کنگو بود، جایی که تجاوز جنسی، بارداری اجباری زنان، قاچاق سکس و تن‌فروشی اجباری به بخشی از ماشین جنگی تبدیل شد. مطالعات قوم‌شناسی فمینیستی نشان می‌دهد که زنان در مناطق جنگی زمانی که برای آب آوردن، تهیه غذا از بازار و یا رساندن خود به سرویس‌های کمکی بشردوستانه‌ی بین‌المللی، به بیرون از خانه می‌روند، به‌طور مرتب مورد آزار و اذیت و ضرب و شتم قرار می‌گیرند و اغلب مجبور به ارائه‌ی بدن خود به ازای دریافت مواد غذایی می‌شوند (زنان، حقوق و توسعه بین‌المللی ۱۹۹۸ و موزر و کلارک ۲۰۰۱). جنایات وحشتناکی که در شرایط جنگ علیه زنان اعمال می‌شود، ما را به این نتیجه‌گیری می‌رساند که جنگ‌های امپریالیستی به معنای واقعی کلمه دال بر مبارزه بر روی تن زنان و بر سر بدن آنان است. زنان در واقع زمین، ملت، فرهنگ، قومیت، مذهب و جامعه‌های هستند که به اسیری گرفته شده، کنترل شده، پوشانده شده و یا تضمین موجودیت شده‌اند. زنان به معنای زمین، فرهنگ، نژاد، مذهب و جامعه هستند که باید گرفته، پوشیده یا محافظت شوند. آن‌ها "ناموس" ملت و فرهنگ هستند. آن‌ها دارایی هستند. از راه بدن و سکسوالیته‌شان، آن‌گونه که توسط قوانین پدرسالارانه و نژادپرستانه به آن نسبت داده شده‌اند، یا می‌توانند جامعه را نجات دهند و یا به آن خیانت کنند.

قدرت‌های امپریالیستی غربی درگیر در جنگ یوگسلاوی سابق در سال ۱۹۹۰، پس از کشمکش شدید قانونی، در نهایت استفاده‌ی سیستماتیک تجاوز جنسی را به‌عنوان یک "سلاح جنگ" علیه زنان در بوسنی هرزگوین به رسمیت شناخت (Hyndman & Giles 2004). در حالی که زنان در بوسنی هرزگوین، آفریقا، فلسطین و دیگر مناطق جنگ‌زده در حال دست و پنجه نرم کردن با عواقب پس از جنگ در اردوگاه‌های پناهندگی بودند و هر چه بیش‌تر به سرپرست خانواده تبدیل و یا بیوه می‌شدند، و یا به اقتصاد جنگی غیررسمی کشیده می‌شدند، قدرت‌های امپریالیستی خود را برای جنگ‌های دیگر آماده می‌کردند. اگرچه این بار، از زنان به‌عنوان توجیهی برای جنگ استفاده شد. "آزاد کردن" زنان در افغانستان و عراق و برای برپایی "دموکراسی" در خاورمیانه مبدل به دلیل وجودی امپریالیست برای غارت بیشتر منطقه شد.

(Hirschkind & Mahmood 2005, Stabile and Kumar 2005, Russo 2008, Abu-Lughod 2002, Chishti 2010)

جنگ‌های آمریکا در عراق در ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ و حمله‌ی سال ۲۰۰۱ به افغانستان، بسیار شبیه گذشته‌ی استعماری آن، برای دست‌یابی به منافع



خانواده

گزیده‌ای از بخش خانواده از کتاب راهپیمایی طولانی

نویسنده: سیمون دو بووار

برگرداننده: مهسا روزانه

آنچه در ترجمه‌ی این متن مدنظر بوده است، مقایسه دو نظام سیاسی- اقتصادی متفاوت بر سر موضوع «خانواده» و نقش زنان در آن می‌باشد. یکی جوامع دیروز و امروز سرمایه‌داری پیشرفته و کشورهای تحت‌سلطه است که در پی تحکیم خانواده و ابدیت بخشیدن به نقش بردگی زنان در آن بوده و هستند؛ و دیگری کشورهای سابقا سوسیالیستی همچون چین می‌باشد که از همان ابتدا دولت سوسیالیستی هم از زاویه‌ی قانونی و هم از طریق سازمان‌دهی مبارزات وسیع در سطح شهر و روستا تلاش کردند زنان را از اسارت خانه و خانواده رها کرده و در این راه گام‌های بلندی برداشته شد.

در طول تاریخ جوامع طبقاتی بنا به خصلت و ماهیت معین روابط تولیدی و ساختار اقتصادی آن، نقش و کارکرد «خانواده» در رهایی یا اسارت زنان، این‌که چگونه سازمان‌دهی شود و در خدمت چه منافع و طبقه‌ای به‌کار گرفته شود همواره موضوعی اساسی و مورد بحث جنبش‌های مختلف اجتماعی با ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های فکری متفاوت بوده است که بنا به خصلت و ماهیت طبقاتی خود سعی در حفظ آن و یا ایجاد تغییراتی پایه‌ای در آن نموده‌اند.

خانواده مهم‌ترین و اصلی‌ترین نهاد کنترل فکر و بدن زن است. از همه مهم‌تر وجود خانواده «هسته‌ای سنتی» بخشی جدایی‌ناپذیر از جامعه‌ای مبتنی بر دینامیک‌های تولید و مبادله‌ی کالایی است. یعنی تولید و باز تولید نیروی کار برای تداوم استثمار سرمایه‌داری و تولید و بازتولید روابط و فرهنگ سنتی و مردسالار برای بقا و تقویت ایدئولوژی مردسالارانه‌ی طبقه‌ی حاکم که در خدمت پایه‌های اقتصادی آن است. از طریق حفظ و تداوم خانواده پیش برده می‌شود.

آنچه که تاریخ به ما نشان می‌دهد از یکسو جامعه‌ای همچون چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) است که بر مبنای ساختاری بنیاداً متفاوت شکل گرفت. تولید بر مبنای نیاز مردم و تصاحب ابزار تولید بر مبنای مالکیت همگانی بود و در تلاش بود نابرابری‌ها و روابط استثمارگرانه و ستم‌گرانه بین افراد را از بین برده و به‌سوی جامعه‌ای قدم بردارد که در آن بشریت از قید هرگونه ستم و استثمار رها شده است. از این رو موضوع «فروپاشی خانواده» و نقش آن در تحول جایگاه زنان و رهایی آن‌ها از مهم‌ترین موضوعاتی بود که در کنار دیگر مبارزات و آموزش‌های انقلابی، نقش همسری و مادری زن، جایگاه فرودست بودن زن نسبت به مرد، افکار و ایده‌های سنتی مردسالارانه و تقسیم کار جنسیتی سنتی که همواره در طول تاریخ جوامع طبقاتی به‌طور «طبیعی» و «ابدی» قلمداد شده است را به چالش می‌کشید.

از سوی دیگر نیز جوامع موجود در نظام حاضر است که در آن زنان باید نقش سنتی زن بودن، همسر و مادر بودن را بیشتر از هر نقش دیگری ایفا کنند. این‌بار آنچه که در سرلوحه‌ی برنامه‌های آموزشی-تبلیغی و کار ایدئولوژیکی قرار می‌گیرد چگونگی انسجام بخشیدن و «تحکیم خانواده» به‌عنوان نهادی پایه‌ای در جهت تحکیم نقش فرودستی زنان، تحکیم مناسبات مالکیت و قدرت مردسالاری و در نتیجه تحکیم پایه‌های ستم و استثمار است.

سرکوب استثمار و کسب حداکثر سود در منطق این نظام، اجزای درون جامعه و روابط بین افراد را به اشکال گوناگونی سازمان‌دهی می‌کند. از جوامع غربی که به اصطلاح اصول برابری در آن حاکم است گرفته تا جوامعی که ایدئولوژی منهنی زمار امور را به‌دست می‌گیرد. زنان همچنان نقش ابزار جنسی، زاینده، پرورش و حفظ نهاد خانواده را دارند. ملک بودن بدن زن و نقش او در تقسیم کار و تعلق او به حوزه‌ی «خصوصی» چه به روش‌های «مدرن» و چه «سنتی» در درون روابط اجتماعی موجود تبلیغ و ترویج می‌شود و زنان همچنان برای داشتن حق زاینده یا نر زاینده خود مبارزه می‌کنند.

برای نمونه در طرح افزایش جمعیت رژیم اسلامی ایران، نقش سنتی زنان در تقسیم کار جنسیتی به تحقیرآمیزترین شکل به‌شدت تبلیغ و ترویج می‌شود که در آن زنان ملزم به نشستن در خانه، زاینده و پرورش هرچه بیشتر نیروی کار و اسارت هرچه بیشتر خود هستند. به این ترتیب نه تنها وابستگی زنان به مردان از لحاظ اقتصادی بیشتر شده و به‌عنوان بخشی از مایملک آنان تحت کنترل و سرکوب بیشتری خواهند بود بلکه بدن، نیروی کاری و فکری او، سکس و قابلیت تولیدمثل او به راحت‌ترین شکل در «قانونی محکم و استوار» و «مقدس» قابل کنترل است.

بررسی تحولات عظیم وضعیت زنان در چین دوران سوسیالیسم (۱۹۴۹-۱۹۷۶) به‌درستی نشان داد تا زمانی که بنیان جامعه بر مبنای سود و مالکیت خصوصی استوار باشد و تا زمانی که از ایده‌های سنتی، کلیه ارزش‌ها و افکار سنتی منطبق بر مالکیت که در بطن پایه‌ای‌ترین سلول جامعه یعنی خانواده تولید و بازتولید می‌شود گسستی ریشه‌ای انجام نشود، رهایی زنان به‌مثابه‌ی تحت ستم‌ترین و تحتانی‌ترین قشر جامعه و در پی آن رهایی بشریت هرگز و در پی هیچ‌گونه رفاهی میسر نخواهد شد.

و در پایان، این ترجمه‌ی کوتاه می‌تواند دریچه‌ای کوچک باشد، برای نگاهی وسیع‌تر، عمیق‌تر و کاملاً متفاوت به نهاد خانواده و نقش و جایگاه زن؛ اهمیت و جایگاه تغییر بنیادین آن در راستای تغییر حقیقی و بنیادین نظام اجتماعی - سیاسی جامعه و رهایی زنان؛ و درک هرچه بهتر از کارزار واپس‌گرایی که بنیادگرایان در سراسر جهان برای تحکیم هرچه بیشتر این نهاد و برعلیه زنان به راه انداخته‌اند. تا در ایران زنان را با طرح‌هایی همچون تحکیم کیان خانواده و ازدیاد جمعیت و عدم پیش‌گیری از بارداری و ... با بندهای محکم‌تری در انقیاد نگه دارند و در غرب با حمله به حقوق قانونی و اولیه‌ی زنان از جمله حق سقط جنین که در مرکز آن موضوع خانواده و کنترل بر بدن زن قرار گرفته؛ و تبارز و قیاحانه‌ی آن «قدیس» نامیدن پاپ ژان پل دوم توسط کلیسای کاتولیک تحت عنوان «پاپ خانواده» است.

من هم بود. از آنجا که به دلیل ملاحظات حیثیتی دیگر همسر من نیست، مادر پسر من هم نیست."

منطق سنتی، زنان را در خانه نگاه می‌داشت جایی که او باید خود را فدای وظایف خانگی می‌کرد و از فرزندانش مراقبت می‌کرد. فضایی که به او پیشنهاد می‌شد - طبق اصول پان چائو (اولین مورخ زن چین - م) که در سال ۹۲ پس از میلاد در زمان سلسله‌های هان کتاب **درس‌هایی برای زنان** را نوشت - چهار نمونه بود: "زن واقعی باش؛ شایسته سخن بگو؛ در بردباری شایسته باش؛ در کوشش و تلاش جدی باش." ژن لیاوون، زن امپراطور، در انتهای قرن چهاردهم، در بیست فصل کتابش، با نام **مقررات برای زنان**، از همین اصول الهام گرفته است. دو کتاب دیگر نیز توسط وانگ سیانگ، در زمان سلسله‌ی مینگ‌ها، به این دو کتاب نام برده اضافه شد به نام **چهار کتاب زنان**، که تا قرن بیستم، اخلاق زن چینی و اصول پایه‌ای مربوط به آن را تعریف می‌کرد: "فرمان ببر"، "در زنان حماقت یک فضیلت است."

سرکوب زنان چینی در عمل هم چیزی کمتر از تئوری نبود. در بسیاری از کشورها زنان طبقات پایین با کار کردن به رهایی مادی دست یافته بودند ولی این فرصت از زنان چینی گرفته شده بود. کشاورزی در سطح باغبانی باقی مانده بود ولی از لحاظ فنی هیچ چیز مانع از شرکت زنان در کار کشاورزی در زمین‌ها نمی‌شد، هرچند حد اقل در شمال چین آن‌ها محدود به خانه بودند و انجام وظایف بی حد و حصر درون خانه. به نظر من دلیل این کار واضح است. در این امپراطوری پر جمعیت نیروی کار ارزان بود در حالی که کوچکترین دانه‌ی ارزن، قیمت خودش را داشت. مردان با ادعای داشتن حق انحصاری بر تولید بر این امتیاز حیاتی چنگ انداختند. از آنجا که فقط به گرسنگی فکر می‌کردند دیگر به ابعاد تلاشی که برای زنده ماندن می‌کنند اهمیتی نمی‌دادند، آن‌ها کمتر به دنبال این بودند تا به جای این که انرژی زنان را یکباره از بین ببرند بخواهند آن را به زیر یوغ خود بگیرند. پتانسیل کار کردن او غیرضروری و زیادی محسوب می‌شد. او به‌عنوان یک نان‌خور اضافه در نظر گرفته می‌شد. به‌عنوان خدمت‌کار یا زن، معرف یک کالا با ارزش بازاری خاصی بود، ولی از ارزش ظرفیت تولیدی یک پسر بسیار کمتر بود؛ و نسبتاً طبیعی بود که یک پدر گرسنه با فرزند زیاد، دختر را بیشتر یک بار اضافی ببیند و مرگ و زندگی دختر در دست او بود. میلیون‌ها دختر بچه یا غرق می‌شدند و یا مثل غذا به خوک‌ها داده می‌شدند.

آن‌هایی هم که نجات یافتند خانواده‌شان در صدد بودند که هر چه سریع‌تر از شرشان خلاص شوند. خانواده‌های مرفه و پول‌دار توان خرید نوکر و خدمت‌کار را داشتند. کارشان خرج زیادی نداشت. خانواده‌های فقیر دختران خردسال‌شان را به بردگی واقعی می‌فروختند. گزارشی که در سال ۱۹۲۵ در کمسیون کار کودکان شانگهای آمده چنین می‌نویسد:

دختران کوچک و خردسال به‌طور کاملاً معمول خرید و فروش شده و به‌عنوان خدمت‌کار خانگی استخدام می‌شوند. آن‌ها به محض این که از لحاظ فیزیکی این امکان برای‌شان به وجود آید، شروع به کار می‌کنند. این کار در سراسر کشور عادی است. مسلماً این کار خود به سوء استفاده‌های بزرگ‌تر دیگری نیز منجر می‌شود... کمسیون، دلایل و مدارک قابل باوری دارد مبنی بر این که تعداد زیادی از کودکان برده در فاحشه‌خانه‌های محلی به کار گرفته شده‌اند و برای تن فروشی آن‌ها را تعلیم می‌دهند. هرچند که فروش دختران به این شکل، بی‌شک برخلاف قوانین چین است، ولی به نظر نمی‌رسد که این قوانین بتوانند مانعی بر سر این کار باشند حتی اگر هم افراد متخلف از سوی وزارت دادگستری مجازات هم بشوند.

سرنوشت کسانی که با ازدواج رقم می‌خورد نیز دست کمی از اوضاع گفته

دشمن جدید چین رژیم را به دلیل اعمال سیاست‌های ضدخانواده که به آن نسبت می‌دهد به شدت می‌کوبد. دولت، مقدس‌ترین ارزش‌ها را به زیر ضرب گرفته است و وجود وابستگی‌های خونی و اهمیت آن را انکار کرده، به تمسخر گرفته و به این ارزش‌ها می‌تازد. چیزی که جالب است این نیست که امروزه خانواده در حال تغییر است، بلکه این است که برای انجام این تغییرات زمان زیادی سپری شده است. خانواده‌ی سنتی چین که ما دیده‌ایم را در رابطه با اقتصاد ارضی کشور شرح خواهیم داد. جایی که مالکیت بر زمین اساس بقا و حفظ خانواده، به اشکال سر سخته‌تر از هر کشور دیگری بود.

در چین گذشته، زنان انسان محسوب نمی‌شدند. اطاعت محض از بزرگ‌ترها می‌باید از سوی افراد جوان‌تر انجام می‌شد. تمام افراد خانواده می‌باید تحت اتوریته‌ی پدرسالار قرار می‌داشتند. پدر حق مرگ و زندگی فرزند را داشت و اغلب، دخترانش را که به نظرش نان‌خور زیادی بودند، یا در نوزادی از بین می‌برد و یا به بردگی می‌فروخت. هر زن در خانواده باید از هر مردی اطاعت می‌کرد. ازدواج‌ها قراردادی و بدون اطلاع خود فرد صورت می‌گرفت و زنان اغلب زیر سلطه‌ی بزرگ‌ترهای شوهر جوان‌شان بودند.

زمانی که در اوایل قرن بیستم، بورژوازی صنعتی و تجاری رشد کرد، بنیادهای اقتصادی سلول خانواده‌ی باستان تضعیف شد و در میان طبقه‌ی کارکن نیز به همان شکل فرو ریخت. ساختار خانواده، سنتی باقی ماند، ولی اتوریته‌ی اعمال شده از سوی آن، از آنجایی که مطابقت‌ها و بستر مادی خود را از دست داده بود، هم در نگاه بورژوازی جوان و هم پرولتاریای جوان غیرقابل تحمل و مستبدانه شده بود. نفرت از ازدواج آن‌قدر شدید و عام شده بود که طبق آمار وزارت دادگستری نیمی از مجرمینی که به فاصله‌ی ماه می‌تا سپتامبر ۱۹۲۵ اعدام شده بودند، به دلیل به قتل رساندن همسران‌شان بود که محکوم به مرگ شدند. نیمی از ابراهایی که من در چین دیدم عشاقی را نشان می‌داد که به دلیل ستم بزرگسالان‌شان به عمق ناچاری و نابودی کشانده شده بودند. خانواده‌ی سنتی تمام اعضای درونش را مورد ارعاب و ستم‌گری قرار می‌داد، عشق و آزادی را منکر می‌شد. ولی قربانیان اصلی آن زنان بودند. در هیچ کشور دیگری تا آنجا که من می‌دانم اوضاع این قدر وحشتناک نبوده است.

در هر تمدنی، تاریخ حقوق زنان مرتبط است با تاریخ ارث؛ که به‌عنوان جزء وابسته و متغیر اقتصاد در حال تغییر بوده و بسته به پیچیدگی‌های جامعه، تکامل داشته است (همان‌طور که در کتاب جنس دوم سعی کردم توضیح دهم). هرچند در چین زنان از این قاعده مستثنا بودند. زن هیچ سهمی در ارث پدری نداشت. تا زمانی هم که شوهرش زنده بود هیچ مالکیتی نداشت. تنها به شرطی می‌توانست از شوهر ارث ببرد که برای او پسر زاییده باشد که البته همین پسر وارث اصلی بود. به این دلیل که زنان چین استقلال اقتصادی نداشتند، تا قرن‌ها نتوانستند هیچ‌گونه استقلالی به دست آورند. آن‌ها نه تنها همواره و از بدو تولد نسبت به مردان فرودست بودند بلکه هیچ حقی نیز نداشتند، حتی حق زیستن: قبيله بود که تصمیم می‌گرفت به او حق حیات بدهد یا نه.

زنان چین در تمام طول زندگی تحت فرمان "قانون تبعیت سه‌گانه" که در **لی‌چی** فرموله شده بود، قرار داشتند (لی‌چی کتاب آداب چین سنتی و از پنج کتاب اصلی آیین کنفوسیوس است): "زن همواره از مرد تبعیت می‌کند. در کودکی از شوهر تبعیت می‌کند؛ پس از مرگ شوهر هم از پسر." کنفوسیوس می‌گوید: "بودن زن مشروط به مرد است. از آنجا که همواره فرودست است فرزندانش هم به او تعلق ندارند." یکی از نواده‌های پسری کنفوسیوس طبق کتاب **لی‌چی** می‌گوید: "این زن که همسر من بود مادر پسر



► پوستر انقلابی:

ترویج مبارزه با روابط عمیق فئودالی و پدسالارانه
▼ تبارز واقعی این مبارزات در زندگی مردم

بستن پا: زنان چینی تا پیش از انقلاب با تحمیل این
سنت پدسالارانه در اصل نقص عضو می شدند

چین مجبور شدند برگزینند. یا خود را در نزدیک ترین دریاچه غرق می کردند و یا حلق آویز می کردند.

زنان صیغه هم وضعیتشان کاملا وابسته به خواست شوهر بود. زانی که برای او پسر زاییده بودند مورد علاقه واقع می شدند و اغلب بر همسران نازا پیشی می گرفتند. در کل سطحشان پایین تر از همسر قانونی بود. شوهر می توانست آن ها را هر موقع که می خواست طلاق دهد و هیچ تضمینی نبود.

یک سمبل قابل توجه دیگری از بردگی زنان چینی وجود داشت که سنت بستن پا بود و از قرن هشتم پس از میلاد رواج داشت. در دوران سلسله‌ی تانگ‌ها داشتن پای کوچک و کفش قوس‌دار برای رقص‌های خاص و روسپیان مورد تشویق بود. پادشاه نان-تانگ (از سلسله‌های پادشاهی چین - م) که شعرهایی می کرد، ایده‌ی کوچک کردن پای زنان به روش مصنوعی را به کار بست. اروتیک چین، قواعدی را بر این مبنا گذاشت. چیزی که عجیب است این است که این سنت تنها یکی از آن دسته‌ی زیاده‌روی‌های اروتیک که به‌وسیله‌ی آن به اصطلاح طبقات بالا خود را متمایز می کنند نیست، بلکه به زنان در هر طبقه و سطحی اجبار بود. توضیح این کار این است که به سرنوشتی که مردان به زنان تحمیل می کردند، ظاهر تقدیر بودن (قضا و قدر) می دادند که یعنی محدودیت زنان. زن رعیت چلاق مطمئنا فاقد صلاحیت کار کردن بر روی زمین بود و برای همیشه محدود به فعالیت‌های خانگی بود. او هم یک خدمت‌کار و هم ابزار اروتیک و شهوت بود.

وضعیت زنان تنها زمانی شروع به بهبود کرد که ساختار اقتصادی چین شروع به تکامل کرد. زمانی که پرولتاریا و سرمایه‌داری چین ظهور کرد. ولی بورژوازی از آن‌جا که طبقه‌ی در حال ظهور بود، در حال دست گرفتن کنترل جامعه، رفتارها و قوانین بود.

در سال ۱۹۱۷ دیدگاه‌های فمینیستی شروع به ظهور کرد و توسط بسیاری تعقیب شد. زنان در سال ۱۹۱۹ بود که توانستند در دانشگاه پکن ثبت نام و تحصیل کنند.

طبقه‌ی متوسط خواهان این بود که کدهای فئودالی گذشته منسوخ و با قوانین مرتبط با حاکمیت بورژوازی جایگزین شود. این موضوع تا سال ۱۹۳۱ که با آوردن "قوانین خانواده" آن را عوض کرد به طول انجامید. بهترین تحول در رابطه با زنان این بود که می توانستند ارث ببرند. زن تقریبا داشت به‌عنوان انسان شناخته می شد. دارایی‌های منقول، دیگر غیرقابل تقسیم نبود، مثل املاک و مستغلات؛ و می توانستند به‌عنوان ارث به نسل بعدی برسند. دیگر هیچ دلیلی بر این که بخواهند زن را از وراثت مستثنا کنند وجود نداشت. در رابطه با ازدواج، فردگرایی بورژوازی معتقد بود که بایستی آزاد باشد. مقررات قید کرد که

شده نداشت. قوانین ازدواج که بر مبنای مناسک مذهبی دوران باستان بود، هم‌چنان اعمال می شد تا زمانی که توسط رژیم جدید منسوخ شد. این اقدامات هم برای پسران و هم دختران ظالمانه بود ولی سنتی وجود داشت که فقط دختر بچه را قربانی خود می کرد: اغلب، و زمانی که او خیلی کوچک بود، به خانواده‌ی شوهر آینده‌اش فروخته می شد تا بتواند هر نوع کاری را به منظور سودرسانی به آن‌ها یاد بگیرد و انجام دهد. کالپ (kulp) می نویسد:

همه‌ی دخترانی که به خانه‌ها آورده می شوند برده نیستند. دختران خردسال و نوزاد که به خانواده‌های فقیر می آیند برای این است که همسر آینده‌ی پسر بچه‌هاشان شوند. به این کار می گویند عروس نوزاد به فرزندی گرفتن. دلیلش هم این است که اولاً اقتصادی‌تر و با صرفه‌تر است چون نوزاد دختر خرجش از بزرگسال کمتر است و مراسم عروسی یا بسیار ساده برگزار می شود و یا کلا حذف می شود. دوما، یک کارکن اضافه تضمین می شود. سوم، کودک بر مبنای عادات خانواده بزرگ می شود و رشد می کند. گاهی وقت‌ها هم به‌جای خرید و فروش، معاوضه‌ی نوزادان دختر هم صورت می گیرد...

اگرچه از کشتن نوزادان دختر اجتناب می شد ولی دخترانی که از مرگ می جستند هم در واقع زندگی نمی کردند. با آن‌ها مثل حیوان باربر رفتار می شد و ممکن بود از ضرباتی که مادرشوهر به آن‌ها وارد می کرد از پای درآیند. از آن‌جا که با خود مادرشوهر هم در زمان جوانی همین‌طور رفتار شده بود؛ و تشنه‌ی انتقام زجرهایی بود که خود کشیده بود. هرچند ظلم پدرشوهر هم سر جای خود بود. در مورد شوهر هم از آن‌جا که خود قربانی ازدواج اجباری بود اغلب آن‌قدر قدرتش را داشت که بدون این که به او بگویند، زن را کتک بزند. زنان صیغه‌ای هم بودند که شوهر خود را با آن‌ها در برابر سختی ازدواج اجباری تسلی می داد. اگر شوهری زنش را به دلیل زنا می کشت، کسی اعتراض نمی کرد. او می توانست هر موقع که می خواهد زنش را طلاق دهد، ولی زن اصولاً در موارد به‌خصوص حق خواستن طلاق را داشت؛ هرچند از آن‌جا که خانواده‌اش با برگشت او موافقت نمی کرد، این راه خروجی عملاً بسته بود. ممکن بود که شوهرش او را به مرد پول‌داری که زن صیغه می خواهد، که یا برایش بچه بزاید و یا ابزار لذت جنسی‌اش باشد، بدهد. بیوه‌گی او را آزاد نمی کرد. او ملک خانواده‌ی شوهر باقی می ماند. تقریبا غیرممکن بود که بتواند با ازدواج مجدد از دست آن‌ها خلاص شود. هرچند سنت ریشه دواند و ازدواج مجدد برای بیوه‌گان ممنوع شد. اگر هم زنی می خواست این تابو را بشکند، مردان قبیله اجازه خود به خودی داشتند که او را بکشند. در نتیجه زمانی که زنی به‌عنوان همسر وارد خانواده‌ای می شد نمی توانست از آن خارج شود، مگر این‌که از زندگی‌اش دست می‌شست. در طول سالیان متمادی تا به همین دوره، این راهی بود که زنان بی‌شماری در

ازدواج نباید از سوی والدین اجبار شود، مبادله‌ی تجاری هم نباشد و در نتیجه واسطه‌گری و حق دلالتی در این رابطه غیرقانونی شد. تا زمانی که دختر ۱۵ ساله و پسر ۱۷ ساله نشده بودند نمی‌توانستند نامزد شوند. همچنین مقررات جدید می‌گفت اگر شوهری با زنش بد رفتاری کند و یا به او خیانت کند زن می‌تواند تقاضای طلاق کند. صیغه نیز نباید انجام شود.

مرد بورژوا در زن به دنبال مکمل بود نه کسی که با او برابر است. مقررات جدید در برقراری موقعیت برابر برای هر دو جنس بسیار ناتوان بود. هنوز آغشته به رسوم و سنت‌های کهنه بود. خانواده هم‌چنان منتسب به پدر و مردسالار باقی ماند. در هنگام طلاق هنوز پدر بود که سرپرستی فرزندان را می‌گرفت و در تمام موارد تصمیم‌گیرنده بود. قوانین جدید در عرصه‌ی عمل حتماً کمتر هم پیش رفت. چپان‌کای‌شک رهبر دولت گومیندان (گومیندان قدیمی‌ترین تشکل سیاسی چین و دولت جمهوری چین پیش از انقلاب سوسیالیستی ۱۹۴۹ است. م) مهم‌ترین هدف این قوانین را مثل بسیاری کارهای دیگر "با سیلی صورت را سرخ نگاه داشتن" اعلام کرد (منظور این است که بتوان حداقل کاری را کرد که قادر به ادامه و حفظ مشروعیت ظاهری دولت باشد. م) از لحاظ تئوری، این کارها تنها به گرایش‌های فردگرایانه و لیبرال در بورژوازی دامن می‌زد ولی محافظه‌کارترین جنبه‌ی آن که پیش برده شد نحوه‌ی اعمال آن بود. رژیم بیشتر در صدد حفظ همین نظم و ترتیب انجام کار بود تا این‌که آزادی را پیشرفت دهد؛ این‌که ساختارهای کهن را حفظ کند و ظاهر کشور را مدرنیزه کند. در نتیجه بیشتر مواد قانونی بدون عمل‌کرد اجرایی باقی ماند. ازدواج قرار بود که با رضایت آزادانه صورت گیرد ولی از آن جایی که امضای زوجین مورد نیاز نبود این آزادی ضمانتی نداشت. با صیغه کردن در سطح وسیعی مدارا می‌شد. هرگونه امکانی به پدر خانواده داده شده بود، تا مسائل نامشروعش را اعلام کند. زن صیغه به‌عنوان عضوی از خانواده در نظر گرفته شد و به لطف این انحراف، مواد قانونی مرتبط با زنا‌ی شوهر منسوخ شد. زنا وقتی زنا تعریف می‌شد که همسر رابطه‌ی جنسی "خارج از خانواده" برقرار می‌کرد و زن صیغه در درون خانه بود. سپس نتیجه‌ی عجیب و غریبی که گرفته شد این بود که شوهران چینی به‌طور قانونی نمی‌توانستند به همسران‌شان خیانت کنند به این شرط که در خانه این کار را انجام دهند. تنها زمانی که قوانین مجازات زنا اعمال می‌شد وقتی بود که زن این کار را می‌کرد.

قوانین جدید در نتیجه‌ی فشار بورژوازی و استفاده‌ای که لازم داشت از آن‌ها داشته باشد، طرح شده بودند. در چین (منظورش چین پس از انقلاب جمهوری خواهی ۱۹۱۱ است. م) مثل زمان انقلاب فرانسه، بورژوازی زمانی که به خودش به‌مثابه‌ی طبقه‌ای فراگیر نگاه می‌کرد به هیچ وجه نگران تقسیم منافعش نبود. هیچ‌کسی زحمت زیاده از حد فعال کردن قوانین را به خود نمی‌داد. قوانینی که اگر تبدیل به واقعیت عینی می‌شدند به ناچار به انجام تحولات و انقلابات عمیق اجتماعی سرعت می‌بخشیدند. در مورد قوانین هیچ‌گونه تبلیغات اضافی نشده بود. حتی در شهرها هم کسی به آن‌ها توجه نمی‌کرد. الگا لنگ (رجوع شود به کتاب زندگی در چین) ذکر می‌کند که تا سال‌های ۱۹۳۶ در پکن و شانگهای شوهران هنوز بیوه‌ها و همسران‌شان را به قیمت ۳۰۰ دلار می‌فروختند. روزنامه‌ها و گزارشات بیمارستان هر روزه مملو از داستان‌های زنان جوان که شکنجه شده و مورد ستم قرار گرفته و تا به حد خودکشی کشانده شده بودند، بود. در مناطق روستایی هیچ‌کس حرفی از قوانین جدید نمی‌زد، زیرا ممکن بود این کار موجبات رهایی رعایا را فراهم می‌کرد و این به هیچ وجه چیزی نبود که رژیم بخواهد. در ۱۹۳۶ جین اسکارا متخصص در قوانین چین، به این موضوع پی برد که "اکثریت وسیعی از رعایا هیچ چیز از این قوانین ندانسته و نخواهند دانست."

خانواده دفاع می‌کند، برابری کامل دو جنس را تأیید می‌کند. ازدواج کودکان را منسوخ کرده، رسم به فرزند گرفتن عروس در کودکی را ممنوع می‌کند، درخواست رضایت آزاد زوجین و ثبت کتبی ازدواج آن‌ها را دارد، کودک‌کشی را غیرقانونی می‌کند، صیغه را ممنوع می‌کند، اجازه‌ی ازدواج مجدد بیوه‌ها را صادر می‌کند، حق طلاق مساوی برای هم زن و هم مرد را قائل می‌شود و در این مرحله هیچ برتری برای پدر بر مادر را به رسمیت نمی‌شناسد. نه نام مرد و نه خانواده‌اش هیچ برتری را نسبت به نام و خانواده زن ندارند، در زمان طلاق کودک اگر هنوز نوزاد است به مادر داده می‌شود و وقتی که بزرگتر شد به اختیار خود کودک خواهد بود.

این قانون یک هدف عینی دارد: از بین بردن ساختار کهن جوامع روستایی و جایگزینی آن با چیزی که با الزامات اقتصاد نوین هماهنگ باشد. در لحظه‌ای که این مناطق آزاد شدند کمیونی برقرار می‌شد. کمیونیست‌ها تمرکزشان را بر روی موقعیت زنان گذاشتند. در مقدمه‌ی معرفی قانون ازدواج به مردم چین بر این تأکید شده است کسانی که از آن نفع می‌برند "نه تنها زنان بلکه کل جامعه هستند." ولی به‌خاطر منافع جامعه تأکید امروز بر سر رهایی زنان است. رسیدن به این هدف بسیج انرژی زنان را می‌طلبد. فدراسیون زنان که در سال ۱۹۴۹ تاسیس شد، که در حال حاضر به ریاست تسای چانگ، همسر لی فوچون، تمام سازمان‌های دیگر زنان را در خود گرفت. هم‌چنین کمیته‌ای نیز برای اعمال قانون ازدواج تاسیس شد. مقامات دولتی، دادگاه، اتحادیه‌های صنفی، سازمان‌های جوانان، همه در این نقطه با هم همکاری می‌کردند. هنر و ادبیات، مخصوصاً تئاتر، فعالانه در حال تبلیغ کردن در مورد ازدواج آزاد و رهایی زنان بودند.

قانون‌گذاری جدید در چین، در تضاد با سنت‌ها و آداب چندین هزار ساله‌ی نیم بیلیون رعیت و دهقان است؛ آن‌ها اصلاحات ارضی را با کمال میل پذیرا شدند ولی نابود شدن خانواده‌ی فئودال برای بسیاری از آن‌ها ننگین است. اعضای انجمن‌ها و کادرهای زنان با مقاومت‌های سرسختانه‌ای مواجه بودند. داستان زیر در پکن برایم تعریف شد:

دهقان پیری، که پس از اصلاحات ارضی از حامیان مشتاق رژیم بود ولی با این وجود نسبت به حقوق پدرسالارانه‌اش به همین اندازه متقاعد نشده بود، یکی از عروس‌هایش را که پس از سال‌ها بیوه‌گی دوباره ازدواج کرده بود را به قتل رساند. وقتی که دستگیر شد به او گفتند که این کارش جنایت و جرم بوده است که قانون مصوبه‌ی ازدواج حکم اعدام برای آن در نظر گرفته است. مرد پرسید: "چه کسی این قانون را گذاشته است؟" گفتند: "صدر مائو" پیرمرد سرش را تکان داد و گفت: "نه! هرگز نمی‌توانم باور کنم که مرد راستگو و عاقلی هم‌چون صدر مائو بتواند یک چنین قانون احمقانه و ناعادلانه‌ای را تصویب کند."

در نیمه‌ی اول سال ۱۹۵۲ حدود ۳۹۶۰۰۰ مورد طلاق صورت گرفت. در نواحی روستایی قانون ازدواج به نام "قانون طلاق" شناخته می‌شد. این شتاب در اعمال قانون در مورد ضرورت پرداختن به موقعیت خانگی افراد نیز به‌کار گرفته شد. این که عروس‌های کودک خانواده نیز بایستی سریعاً رها می‌شدند. به نظر می‌رسید شوق و حرارت کادرها در اجرای قوانین بیش از حد، موی دماغ مردان خانواده شد، تعریف‌شان از قانون خیلی سخت‌گیرانه بود و علاوه بر تمام این‌ها موضوع صیغه نیز اضافه شد.

قانون، در واقع نهادینه شدن سنت‌ها را در آینده منع کرده بود نه این‌که وضعیت کنونی به‌طور ناگهانی ریشه‌کن شود. برخی از کادرها مردان را مجبور کردند که صیغه‌های‌شان را رها کنند و چون این زنان بی‌خانمان و بی‌پول شده بودند بسیاری‌شان خودکشی کردند. دهقانان به اعتراض برخواستند؛ کادرها ترور شدند.

دولت به شدت این تاکتیک‌های ناشیانه را محکوم کرد؛ اصل بدون اجبار و فشار را تصریح و تکرار کرد و به کادرها اطمینان داد که جز با تدبیر، صبر و به مرور زمان نمی‌توان همراهی دهقانان را به دست آورد. "درست است که

هرچند، در این زمان کمیونیست‌ها قوانین و آداب نوینی را در مناطق آزاد شده، پیاده کرده بودند. قانون ازدواج که در سال ۱۹۵۰ تصویب شده و منتشر شده بود، این مقررات را قانونی و تأیید می‌کرد. این قوانین از آزادی افراد در بطن

فئودالیسم از زندگی اقتصادی و اجتماعی کشور ریشه‌کن شده است ولی هنوز در سنت‌ها و افکار موجود است."

در حال حاضر متغیر بودن جامعه‌ی روستایی مشهود است. خانواده‌ها هنوز زیر یک سقف به سر می‌برند، ولی فروش کودکان و به‌اصطلاح فرزندخواندگی (عروس گرفتن) تقریباً ریشه‌کن شده است. زنان دیگر به‌وسیله‌ی والدین شوهران‌شان و یا خود شوهر کتک نمی‌خورند. انجمن‌های زنان و خود جامعه به‌طور کل دیگر این کار را تحمل و قبول نمی‌کنند. قتل و خودکشی بسیار نادر است. هرچند روابط زن و شوهر از مشکلات عمده نیستند، برای بیشتر زنان ازدواج کرده مادرشوهر است که واقعا سنگ‌دل است. من متوجه این موضوع شدم که آموزش و تبلیغات تاکید خاصی را بر روابط بین عروس و مادرشوهر دارند. داستان‌های بسیاری هستند که زنان مسن را ترغیب می‌کنند تا خود را با مناسبات و آداب جدید تنظیم کنند. از جوانان می‌خواهند تا با ادب و فهمیده باشند. یک پوستر تبلیغاتی که تقریباً در همه جا پخش می‌شد زن جوانی را با مادرشوهرش نشان می‌داد که با هم به مدرسه‌ی شبانه می‌رفتند.

آزادی در ازدواج که از سوی قوانین تضمین شده بود هنوز به‌طور عینی عملی نشده بود. مثلاً فشار روانی از سوی مادران بر دختران وجود داشت. شرایط زندگی دهقانان موانع جدی و بیشتری را بر ازدواج آزاد گذاشته است. در گذشته واسطه‌ها در عوض حق دلایلی، بین جوانانی که در روستاهای مختلف بودند ترتیب ازدواج را می‌دادند. این کار دیگر منسوخ شده است ولی روستاییان جوان آنقدر شانس و فرصت این که با کسی آشنا بشوند را ندارند. در نتیجه در ۱۹۵۵ در "روز زن" دولت رسماً اعلام کرد:

در بسیاری روستاها مسایل به صورتی‌اند که هنوز ازدواج از طریق وساطت شخص ثالث صورت می‌گیرد. این کار باید اجازه داده شود تنها به شکلی که از این طریق برای روستاییان بی‌شماری که به آن صورت زندگی اجتماعی ندارند، یک ازدواج اختیاری منتج شود. یعنی از طریق این واسطه‌ها بتوانند شانس آشنایی با افراد را بیابند ولی در رابطه با ادامه‌ی این آشنایی و ازدواج، خود انتخاب کنند.

دخترها هنوز خوددارتر از پسرها هستند. مثلاً در یکی از رمان‌های مادام چنگ، دختر دانشجویی است که در سال ۱۹۳۰ در پاریس زندگی می‌کند. او دختر باهوش و با فکری پیشرفته است. چند تن از هم‌کارانش عاشقش هستند و او نیز عاشق یکی از آنها است ولی فرد دیگری را انتخاب می‌کند: اولین کسی که با پیش گذاشته و از او خواستگاری کند.

دختران زیادی هستند که به جای فکر کردن به کار، به‌دنبال شوهرند تا از آنها مراقبت کند. دختران شاغل هم دنبال شوهر پول دارند تا دیگر مجبور نباشند در کارخانه کار کنند. دختران روستایی در آرزوی انجام کارهای خانه‌داری در شهرها هستند. مادام چنگ گفت: "زنان به آزادی واقعی نمی‌رسند مگر این که بتوانند معاش و زندگی خود را، خود تأمین کنند." او توجه ما را به دختری از روستایش جلب کرد که به نظر او نمونه‌ی بارز یک رعیت کاملاً به رهایی دست یافته بود. او با درایت تمام توانسته بود با استفاده از روش‌های جدید فشرده دو هزار حرف را در سه ماه یاد بگیرد. متأسفانه در حساب ضعیف بود و نتوانسته بود وارد دبیرستان شود. سال قبل، او مردد بود که آیا ازدواج کند یا ادامه‌ی تحصیل دهد. مادام چنگ دومین راه را پیشنهاد کرده بود. دختر سپس پانصد حرف دیگر را نیز یاد گرفته و ریاضیاتش را هم پیشرفت داده است به‌طوری که اکنون در یک شرکت تعاونی به عنوان حسابدار کار می‌کند. هرچند که نامزدش در شهر دفتردار است.

واضح است که استقلال مالی و رهایی به هم ربط دارند. یکی از مقاصد کمپین رهایی این است که پتانسیل کاری زنان را برای کشورها و مهیا سازند. برعکس تا جایی که زن روستایی خود را اسیر کارهای خانگی می‌کند، همیشه مقابل چشم خانواده و خودش نیمه‌انگل خواهد بود حتی با این که شامل اصلاحات ارضی شده است.

بیشتر زنان شهری هم‌چنان خانه‌دارند ولی بسیاری جاها به‌صورت سازمان یافته عمل می‌کنند. در ۱۹۵۰ برخی از زنان شهر فوشون تیم‌های کمک متقابل را تشکیل دادند. در ابتدای کار نسبت به آن عدم اطمینان وجود داشت ولی اکنون تمام زنان کارگر عضو آن هستند. از بچه‌های‌شان هم در مهدکودک نگهداری می‌شود. اگر کسی مریض شود "سرویس‌های کمکی" فرستاده می‌شوند تا در پخت و پز و کارهای خانه و نگهداری کودکان به آنها کمک کنند. آنها به کلاس شبانه می‌روند، روزنامه می‌خوانند، به رادیو گوش می‌دهند و در زمینه‌ی مدیریت خانه و آموزش راهنمایی می‌شوند.

برای زن چینی رختخواب تا مدت‌ها به معنی بردگی بود و آن قدر نفرت‌آور که مهم‌ترین مشغولیت ذهنی‌اش این است که دیگر آن محدودیت‌ها را نداشته باشد. این اشتیاق سوسیالیسم نیست که مانع فکر کردن آنها به مردان می‌شود بلکه آنها مشتاقانه از سوسیالیسمی که آنها را از اسارت مردان رها سازد، استقبال می‌کنند. مادام چنگ گفت: "برای همین است که زنان چین انقلاب می‌خواستند که بتوانند به این قبیل چیزها، به اسم عشق، نه بگویند." معمولاً می‌شنوید که "زنان چینی سرد هستند." ولی سرد بودن یک صفت فیزیکی نیست بلکه یک عکس‌العمل پیچیده است. این موضوع در زنان چینی بی‌شک یک بی‌زاری وحشت‌آور از تجاوز سنتی است که از نگاه آنها در طول قرن‌ها معادل با عشق بوده است. زنان باید قبل از این که قادر به ایفای رفتاری مثبت در این زمینه باشند، به‌طور کل از شر سنگینی تجربیات گذشته خلاص شوند. زمانی که به‌جای این که از دور کردن عشق از خود راضی باشند، آن قدر آزاد باشند که بتوانند آن گونه که خود می‌خواهند عشق بورزند.

رژیم به هیچ وجه عشق را به منزله‌ی ظهور فردگرایی تحریم نمی‌کند. بلکه برعکس، از آن جا که تلاش شده تا افراد از گروه‌هایی که هم‌چون زندان‌بان از سنت محافظت می‌کردند رها شوند؛ فردیت، مورد تشویق قرار گرفته شده و عشق روی هم رفته یک احساس مترقی در نظر گرفته شده است.

هم‌زمان ضدکمونیست‌ها، چین نوین را متهم به از بین بردن خانواده و نابودی فرد می‌کنند. هر دو ادعایی کذب است. هر چیزی در خانواده که روابط درون افراد را تأیید می‌کند حفظ شده است بدون این که سعی در استحکام آن داشته باشد. کاری که انجام نشده بیگانگی افراد است که توسط نهادی سرکوب‌گر و مقدس و آمرانه این شکل را به خود می‌گیرد. نیروهای ارتجاعی سیاست‌های آنها را ماکیاولی می‌خوانند (نظریه‌ای است که هدف عمل سیاسی را دستیابی به قدرت می‌داند و بنابراین، آن را محدود به هیچ حکم اخلاقی نمی‌داند و در نتیجه به کار بردن هر وسیله‌ای را در سیاست برای پیش‌برد اهداف مجاز می‌شمارد و بدین‌گونه سیاست را به کلی از اخلاق جدا می‌داند. م) و می‌گوید که هدف این‌ها تنها آسان کردن کلکتیویزه کردن زمین‌ها است. ولی از نظر من برعکس سودمندگرایی اقتصادی نتایج انسانی آنی را در خود دارد. امروزه در چین زیر بنا و روبنا آن قدر محکم به هم عجین شده‌اند که در زمینه‌های خاصی یکی هستند. فاکتور اجتماعی شامل بعدی اقتصادی است ولی باروری به عوامل و فاکتورهای انسانی وابسته است. پیش روی به سوی سوسیالیسم بر رهایی فرد دلالت دارد، به تاکید بر خود کفایی دلالت دارد. ازدواج و مادر بودن آزاد است. عشق به منزله‌ی چیزی "مترقی" در نظر گرفته شده است. صرف‌نظر از تضادها، اشتیاق شخصی و ایفای وظیفه برای کشور با هم در تطابق‌اند. هر کس به‌خاطر جامعه بایستی به دنبال رفاه باشد. راه به سوی کلکتیویزاسیون هم راهی است که توسط آن زن به شان خود می‌رسد و جوانان به آزادی.

بورژوازی که به خود مفتخر است رفاه عمومی را به اروپا آورده است، باید از این حقیقت که در چین این موضوع از اصول اولیه یک شهروند مناسب است لذت ببرد. ♦

خانواده در چین سوسیالیستی



متن زیر گزیده‌ای از دو بخش «خانواده» و «اجتماعی کردن خانه‌داری» از کتاب «نیمی از آسمان»، اثر «کلودی بوروایل» (ترجمه‌ی «منیر امیری») است. این کتاب حاصل مشاهدات کلودی بوروایل یکی از فعالین جنبش زنان است که در سال ۱۹۷۱ همراه با تعدادی دیگر از زنان فرانسوی به چین سفر کرد و تحولات صورت گرفته در جوانب مختلف زندگی زنان در چین سوسیالیستی را از نزدیک مشاهده و به نگارش در آورد. در این جا سعی شده است گزیده‌ی کوتاهی از این کتاب را در مورد تغییر و تحولات در خانواده و نقش و جایگاه این تغییرات در رهایی زنان در اختیار خوانندگان نشریه‌ی هشت مارس قرار دهیم.

نیا

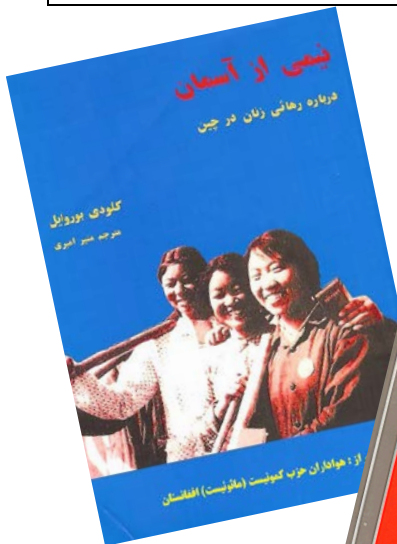
محدودیت در دلایل طلاق برداشته شد و طلاق بی هیچ پرداختی جاری می‌شد. اما این فقط یک قانون بود که بر خاتمه‌ی اخلاقیات فئودالی مهر تایید می‌نهاد و یک جهت‌گیری سیاسی نوین را نشان می‌داد. خانواده‌ی کهن هنوز عمل کرد داشت و باید در عمل نابود می‌شد. اصلاحات ارضی با نابود کردن مالکیت‌های بزرگ ضربه‌ی مرگباری بر ساختارهای کهنه خانوادگی وارد آورد. تقسیم مجدد زمین بین خانوارهای دهقانی و نیز بین همه زنانی که تنها زندگی می‌کردند یا می‌خواستند شوهر خود را ترک گویند به نحو قابل ملاحظه‌ای قدرت نهاد ازدواج را تضعیف کرد. موج عظیم طلاق در دوره‌ای کوتاه سراسر چین را فرا گرفت و بسیاری از ازدواج‌های از پیش ترتیب داده شده به هم خورد.

بدون شک چین دارای برخی ویژگی‌های خاص خود است. در درجه اول مبارزه علیه ساختار خانوادگی بورژوازی به پشتوانه‌ی حمایت یک رهبر پرولتری صورت می‌گیرد. در درجه دوم گذشته‌ی فئودالی بر نوع خانواده‌ای که طی پیش روی انقلاب دمکراتیک نوین شکل گرفت تاثیر گذاشت.

خانواده در چین یک صفت مشخصه‌ی تاریخی دارد. این یکی از مهم‌ترین عوامل جهت افزایش شناخت ما از عمل‌کردها و انواع مختلف خانواده‌ها است. در عرض فقط بیست و پنج سال خانواده‌ای که مشخصه‌ی جامعه‌ی فئودالی بوده به نحوی در چین تغییر یافته که در هیچ یک از کشورهای سرمایه‌داری سابقه ندارد.

برای زنان در چین فئودالی راه حلی نمی‌توانست وجود داشته باشد. این صرفاً رسوم قدیمی یا وزنه‌ی سنن دیرینه نبود که ستم بر زنان را حفاظت می‌کرد. این ستم به عوامل زیادی وابسته بود و «پشتیبانان» زیادی داشت. رهایی زنان به هیچ وجه نمی‌توانست فقط مساله زنان باشد. ستم بر زنان به طور کلی محصول یک نظام اقتصادی بود و رهایی زنان چین فقط می‌توانست با انقلاب تحقق یابد.

قانون ازدواج ۱۹۵۰ که در فردای انقلاب چین تصویب شد، گواه تغییراتی است که در مناسبات زن و مرد به واسطه‌ی انقلاب دمکراتیک نوین انجام گرفت. چند همسری و صیغه ممنوع شد. ازدواج دختران و پسران زیر ۱۸ سال ممنوع شد. رضایت طرفین به یگانه اساس ازدواج تبدیل شد.



کسل‌کننده و تنهایی و نومیدی مبدل می‌شود. آن وقت است که جلوی آینه می‌ایستی و به خودت نگاه می‌کنی. می‌بینی که مثل عروسک خیمه شب بازی به این طرف و آن طرف کشیده می‌شوی اما یک قدم هم جلو نمی‌روی. آیا تو برای این زندگی می‌کنی که جان بکنی، فقط برای این که شوهرت را رتق و فتق کنی تا او بتواند کارش را بفروشد و خوراک و لباس و خانه را تامین کند و تهیه و تعمیر و نگهداری بر دوش تو باشد؟

تا وقتی که عمل کرد خانواده در جامعه عوض نشود زنان رها نخواهند شد. خانواده در میان طبقات تحت ستم وجود دارد تا کارگران آینده را تولید کند و کارگران امروز را نگهداری کرده، آنان را سرپا نگاه دارد. فرزندان و شوهران ما باید به همان چیزی تبدیل شوند که بورژوازی از آن‌ها می‌خواهد. سیالیت و رقابتی که در به کار بست نیروی کار وجود دارد، باز تولید نیروی کار به شکل خصوصی را ضروری می‌سازد. هر کس در قبال تامین ملزومات جامعه سرمایه‌داری به کامل‌ترین شکل ممکن و در تمامی سطوح مسئولیت مستقلانه خویش را دارد، در غیر این صورت با خطر کنار زده شدن توسط پروسه‌ی تولید و در نتیجه با نابودی روبروست.

اجتماعی کردن خانه‌داری ضرورتا نفی نقش اقتصادی خانواده و در نتیجه نفی نقش سنتی سیاسی آن را ایجاد می‌کند. در این جا (چین - ویراستار) خانه‌داری به‌طور یک‌سان بین همه‌ی اعضای خانواده تقسیم می‌شود. بدین ترتیب هرکس - شوهر، زن، فرزندان، پدر و مادر بزرگ - در اداره‌ی امور خانه شرکت می‌کنند. وقتی مردی رخت می‌شوید، غذا را آماده می‌کند، زمین را جارو می‌کند، دکمه‌ها را می‌دوزد... و همه‌ی این کارها منظمًا در طول هفته و نه فقط در روزهای شنبه و یکشنبه انجام می‌دهد، آن وقت او دیگر یک شوهر به مفهوم رایج کلمه نیست.

در این جا (چین - و) کلکتیویزه کردن فرآیندهای خانه‌داری بیش از پیش آشکار ساخته که خانه‌داری به عنوان فعالیتی که مبتنی بر خانواده است، محصول یک شکل خاص از سازمان اجتماعی (و موقتی) بشر است. این نوع سازمان اجتماعی مستلزم وجود خانوارهای جداگانه‌ای است که مسئولیت خانه‌داری را به دوش می‌کشند. خانه‌داری همواره یکی از اشکال انواع تولید بوده است. زمانی که شما همراه با گروهی از مردان و زنان دیگر وظیفه وصله کردن جوراب‌های کل اهالی را به عهده می‌گیرید تازه می‌فهمید که این کار چرا سابقا بنده‌وار و شرم‌آور بوده است. این کار سابقا از سوی

درست همان‌طور که اصلاحات ارضی ضربه‌ی مرگ‌باری را بر ساختارهای خانواده‌ی فئودالی وارد کرد، کلکتیویزاسیون (کار گروهی کردن) نیز یک عامل قدرت‌مند در فروپاشی ساختارهای بورژوازی خانواده تحت دموکراسی نوین بود. بورژوازی به خوبی این را فهمید و با پیشنهاد برگشت به تولید خانوادگی کوشید ضربه‌ای دقیق بر کلکتیویزاسیون وارد کند. ایجاد دگرگونی انقلابی در خانواده یک وظیفه‌ی عظیم است. این شامل تغییر کارکرد خانواده و نابودی منافع فردی، و نیز ایجاد فرآیندهای مناسبات نوین بین مرد و زن و تغییر ریشه‌ای مناسبات بین والدین و فرزندان است. به همین خاطر باید به این نکته‌ی مهم توجه کرد که انقلابیون چینی دگرگونی خانواده را یک نتیجه‌ی ساده‌ی خیزش اجتماعی ندانسته بلکه یک پیش شرط ضروری انقلاب به حساب می‌آورند. آن‌ها بر این عقیده‌اند که زنان طبعاً مسئول «رهبری» انقلاب در خانواده هستند و این یکی از وظایف پایه‌ای است که زنان باید در قبال نوع بشر به انجام برسانند. اگر می‌خواهیم به برابری جنسی برسیم باید یک مساله را حل کنیم. خصلت خانه‌داری باید دگرگون شود. رفیق «سو یین» عضو حزب کمونیست چین که از مسئولین اولیه‌ی سازماندهی زنان بود گفت: «اجتماعی کردن خانه‌داری یکی از رموز رهایی زنان است... اگر ما چنین کاری را عملی نکنیم، برابری جنسی صوری خواهد بود یعنی در قانون وجود خواهد داشت اما در واقعیت خیر. تضاد آنتاگونیستی بین مرد و زن حل نخواهد شد و در تحلیل نهایی سوسیالیسم شکست خواهد خورد...»

... من همیشه این «مشاهدات» بورژوازی که ساده‌لوحانه از کانال‌های رسمی ابراز می‌شود را بسیار آموزنده یافته‌ام: «در حال حاضر خانه‌دار شهری همان ساعت کار را به خانه‌داری اختصاص می‌دهند که زنان خانه‌دار در صد سال پیش.» وقتی می‌گویند یک زن از طبقه‌ی کارگر با سه بچه "بی‌کار" است، او کماکان روزی چهارده ساعت به خانه‌داری می‌پردازد... این واقعیت دارد که ما دیگر نباید به رختشوی‌خانه برویم تا لباس‌ها را بشوییم و مشت و مال دهیم، اما از سوی دیگر مادر بزرگ‌های ما با وظیفه‌ی دشوار سازماندهی خود بر مبنای شیفت کاری شوهر، برنامه‌ی درسی بچه‌ها و ساعات کاری مغازه‌ها و ادارات پست روبرو نبودند. آن‌ها مجبور نبودند که ساعات طولانی را به رفتن از این سوپر مارکت به آن سوپرمارکت برای یافتن ارزان‌ترین محل اختصاص دهند... مادر بزرگ‌های ما در گذشته مادر بزرگ‌های‌شان را در کنار خود داشتند، در محله‌شان دوستان قدیمی داشتند که به آن‌ها کمک می‌کردند... ما واقعا در موقعیت تحرک دائمی زندگی می‌کنیم. ما همان‌طور شهر یا دوست عوض می‌کنیم که کفش. اقامت ما در یک محله آن قدر کوتاه است که نمی‌توانیم با مردمش آشنا شویم. والدین ما آن قدر دور زندگی می‌کنند که نمی‌توانند به ما کمک کنند. در گذشته آب لوله‌کشی وجود نداشت اما وقتی زنان به رختشوی‌خانه‌ی روستا می‌رفتند، حداقل با زنان دیگر ملاقات می‌کردند. ممکن است که آب لوله‌کشی کار زنان را راحت کرده باشد، اما هم‌زمان ارتباط اجتماعی بین زنان را محدود کرده است. حالا کار رختشویی هر روز پشت درهای بسته صورت می‌گیرد. این کار "نامرئی" شده و به زبان رایج وجود خارجی ندارد. امروز زنان وقت خود را صرف مرتب کردن رختخواب، خرید، آشپزی، رختشویی، اتو زدن، خرید دوباره، آشپزی دوباره، رختشویی دوباره می‌کنند. این یک رشته وظایف خانگی است که هر روز تکرار می‌شود. حتا اگر یکی دو ساعت وقت واقعا آزاد وجود داشته باشد این زمان کوتاه‌تر از آن است که حتا بتوان از خانه بیرون آمد. نتیجه این است که اوقات استراحت نیز به ساعات

مطیع و تحت ستمی که تحلیل از وضعیت روحی آن‌ها در راس مثلث خانواده قرار گرفته، ندارد.

شما باید یک مرد مشخص، یکی از میلیون‌ها دهقان، نظیر مردی که در «شوان» زندگی می‌کند را مجسم کنید. این مرد یک کارگر زراعی است و خود یک رعیت‌زاده است. او هنوز با طبیعت و دشمنان طبقاتی مبارزه می‌کند تا یک دنیای نوین بیافریند. این مرد، که وصله کردن جوراب‌ها برایش طبیعی است؛ و وقتی همسرش برای آموزش مارکسیسم می‌رود وظیفه‌ی خود می‌داند که از بچه‌ها نگهداری کند، را دیگر نمی‌توان یک کارگر ستم‌دیده و یا یک ستم‌گر مذکر در دنیای ما دانست. چنین زنان، کودکان و مردان نوینی استثنا نیستند. آن‌ها کمونیست‌هایی سرمشق برای همه خلقتند. نمایندگان جهتی هستند که انقلاب دارد به آن سو می‌رود. ما باید زمانی که درباره خانواده در چین صحبت می‌کنیم آن‌ها را به یاد داشته باشیم. نوع جدید کار و اهمیت نوینی که به کار می‌دهند از قلب خانواده گذر می‌کند، خانواده را تصحیح و آزاد می‌کند.

تا زمانی که اجتماعی شدن هنوز کامل نشده، واحد خانواده باید بخشی از مسئولیت تامین اعضایش را به عهده بگیرد. بدون شک همین خانواده‌ی بخشی از آن مبنای مادی است که خانواده را به‌عنوان یک واحد اقتصادی بازتولید می‌کند. حتی اگر مسئولیت خانواده در این عرصه مداوما محدود شود، خانه‌داری خصوصی یک مانع مادی و نه ایدئولوژیک در راه رهایی کامل زنان است. صحبت از «انقلاب در مناسبات اجتماعی» یا «برابری ضروری بین زن و مرد» یا «عشق به‌مثابه‌ی مبنای ازدواج آزاد» کار ساده‌ای است. اما تا زمانی که تولید بر مالکیت خصوصی مبتنی است این فقط در سطح یک حرف پوچ باقی خواهد ماند.

نشاندن تملک جمعی تحت سوسیالیسم به جای تملک سرمایه‌دارانه (خصوصی) ابزار تولید، یک اقدام حقوقی صرف نیست و پرولتاریا پس از کسب قدرت صرفاً نمی‌تواند حکم خاتمه‌ی زیربنای سرمایه‌داری را اعلام کند. بقای ستم بر زن را نمی‌توان صرفاً به مسایل ایدئولوژیک نسبت داد. ایدئولوژی ستم‌گرانه با وجود یک پایه‌ی مادی ستم‌گرانه است که می‌تواند بقا یابد و عمل کرد آن، منطقی جلوه دادن آن، ستم مادی است. سوسیالیسم موجب ناپدید شدن سرمایه‌داری و محو کلیه‌ی شرایط مادی که به آن نابرابری و مناسبات ستم‌گرانه پا می‌دهد، نمی‌شود. چنین اعتقادی به این معنا است که کاسه و کوزه همه‌ی ستم‌ها و نابرابری‌هایی که کماکان تحت سوسیالیسم وجود دارند را بر سر «ایده‌های کهنی» که گویی بدون هیچ مبنای مادی هنوز موجودیت دارند، شکسته شود.

در سراسر مرحله‌ی سوسیالیستی؛ سرمایه‌داری و کمونیسم که هر یک توسط طبقات اجتماعی مربوط به خود نمایندگی می‌شوند، درگیر مبارزه‌ای بی‌رحمانه‌اند. علت این که ستم بر زن علیرغم تضعیف شدن، کماکان تحت سوسیالیسم بقا دارد، این نیست که سوسیالیسم مبنای مادی این ستم را فراهم می‌کند، یا این که ستم بر زن چیزی ورای ستم اجتماعی است. بلکه صرفاً بدین خاطر است که سرمایه‌داری به‌طور کامل ریشه‌کن نشده است. در کمونیسم چنین نیست. در کمونیسم خانواده در هیچ جنبه یک واحد اقتصادی نخواهد بود. بنابراین خانواده دیگر پایه‌ای برای تولید ستم بر زن نخواهد بود. در کمونیسم و فقط در کمونیسم است که دیگر کیفیت یا کمیت کاری که هر فرد انجام می‌دهد ما به آزایی نخواهد داشت: «به هر کس بر حسب نیازش» ♦

همگان تحقیر می‌شد، زیرا خصلت مفید و ضروری آن به‌طور اجتماعی شناخته نشده بود. برخوردهای جامعه‌ی چین کهن به بسیاری از کارها هنوز در غرب دیده می‌شود. به هر نوع کار بدنی و انجام‌دهندگان آن تحقیرآمیز نگاه می‌شود. در غرب خانه‌داری نه فقط تحقیر می‌شود بلکه واقعا آن را نادیده می‌گیرند. می‌گویند زنان که کار نمی‌کنند آن‌ها فقط "سر خود را گرم می‌کنند". یکی از کیفیات اساسی کلکتیوهای خانه‌داری در چین نقش دگرگون‌کننده‌ای است که در ارتباط با جوانان و مردان بازی می‌کند، وجود این کلکتیوها باعث می‌شود که آن‌چه ما زنان در غرب آن را "کار نامرئی" می‌نامیم، ملموس و محسوس شود. این واقعیت که مردان و جوانان چینی دیگر نمی‌توانند خانه‌داری را نفی کنند و در واقع اهمیت آن را به رسمیت می‌شناسند از میزان سطح شرکت داوطلبانه‌ی آن‌ها به‌طور نیمه‌وقت در فعالیت‌های کارگاه جمعی و در ساختن دسته‌جمعی کارگاه‌های جدید معلوم می‌شود. تیم‌ها هم‌چون موتور اولیه حیات فرهنگی محلات هستند... چین پر از گروه‌های آماتور تئاتر است. بسیاری از این گروه‌ها را خانه‌داران سابق تشکیل داده‌اند. در محلات شهری و روستاها «رستوران خلق» مهم‌ترین ساختمان عمومی است. زیرا تهیه‌ی غذا اولین وظیفه‌ی خانگی بوده که اکنون جمعی شده‌است.

کلکتیویزه کردن (اجتماعی کردن) زندگی خانه‌داران سابق را تغییر داده و غنا بخشیده‌است. تیم‌های نواحی، درست مانند هر واحد تولیدی دیگر سازمان‌دهی شده و درگیر فعالیت می‌شوند و به‌طور کامل در تمامی حیطه‌های حیات سیاسی شرکت می‌جویند. آن‌ها مباحثاتی را بر سر اوضاع بین‌المللی و بر سیاست‌های حکومت، بر سر موضوعات مهم مربوط به ساختمان سوسیالیسم و نقش زنان در انقلاب به پیش می‌برند. هیچ جنبه‌ای از جامعه چین وجود ندارد که بتوان خانه‌داران سابق را از آن منع کرد. اخیراً مطالعه‌ی مارکسیسم-لنینیسم باعث یک جنبش گسترده و قدرت‌مند شده است. خانه‌دارانی که بیش از پنجاه سال سن دارند به‌سختی خواندن و نوشتن می‌دانند بدون خودنمایی به ما می‌گفتند که در حال مطالعه‌ی اثر لنین به نام «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیزم» هستند. به‌سختی می‌توان این را از آثار عامه فهم لنین بر شمرد.

برای فهمیدن خانواده‌ی نوین در چین باید آن را بر بستر تحولات اجتماعی در نظر بگیریم. باید جایگاهی را که هر یک از اعضای خانواده می‌روند تا در جامعه اشغال کنند در نظر بگیریم. شما به‌جای این که مردان و زنان و کودکان چینی را به‌طور مجرد در نظر بگیرید باید زنی نظیر «مایو بین» از کارخانه‌ی چائو یان را به خاطر آورید. زنی کاملاً آگاه که در آفرینش جمعی زندگی نوین شرکت دارد و به تغییر جهان کمک می‌کند تا خودش را هم دگرگون کند. زنی این چنین که هر روز صبح به کارخانه می‌رود تا «انقلاب کند» شباهتی با خانه‌داران دنیای ما ندارد که لنین درباره‌شان می‌گفت: ... «برده‌ی خانگی» هستند چون «بار بی‌معناترین، طاقت‌فرساترین و حوصله‌سربترین زحمات در آشپزخانه و امور خانوادگی را به دوش می‌کشند».

شما باید یک بچه‌ی واقعی مثل «لی» کوچک را در نظر بیاورید. یک بچه‌ی آگاه به واقعیت اجتماعی که می‌داند هدف از مبارزات برای دگرگون ساختن مدرسه چیست. بچه‌ای که همراه با دوستانش انواع و اقسام فعالیت‌ها - از آزمون‌های علمی گرفته تا امور پزشکی، بحث در مورد سیاست‌های بین‌المللی، تشکیل جوخه‌های کودکان و نظافت خیابان‌ها - را سازمان‌دهی می‌کنند. چنین بچه‌ای شباهتی به بچه‌های ما ندارد. شباهتی با صغیرهای



فیلم‌های سریالی گرگ و میش (Twilight) بر پایه‌ی رمان‌های استفانی مایر ساخته شده‌اند. زبان اصلی رمان‌ها و فیلم انگلیسی است و در ژانر فیلم‌های عاشقانه، فانتزی و تخیلی جوانان طبقه‌بندی شده‌اند. موضوع رمان‌ها و فیلم‌ها دوره‌ای از زندگی دختر تین‌ایجری است به نام ایزابلا سوآن معروف به بلا. بلا عاشق مرد ۱۰۴ ساله‌ای می‌شود که ظاهری جوان دارد اما در واقع خفاش (وامپیر) است. ماجرا در شهر واشنگتن آمریکا می‌گذرد.

اولین رمان گرگ و میش در سال ۲۰۰۵ و شماره‌های بعدی به ترتیب در سال ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ منتشر شد و محبوبیت بی‌سابقه‌ای در میان جوانان در اقصی نقاط جهان یافت. در سال ۲۰۰۸ برنده جایزه «بریتیش بوک آوارد» British Book Award برای «کتاب سال کودکان» شد! آمار فروش کتاب در تاریخ آوریل ۲۰۱۲ بالغ بر ۱۲۰ میلیون نسخه در سراسر جهان و به ۲۸ زبان برآورد شد. در سال ۲۰۰۸ چهار رمان گرگ و میش به مدت ۲۳۵ هفته در لیست پرفروش‌ترین کتاب نیویورک تایمز در «سری کتاب‌های کودکان» قرار داشت. فیلم این رمان‌ها در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ و ۲۰۱۲ اکران شد. نوشته‌ی زیر نقدی است بر فیلم گرگ و میش.

نورا

زندگی بدون مرد را ندارد او بدون آن که به زندگی خود بنگرد و خود را باور کند میان شکست‌های عشقی سرگردان است. بلا قادر به فکر کردن و اندیشیدن در مورد چرایی برخورد مردان زندگی‌اش نیست. او حتی از مدرسه مرخصی می‌گیرد تا بعد از شکست عشقی مردی دیگر پیدا کند تا محور زندگی‌اش باشد. فیلم همه‌ی این‌ها را نشان می‌دهد اما نه به گونه‌ی انتقادی بلکه رفتار بلا را رنگ و لعاب رمانتیک می‌دهد و فضا را طوری ترتیب می‌دهد که دختر جوان مخاطب با بلا هم‌زاد پنداری کند دوستش بدارد و حتی بپذیرد که بلا بودن خوب است. سرانجام بلا با ادوارد، ازدواج می‌کند. ازدواج بلا با این خون‌آشام ۱۰۴ ساله که ظاهر یک مرد جوان زیبا را دارد، آغاز تبلیغ و ترویج عقب‌مانده‌ترین باورها و و اخلاقیات ضدزن در شکلی بسیار رمانتیک و دل‌پذیر است. علاوه بر آن که ادوارد خون‌آشام است و هر لحظه جان بلا در خطر است مثل یک سایه بلا را تعقیب می‌کند. هر حرکت او را زیر نظر دارد و حتا تا آنجا پیش می‌رود که در خواب به او نگاه می‌کند. فیلم همه‌ی این حرکات بیمارگونه ادوارد را رمانتیک جلوه می‌دهد و متأسفانه به دلایل بیمارگونه‌ای که محصول یک جامعه‌ی بیمار است، دختران بسیاری این کار تحقیرآمیز پسران را عملی "سکسی" و "رمانتیک" حساب می‌کنند و از آن لذت می‌برند و در جایگاه یک برده تحقیر و سرکوب شده احساس می‌کنند که اربابی پیدا کرده‌اند که به آن‌ها نظر دارد هرچند نظری خفاش‌گونه. در عین حال همه در جامعه می‌آموزند اگر دختری، پسری را مثل سایه دنبال کند؛ آهسته و پنهانی به اتاق او بخزد و خواب او را بررسی کند؛ باید گفت: «دخترک دیوانه است». این تفکر و قضاوت دوگانه بازتابی است از استانداردهای دوگانه‌ی جامعه که هم زنان را بیمار می‌کند و هم مردان را اما به دو روش مختلف. زن بیماری برده بودن و مرد بیماری برده‌داری می‌گیرد. حتی تصور این موضوع هم وحشتناک است که دختران

بر همه آشکار است که بشر با سرعت چشم‌گیری در علم و تکنولوژی جلو می‌رود. انتظار و یا تصور عموم مردم آن است که با رشد علوم و در سایه‌ی آن، رفاه، آسایش و حتی آزادی‌های فردی و اجتماعی نیز افزایش می‌یابد و نیز خرافه و مذهب کم می‌شود. اما حتی یک نگاه ساده به وضعیت جهان، خبر از روندی دیگر می‌دهد. تکنولوژی و علم بیش از آن که در خدمت یافتن راه‌های رهایی بشر باشد در راستای تثبیت و یا احیای سنت‌ها و باورهای کهنه و دروغین است. رسانه‌های چند میلیون مخاطبی با بودجه‌هایی نجومی به مردم جهان می‌آموزند که پاپ رهبر مسیحیان جهان اصلی‌ترین راه مبارزه با فقر را دعا به درگاه الهی می‌داند، رقابت جزئی از ذات بشر است و ربطی به اخلاقیات سرمایه‌داری ندارد، مادری و همسری مهم‌ترین شغل و وظیفه‌ی زنان است و مردان برای کار در بیرون از خانه ساخته شده‌اند و ... اگرچه گاه‌گاهی صدایی متفاوت و مترقی در این میان به گوش می‌رسد اما چنان کم‌رنگ و بی‌پژواک است که میان همه‌ی مبلغان عقب‌مانده‌ترین اخلاقیات به سرعت محو می‌شود. واقعیت زندگی امروز نشان می‌دهد که تکنولوژی و علم و رسانه همواره در راستای تحکیم تفکری است که قدرت را در دست دارد و هر چقدر این قدرت عقب‌مانده‌تر باشد تبلیغ و آموزش برای درجه دوم دیدن و شدن زن بیشتر می‌شود و در این میان سینمای سرمایه‌داری این وظیفه را به خوبی انجام می‌دهد. «گرگ و میش» به‌عنوان یکی از اپیزودهای فیلمی دنباله‌دار یکی از آن‌هاست.

این فیلم که در ایران نیز مخاطب زیادی دارد، داستان دختری به نام بلاست. دختر بسیار جوانی که با پدرش زندگی می‌کند و تنها هدف زندگی او عاشق شدن است. در این فیلم بلا که نماد زنان جوان اجتماع است، توان



پوستر تبلیغاتی فیلم گرگ و میش

به عربی در دوی

پانویس مقاله‌ی فمینیسم موقعیتی ... از صفحه‌ی ۳۶

پانویس:

۱. نوشین احمدی خراسانی «نیاز زمانه» - مجله جامعه سالم شماره ۳۴، سال ۱۳۷۶ و کتاب مجموعه مقالات نوشین احمدی خراسانی به نام «زنان زیر سایه پدرخوانده‌ها»
۲. «از محافل زنانه تا تشکل‌های مستقل زنان - اسفند ۷۶»، مجموعه مقالات نوشین احمدی به نام «زنان زیر سایه پدرخوانده‌ها»
۳. «با نیاز زمانه» تابستان ۱۳۷۷؛ در مجموعه‌ی «زنان زیر سایه پدرخوانده‌ها»
۴. همانجا.
۵. هشتم تیرماه ۷۸ - نوشین احمدی - پیام به کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایرانی در مونترال کانادا
۶. مجله زنان شماره ۱۵ - سال ۷۷ بهترین‌ها و بدترین‌ها برای زنان.
۷. فرهنگ «حق مدار» در مقابل فرهنگ «قیم مدار» اسفند ۷۸ - مجموعه مقالات نوشین خراسانی به نام «زنان زیر سایه پدرخوانده‌ها»
۸. رفرمیسم، پراگماتیسم و مساله‌رهایی زنان! - لیلا پرنیان
۹. نوشین احمدی خراسانی - تریبون فمینیستی - ۲۳ آبان ۱۳۸۳ (آیا سازمان‌های زنان از تحلیل‌گران امریکایی مشاوران بهتری نیستند)
۱۰. همانجا.
۱۱. همانجا.
۱۲. همانجا.
۱۳. نوشین احمدی خراسانی - تریبون فمینیستی - ۲۲ آوریل ۲۰۰۵ («قربانی‌سازی» از زنان در گفتمان سیاسی)
۱۴. نوشین احمدی خراسانی - تریبون فمینیستی - ۱ آوریل ۲۰۰۵ (جنبش مهاجران و رفراندوم در ایران)
۱۵. به همبستگی جنبش زنان، جنبش سبز بسیار حساس‌اند
۱۶. سخنرانی نوشین احمدی خراسانی در سومین نشست همگرایی سبز جنبش زنان به مناسبت سالگرد مشروطیت - آمنه کرمی
۱۷. بهار جنبش زنان - نوشین احمدی خراسانی
۱۸. منشور شهروندی و نقش زنان - منصوره شجاعی
۱۹. این مقاله با استفاده از منابع و مقالات زیر به تحریر درآمده است:
 - ۱- از دو خرداد تا فروردین - آذر درخشان
 - ۲- به نام زنان، علیه زنان، نقدی بر نظرات نوشین احمدی خراسانی - لیلا پرنیان
 - ۳- این بار مامشات با نظام مردسالار امپریالیستی! - لیلا پرنیان و اخگر فرزانه
 - ۴- زنان و «منشور حقوق شهروندی» - لیلا پرنیان

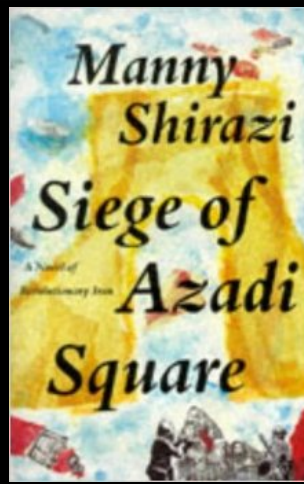
یاد می‌گیرند (از جمله از طریق فیلم‌هایی چون گرگ و میش) که اگر پسری این چنین بیمارگونه با او رفتار کند خیلی سگسی و رمانتیک است!! برخی فکر می‌کنند ابژه کردن زن فقط پورنوگرافی و یا منعکس کردن برهنگی او در تصاویر است. اما بلا هم ابژه است. موجودی که مردها باید او را تر و خشک کرده و از او مراقبت کنند. درست مانند یک عروسک میان‌تهی که نمی‌تواند بیاندیشد و تصمیم بگیرد. رابطه‌ی به اصطلاح عاشقانه‌ی یک ابژه نیز طبیعتاً نمی‌تواند بر اساس احترام متقابل، دوستی و رشد دو طرف باشد. بلا ابژه شده به این رابطه معتاد است. نگاه خمار او بیش از آن‌که عاشقانه باشد نشان اعتیاد است. حتی زمانی که ادوارد ترکش می‌کند دست به خودکشی می‌زند. ادوارد می‌خواهد با ترک کردن بلا از قتل او توسط خودش جلوگیری کند اما بلا با خودکشی نشان می‌دهد که این رابطه‌ی بیمارگونه از زندگی‌اش بیشتر ارزش دارد. البته وابستگی و ابژه بودن مختص بلا نیست و زنان این فیلم جملگی زنانی ضعیف و وابسته‌اند. حتا زمانی که بلا در نتیجه‌ی رابطه با خون‌آشام "قوی" و "زبان‌دراز" می‌شود، قدرت و زبان‌درازی‌اش در خدمت آن نوع رابطه است و نه در خدمت تبدیل شدن به "خود" مستقل از مرد که فکر و باور خودش را دارد. بلا به جای متکی به خود بودن تنها سایه‌ای بی‌اهمیت برای یک مرد است.

حتی در این فیلم رابطه‌ی جنسی، سقط جنین و مساله مادری نیز به عقب‌مانده‌ترین شکل‌اش تبلیغ می‌شود. ادوارد به بلا می‌گوید که نمی‌خواهد قبل از ازدواج با او سکس داشته باشد فیلم در مورد سقط جنین هم پیامی دارد. وقتی بلا از ادوارد حامله می‌شود حاضر به سقط جنین نمی‌شود در حالی که به دنیا آوردن یک بچه‌ی نیمه‌خفاش باعث شکسته شدن ستون فقراتش می‌شود و زندگی‌اش را تهدید می‌کند. اما از آن‌جا که این فیلم باید ایدئولوژی بنیادگرایی مسیحی را تبلیغ کند، بلا درمی‌یابد که چه فضیلتی بالاتر از مادر شدن و فدا کردن خود در راه زندگی خانوادگی.

شاید از دید برخی گرگ و میش تنها یک رومانیتیکِ نوجوانانه‌ی ساده است. فیلمی که مخاطب می‌بیند و فراموش می‌کند. اما تبلیغ ایدئولوژیک این‌گونه تولیدات انکارناپذیر است. ایدئولوژی که منطبق برای آموزه‌های دینی است. در این آموزه‌ها زن پیش از هر چیز دختر و همسر و مادر مردان زندگی تعریف می‌شود. حوزه‌ی آرزوهایش باید خانواده‌ی سنتی باشد که در آن مرد ستون و مغز متفکر و فرماندهی خانواده است. تحصیل و توانمندی‌های زن تنها زمانی که در راستای تحکیم روابط خانوادگی و ساختار مرد-پدرسالار آن است معنی می‌یابد. زایمان یک موهبت الهی است که هر زنی تنها زمانی که آن را تجربه کند می‌تواند به کمال دست یابد. از آن‌جا که این تفکرات در هر دینی وجود دارد مهم نیست که سازندگان فیلم پیروان مسیحیت باشند یا اسلام و یا یهودیت. در همه‌ی ادیان زنان موجوداتی حقیرند که تنها در کنار یک مرد معنی می‌یابند. این‌گونه فیلم‌ها بر ذهن زودآموز جوان مخاطب تاثیر ژرف می‌گذارد. در دوره‌ای که او می‌تواند به چیستی دنیا و روابط اجتماعی عمیقاً بیندیشد، نقشی فعال در تغییر روابط ستم‌گرانه‌ی دنیا برای خود بیابد مورد تهاجم عقب‌مانده‌ترین ایدئولوژی در مورد روابط زن و مرد قرار می‌گیرد و بسیاری پیش از آن‌که بتوانند در این دنیایی که تکنولوژی عقب‌ماندگی را تبلیغ می‌کند راه درست را بیابند در روزمره‌گی یک زندگی غرق می‌شوند. آن‌ها تن به روابطی می‌دهند که نظم موجود را حفظ می‌کند. سود ثروتمندان را تضمین می‌کند. فرزند می‌آورند تا مزدبگیری دیگر برای جهان کار بیافریند. مردان یاد می‌گیرند که تهدید زندگی یک زن او را خوشبخت می‌کند. زنان باور می‌کنند که معنی زندگی یعنی دنباله‌ی یک مرد بودن. ومپایر خطرناک است نه برای آن‌که می‌تواند تو را بکشد، بلکه می‌تواند تو را به پیرو پوسیده‌ترین تفکرات و باورها تبدیل کند و در عین حال به تو بقبولاند که

معرف کتاب

برگرفته از: **فیز شریزناخ ایرانج در اسفند ۱۳۵۷ (دفتر نخست) تولد مردی**
 مهناز متیع، ناصر مهاجر



میدان آزادی در محاصره

مریم جزایر

میدان آزادی در محاصره

مانی شیرازی - ۱۹۹۱

Siege of Azadi Square
 Manny Shirazi
 The Women's Press Ltd

«روز موعود رسید. روز شنبه؛ سالگرد انقلاب. تعطیلی رسمی. ... سران ارتش، پلیس و روحانیت برای جشن و سرور، خوردن، سخنرانی کردن و تهنیت به هم گفتن، در مسجد ارشاد جمع شده‌اند. ... ساختمان و تمام محوطه‌ی اطراف آن توسط پاسداران انقلاب محافظت می‌شود ... یک روز پیش از جشن، طبق روال معمول اقدامات امنیتی این‌گونه مراسم، اهالی محل را از خانه‌های مسکونی‌شان بیرون کرده‌اند و به این ترتیب کار بمبگذاران را راحت‌تر کرده‌اند. ... چند کیلومتر آن طرف‌تر چهار زن در تپه‌ی مشرف به مسجد دیدار می‌کنند. ... همه‌شان مسلح‌اند جز ملیحه که مثل همیشه چادر سیاه بر سر دارد. ... ساعت تقریباً یک و نیم بعد از ظهر است. ... آن‌ها انتظار می‌کشند، به خود می‌لرزند و به‌طور وحشتناکی هیجان زده‌اند. ... در یک چشم بر هم زدن، انفجاری سرخ، شعله‌ای سرکش، صدایی کرکننده! مناره‌های طلایی مسجد هزار تکه می‌شوند. ... بر لبان زنان لیخند می‌نشیند ... گلی و زرین با خوشحالی از جای می‌جهند. ملیحه آرام می‌نشیند و از پیروزی‌شان شگفت‌زده است. فاطمه، آسوده خاطر، آه عمیقی می‌کشد. پیغام‌رسان دوچرخه‌سوار از کنارشان می‌گذرد؛ در حالی که دستش را بلند کرده و انگشتانش را باز نموده؛ به نشانه‌ی موفقیت! اشک شادی از چشمان زرین می‌جوشد. ... دو هزار انگلی شکر باری فاسد. ... ما ثابت کردیم که دولت قدر قدرت نیست. ... همان‌طور که به وجود می‌آوریمش. می‌توانیم ساقطش کنیم. ...» (فصل ۲۳)

ملیحه، زرین، فاطمه و گلی، اعضای یک گروه چریکی زنانه هستند که نطفه‌اش در روز ۱۷ اسفند سال ۱۳۵۷ بسته شد. آنان کمر به سرنگونی جمهوری اسلامی بسته‌اند.

ماجراهای رمان «میدان آزادی در محاصره» حول تکامل و دگردیسی این چهار زن در کوره‌ی آتش نبرد با ضدانقلاب دینی و جنسیتی بازگفته می‌شود. نقطه‌ی پرخش در آگاهی و مسیر زندگی همه‌شان، روز جهانی زن است که با حمله‌ی شوم رژیم جدید به زنان مصادف می‌شود. راوی این‌طور آغاز می‌کند: «روز جهانی زنان بود؛ ۱۷ اسفند. آسمان روشن و هوا سرد. برف نرمن می‌بارید؛ آهسته اما یک‌روند. آخرین برف سال بود. برف زاغ، بهار، امسال، دیر کرده بود.»

زرین آرایش‌گر «سالن آرایش زیبا» واقع در سه‌راه ژاله است. همسر و دو فرزند دارد. قرار است با دوستش ملیحه که هم‌سن و سال مادرش است و زنی با تجربه، به تظاهرات هشت مارس برود. ملیحه بر خلاف زرین محجبه است.

همسرش را از دست داده و از دو فرزندش که اکنون باید بیست و چند ساله باشند، خبری ندارد. او برای گذران زندگی، در اتاق محقرش خیاطی می‌کند. راه می‌افتند. وقتی به نزدیکی دانشگاه تهران می‌رسند، از دیدن صفوف به هم فشرده‌ی زنان غرق حیرت و شغف می‌شوند. تنها نیستند! زنان از جنوب، شمال، غرب و شرق و حتا از شهرستان‌ها آمده‌اند. پرستار و کارمند، معلم و دانشجو و دانش‌آموز، دکتر و مهندس و کارگر. همه هستند. دختران دانش‌آموز پر سر و صداتر از همه‌اند و با اتکاء به نفس بیشتر. آنان فضا را پر از امید کرده‌اند.

«مشاهده‌ی این همه زن معترض در این‌جا که برای آزادی زن موضعی واحد گرفته‌اند، پُر از قدرت بود. قدرت به زنان! شور ناب. خود یک انقلاب است.» (ص ۹)
 «چه تصویر دل‌انگیزی. ما نیرویی هستیم که باید ما را به حساب آورند و این جای انکار ندارد. از جامون تکون نمی‌خوریم.» (ص ۱۰)
 «دلر می‌خواد بخونم. حالا وقت خوندم.» (ص ۱۰)

زنان یکی پس از دیگری بر چارپایه می‌ایستند و سخنرانی می‌کنند. هشدار می‌دهند. هشدار نسبت به ابرهای تاریکی که گردهم می‌آیند و بر زنان شهر گرد مرگ می‌باشند تا آنان دیگر نتوانند به «سلیطه‌گری» بپردازند و مردان را «تحریک» کنند. «نوهی من سال‌هاست که در دانشگاه جندی‌شاپور جراح مغز است. ... الان به او می‌گویند که جراحی روی مغز مرد ممکنست او را تحریک کند. این داستان‌ها را از کجا درآورده‌اند؟ مگر مغز مرد اصلاً می‌تواند چیزی تحریک‌آمیزی داشته باشد؟» شلیک خنده! (ص ۱۱)

زرین و ملیحه در دانشگاه فاطمه را می‌بینند. او پشت میز کتاب یک گروه اسلام‌گرای ضد خمینی ایستاده است؛ اما نظرات گروه را دربار‌ی زن و حجاب قبول ندارد. فاطمه تنها دختر خانواده‌ی مرفه و ضد شاه است. هر سه درگیر احساسی دوگانه‌اند. زیبایی انقلاب و سر به شورش برداشتن علیه نظم موجود را با تمام وجود حس می‌کنند. اما نگرانند. این چه انقلابی است؟ چرا آنان را هم به اوج می‌برد و هم درهم می‌کوبد؟ شعارهای تظاهرات احساس دوگانه‌شان را بازگو می‌کند: در طلوع آزادی،

جای حق زن خالی!

زنان عصبانی‌اند. احساس می‌کنند به آن‌ها خیانت شده‌است. اما همه‌ی زنان کشور در این احساس شریک نیستند. شمار زیادی از زنان کشور از فرمان حجاب اجباری خمینی خوشحال و خرسندند. آنان نیز مانند باقی مردم در حال تجزیه شدن به صف‌های متخاصم‌اند. وضعی که خبر از شکل‌گیری یک جنگ داخلی می‌دهد. حمله به حقوق زنان شیپور آمده باش اردوی خصم است. همه جا بحث و جدل است. زنی که روی چارپایه ایستاده، افق انقلابی خود را تشریح می‌کند و انقلاب را معنا، با هیبت و صلابت اعلام می‌کند هرگز تن به تبعیت نخواهد داد. زنی دیگر را مردان احاطه کرده‌اند و می‌کوشند قانعش

بالاخره رفقایش را پیدا می‌کند. آن‌ها وقایع اتفاقیه را برایش تعریف می‌کنند: مردم خیلی عقب رفته‌اند. این از همه چیز بدتره. زربال حکومت رفته‌اند. عده‌ی زیادی از زنان هم تسلیم و برده شده‌اند. «**باید ببینی چطور پشت زنها داره خرم می‌شه، مقنعه سر می‌کنن و می‌چاله شده‌اند. ... دانشگاه هم تبدیل به مسجد شده ... گرفتن يك مدرک سه ساله، الان ده سال طول می‌کشه. ... نصف کتاب‌های کتابخانه ممنوعه شده ...**» (ص ۲۲۸)

«**ولی ما شرایط بد شخصی و جمعی و خانوادگی را پشت سر گذاشته‌ایم و هنوز پابرجا هستیم.**» (همان‌جا)

کابوس‌های‌شان صورت حقیقت یافته و بر آن‌ها تاثیر گذاشته است. اما همه در جنب و جوش پیش‌برد مقاومت زیرزمینی‌اند چون می‌دانند که «**نیاید تسلیم شد.**»

فعالیت جمعی را از سر می‌گیرند. جلسات مخفی، زیر نگاه «خواهران زینب». فعالیت‌های پوششی تحت عنوان کمک به زنان و کودکان بیمار. نفوذ در ارگان‌های دولتی و جمع‌آوری اطلاعات. درست کردن شبکه‌ای از حامیان، سرپل‌ها و دوستان برای تامین امکانات ضروری جهت تداوم مبارزه و تضمین سلامت ارتباطات تشکیلاتی و غیره. ملیحه از این عمل‌کرد پیچیده و نقشه‌مند شگفت‌زده است. زینب به او یادآوری می‌کند که «**دولت هر خیلی پیچیده‌تر و وحشی‌تر شده. در نتیجه ما هم باید تکامل می‌یافتیم و پیچیده‌تر عمل می‌کردیم تا نابود نشویم. باید از خارج کمک می‌گرفتیم. ارتباطات مان و رفقای مان در خارج از جمله زنان مهاجر ایرانی که در همه جای جهان پراکنده‌اند. حتا در ویتنام، موزامبیک و لندن کمک‌های گران‌بهایی به ما کرده‌اند ...**» (ص ۲۵۱)

ملیحه برای اولین‌بار، نه با درد که با غرور به یاد دختر و پسرش می‌افتد. آن‌ها گویا پس از خروج از ایران به جنبش فلسطین پیوستند. ملیحه که روزهای سخت و صعب تهران را از سر نگذرانده و در انارک زیسته بود، احساس می‌کند رفقایش هم خشک و کم احساس شده‌اند. گلی دغدغه‌های سنگین و نفس‌گیر را برایش می‌شمارد: «**چرا باید ادامه دهیم؟ مردم تسلیم شده‌اند، زنها به برده تبدیل شده‌اند. چرا باید مبارزه کنیم؟ برای چه؟ برای مردمی شکست خورده، بی اراده و به انقیاد درآمده؟ آره ملیحه تو این فضا ما دوام آوردیم. ما را سرزنش نکن. اگر می‌دانستی ... اگر دیده بودی ... تعجب می‌کردی چرا هنوز این‌جائیم و هنوز برآئیم که با همان هدفها زنده بمانیم و مصمم. ما را سرزنش نکن. نه نکن!**» (ص ۲۴۶)

نویسنده‌ی «میدان آزادی در محاصره» کیست؟

رمان «محاصره‌ی میدان آزادی» به زبان انگلیسی نوشته شده و نگارنده این سطور نشانه‌ای از ترجمه‌ی فارسی آن نیافته است. متأسفانه رمان و نویسنده‌اش حتا در میان ایرانیان مهاجر و تبعیدی ناشناخته مانده‌اند؛ در حالی که به نظر می‌رسد «محاصره‌ی میدان آزادی» تنها رمان انگلیسی است که بر اساس رویدادهای ۸ مارس ۱۳۵۷ نوشته شده است. به شهادت خانم آن فرتلاف Ann Fairtlough که از ویراستاران این رمان است، نگارش آن (و همچنین رمان قبلی مانی شیرازی، «کوچه جوادى: داستان یک کودک طبقه‌ی کارگر در سال‌های ۱۳۳۰ تهران») برای کسی چون مانی که هیچ آموزش آکادمیکی در زبان انگلیسی نداشت، کاری بس شاق بود.^۲ در این باره خود نویسنده در پیش درآمد رمان نخستش، «کوچه جوادى»^۳ Javady Alley می‌گوید: «**خیلی دلم می‌خواست اولین کتابم را به فارسی می‌نوشتم؛ اما چون قادر به این کار نبودم، مجبور شدم آن‌را به انگلیسی بنگارم. برای کسی که در یک خانواده‌ی ایرانی بزرگ شده، از طبقه‌ی کارگر بوده، آموزش رسمی انگلیسی نداشت و یک‌باره به لندن فرود آمده، نوشتن به انگلیسی دشواری‌های زیادی داشت ...**» («کوچه جوادى»، ۱۹۸۴؛ برگ پنجم)

مانی شیرازی اولین داستان کوتاه فمینیستی‌اش را در دوازده‌سالگی نوشت. این نکته در شرح حال کوتاه او در برگ دوم کتاب «میدان آزادی در

کنند که چرا لباس زن و آزادی فردی او مساله‌ی مهمی نیست. آن سوتر گروهی از زنان، چپ‌ها را به چالش گرفته‌اند: «**اگر امروز با ما نباشید یعنی علیه ما هستید. ... هر وقت زنان به کمک نیاز دارند، سوسیالیست‌ها مشغول سرنگونی کاپیتالیسم هستند و وقتش را ندارند. اگر يك جنبش توده‌ای زنان را نادیده بگیریم، به ما خیانت کرده‌اید.**» (ص ۱۸)

ملیحه در محدوده‌ی «سالن آرایش زیبا» هرگز نمی‌توانست این همه چیز یاد بگیرد! «**امروز چه چیزها که ندیدم. همه چیز دگرگون شده. وقت تغییر سریع افکاره. وقت آموزش سریع و عمل سریع ... انقلاب يك شبه مردم را عوض کرده. نگاه کن به این همه انرژی و سرزندگی. انکار جریان برق در همه جاریه. پیاده روها انباشته از استدلاله، خیابان‌ها پر از شعار و هیاهو و اظهار نظره. شورش زنانه. ...**» ملیحه می‌درخشد. تظاهرات امروز، او را چند سانتی‌متری بلندتر کرده است. «**مردم پر از امیدند. امید تغییر. چقدر ایده دارند. ایده‌های نوین. شب تا صبح رشد می‌کنند. سلول‌های مغزشان با دانش و امکانات بالقوه‌ی تازه می‌تپد. چقدر چالش‌گرند. چه عزمی برای تغییر نظم کهنه دارند. ساختن چیزهای نو، آفریدن، برآوردن آنچه همیشه در رویاهای‌شان بوده. این خیزش، يك رویاست. رویای که به حقیقت پیوسته.**» (ص ۱۹)

اما ... شب، در راه بازگشت به خانه، ماجرای دل‌خراشی جنبه‌ی تلخ انقلاب را به آنان یادآور می‌شود: کوچه‌های تاریک و ناله‌ی دختری که در برابر سه هیکل بزرگ که لباس نظامی به تن و چکمه به پا دارند، مقاومت می‌کند. سلاح‌های‌شان پشتوانه‌ی قدرت اجتماعی‌شان است.

زینب و ملیحه و فاطمه جسم نحیف تجاوز شده و رنجور گلی را به خانه‌اش حمل می‌کنند. از آن پس می‌شوند چهار رفیق. گلی دانشجویست. جدا از خانواده زندگی می‌کند. مستقل است. برادرش از فعالین یک گروه ترسکیست است. اما گلی وجه اشتراک زیادی با او ندارد؛ به ویژه در زمینه‌ی فمینیسم.

با افزایش سرکوب زنان، عزم آن چهار تن نیز جزم‌تر می‌شود. با محافل و گروه‌های زنانه‌ی دیگری که کم و بیش هم‌فکرند پیوند می‌خورند. ملیحه بار سفر را می‌بندد تا برای گروه ماموریتی به انجام رساند. به یزد، به روستای انارک می‌رود تا از پیرزنی که در طب گیاهی خبره است بیاموزد و داروی مرگ‌باری را برای فعالیت‌های گروه به تهران منتقل کند.

بازگشت ملیحه به تهران با شوک عظیمی همراه است. او دیگر شهر و مردم آن را نمی‌شناسد. در حالی که برای مدتی کوتاه از تهران دور بود. در بین راه یزد تا تهران ۵ بار گشتی‌های پاسدار اتوبوسی را که بر آن سوار است، مورد تفتیش قرار می‌دهند. از اتوبوس پیاده می‌شود. نرسیده به چهارراه شوش، چهار جسد آویزان و در نوسان، لرزه بر اندامش می‌اندازد. روی یکی نوشته شده، همجنس‌باز، دیگری فاحشه، آن یکی کورتاژکن و آخری زناکار. جمعیتی به نظاره ایستاده‌اند. از یکی می‌پرسد: چی شده؟ پاسخ می‌شوند: «**اون مادرچنده، همجنس‌باز بود ... می‌گفت يك مرد را دوست داره ... این یکی دکتر زنان بود که کورتاژ می‌کرد. باید می‌دید چه پسرپچه‌های نازنین و قشنگی که فقط شش هفته عمر داشتندو کشته ...**» (ص ۲۲۶)

ملیحه به راهش ادامه می‌دهد. زنان سیاه‌پوش دور هیمه‌ی آتشی ایستاده‌اند و کتاب می‌سوزانند: «زن و سوسیالیسم»، «نقش زنان در انقلاب ایران» ... مجله‌ها زودتر می‌سوزند: «جامعه و هنر»، «زن در هنر ایرانی»، «بزار موسیقی و تاثیرات آن»، «نقاشی مدرن» ...

ملیحه در گوشه‌ای می‌نشیند. این شهر جدیدی است و زندگی جدیدی. در همین خیابان‌ها، همین مردم فریاد می‌زنند: آزادی، برابری و عدالت. الان دیوارها فریاد می‌زنند: «خواهر من، حجاب تو سنگر ماست!» خود را به سرعت به خانه‌ی زینب می‌رساند. در و پنجره‌ی خانه شکسته است و نوشته‌ای بر دیوار می‌گوید: «این‌جا فاحشه‌خانه بود.»

خسونت‌خانگی علیه زنان. در جدال‌های نظری درون فمینیست‌های انگلستان، شخصیتی محوری داشت. یکی از حادترین این مجادلات که به انشعابی عمیق در جنبش زنان این کشور منجر شد، انتشار یک رشته مقاله در حمایت از زنان فلسطین و مخالفت با تجاوز اسرائیل به لبنان بود. در این جدل زنان سیاه‌آسیایی/ضدامپریالیست/ضدصهیونیست در یک طرف قرار گرفتند و برخی زنان فمینیست یهودی در طرف دیگر.

آن فرتلاف می‌گوید: او شجاع، مغرور و اهل جدل بود. افکارش را صاف و صریح طرح می‌کرد. در پی آن نبود که تفکرش را با تعارف‌های انگلیسی تزئین کند. هنگامی که او را شناختم هم‌جنس‌گرا شده بود و به گرایش جنسی‌اش مباحثات می‌کرد. رمان «کوچه‌ی جوادی» را بر اساس تجربه‌های دوران کودکی‌اش نگاشت.

فرتلاف چندتایی از مقاله‌های مانی را در مجله‌ی «اسپیر ریب» برشمرده که می‌تواند مبین سمت و سوی فکری او باشد. «ایران: انقلابی که به زنان خیانت کرد» (۱۳۶۰/۱۹۸۱)؛ «ایران: انقلابی که بر وضعیت همه‌ی زنان جهان مسلمان تاثیر گذاشت» (مارس ۱۹۸۳/اسفند ۱۳۶۱)؛ «رشد اسلام‌گرایی در مصر» (۱۳۶۴/۱۹۸۵)؛ «معرفی فیلم رختشوی زیبای من» (۱۳۶۵/۱۹۸۶)^۷

فمینیسم رادیکال و ژانر داستانی

رمان «میدان آزادی در محاصره» بر پایه‌ی تفکر فمینیستی موج دوم نگاشته شده است. فصول آخر کتاب یادآور رمان سرگذشت ندیمه به قلم مارگارت اتوود رمان‌نویس فمینیست کانادایی است؛^۸ با این تفاوت که رمان سرگذشت ندیمه هشدار است نسبت به احتمال و امکان قدرت‌گیری بنیادگرایی دینی در آمریکا؛ آینده‌نگری و تصویر خیالی جامعه‌ای است که در آن تاریک‌اندیشی دینی و انقیاد دهشتناک زنان به امری پیش پا افتاده تبدیل شده است. اما رمان «میدان آزادی در محاصره»، روایت رخدادی واقعی در قالبی داستانی است. آن چه می‌توانست رخ دهد، رخ داده است و رمان واکنش سیاسی - اجتماعی نویسنده است به آن. مارگارت اتوود رمان «سرگذشت ندیمه» را در ژانر «دستوپیا» Dystopia دسته‌بندی می‌کند و نه «علمی‌تخیلی» Science Fiction؛ زیرا به اعتقاد وی، رمان «علمی‌تخیلی» عناصری دارد که موجود نیستند؛ مانند سفینه‌های فضایی و موجودات غیرزمینی. اما «دستوپیا» گمانه‌زنی تخیلی در مورد پی آمدهای روندهای جاری است. هرچند خیالی است؛ اما امکان تحقق آن کاملاً موجود است. از آن‌جا که رمان «میدان آزادی در محاصره» بر پایه‌ی رخدادهای واقعی بافته شده است؛ می‌توان آن را در ژانر «واقعی‌تخیلی» Realist Fiction دسته‌بندی کرد.^۹

سرچشمه‌های رمان

مانی شیرازی می‌نویسد که خاطرات شفاهی بسیاری از دوستان و بستگانش، همچنین شهادت شماری از زنان ایرانی در تبعید الهام‌بخش، باری‌رسان و حتا چالشی بوده است برای او که داستان یک ویرانی را بازگوید. علاوه بر خاطرات از گزارش مجله‌ها، جزوه‌ها و کتاب‌های گوناگون استفاده کرده است؛ از جمله: «در سایه‌ی اسلام» به ویراستاری آذر طبری و ناهید یگانه؛ «زنان در ایران: جنگ با بنیادگرایی اسلامی»، به ویراستاری فرح آذری؛ «جنبش حق‌خواهی زنان در ایران نوشته‌ی الیز سانازاریان» و «سفر به ایران» نوشته‌ی کیت میل. فیلم «سال صفر» نیز یکی دیگر از سرچشمه‌های الهام او در نگارش «میدان آزادی در محاصره» بوده است.

تردیدی نیست که مانی شیرازی از دانشی که درباره‌ی تاریخ مقاومت و مبارزه‌ی زنان داشته و نیز دانسته‌هایش از جنبش زنان جوامع دیگر بهره گرفته و این همه را در بافت داستانش به گونه‌ای زیبا و بجا به کار بسته است. برای مثال، شخصیت پیرزن روستای انارک که به ملیحه طب گیاهی می‌آموزد، یادآور زنان طبیعی است که در اروپای قرون وسطا به جرم «جادوگری»

محاصره» آمده است. در همان جاست که می‌خوانیم که «ظلم و نثرش به فارسی چاپ شده». کی؟ سر نخ‌ی در دست نیست. اما در همان شرح حال گفته شده که او پیش از آمدنش به انگلستان پنج سالی در ایران آموزگار بوده است.

نکته‌ی دیگری که در شرح حال کوتاه مانی شیرازی در کتاب دومش آمده این است که او در فاصله‌ی سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶ در مجله‌ی فمینیستی انگلیسی «دنده‌ی اضافه» (Spare rib)، مسئول بخش فیلم و داستان بود. «اسپیر ریب» در زمره‌ی مشهورترین مجله‌های موج دوم فمینیسم است که در سال ۱۹۷۲ در لندن شروع به نشر کرد. این ماهنامه که از دل جنب و جوش‌های فرهنگی - سیاسی دهه‌ی شصت انگلستان سر برآورد، نه تنها هنجارهای زن‌ستیزانه در جامعه را به چالش کشید، بلکه ارزش‌های حاکم بر جنبش دهه‌ی شصت مسیحی و به طور کلی ارزش‌های حاکم بر جریان‌های «چپ» را هم زیر سوال برد.^۴ این نشریه در سال ۱۳۸۲/۱۹۹۳ تعطیل شد.

در جستجوی داده‌ها و اطلاعات بیشتر در باره‌ی مانی شیرازی از یک سایت پاکستانی - بریتانیایی به نام «سلام» سر درآوردم. در بخش «دیکشنری بیوگرافی» این سایت که شرح حال برخی از نام داران آسیایی به دست داده شده، از جمله شماری از ملایان ایرانی، درباره‌ی مانی شیرازی نوشته شده که نام اصلی وی «صاحب منصوره صمدی‌زاده» است. گمان می‌کنم واژه‌ی «صاحب» را نگارندگان لغت‌نامه به کار گرفته‌اند؛ به نشانه‌ی احترام و به جای بانو. لغت‌نامه سال تولد مانی شیرازی را ۱۳۲۵/۱۹۴۶ دانسته و گفته که وی در سال ۱۳۷۷/۱۹۹۸ درگذشته است. لغت‌نامه تصریح می‌کند که مانی‌شیرازی یا منصوره صمدی‌زاده فمینیست و ضدامپریالیست بود و رمان‌نویس، عکاس، منتقد فیلم و فعال سیاسی. به این واقعیت نیز اشاره دارد که او با مجله‌ی فمینیستی «اسپیر ریب» هم‌کاری می‌کرد و در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۷۹ (۱۳۷۴/۱۳۵۷) به زبان‌های فارسی و انگلیسی قلم می‌زده و نوشته‌هایش در ایران و بریتانیا، منتشر می‌شده است.^۵ پس از به دست آوردن این اطلاعات، نامه‌ای برای خانم آن فرتلاف نوشتم. ایشان برای من نوشتند که:

مانی در اوایل ماه مه ۱۹۹۸/اردیبهشت ۱۳۷۷ بر اثر حمله‌ی قلبی، ناگهانی چشم بر جهان فروبست. نام شناسنامه‌ای‌اش در آگهی درگذشت وی در روزنامه گاردین یا ایندپندنت، آمده است. مانی در لندن و در محله‌ی Twickenham زندگی می‌کرد. پسری به نام نیاز از او برجای مانده است. با خواهر و برادرش که در ایران زندگی می‌کنند، در تماس بود. قبل از ترک ایران به معلمی اشتغال داشت. در مقاله‌ای در «اسپیر ریب» زیر عنوان «تک و تنها در میان فمینیست‌ها»^۶ نوشته است که: در سال ۱۳۴۹/۱۹۷۰ برای عمل جراحی قلب به انگلستان می‌آید. یک سال بعد بهبود می‌یابد؛ اما به دلیل مخالفت با نظام سیاسی حاکم بر ایران و نیز به دلیل آن که می‌خواست پسرش را بیرون از عقد زناشویی بزرگ کند، در انگلستان ماندگار می‌شود. رمان «کوچه‌ی جوادی» هرچند یک زندگی‌نامه نیست، اما کلیدی است به زندگی او در ایران.

آن فرتلاف در ادامه‌ی نامه‌اش نوشته است: از میزان تحصیلاتش خبری ندارم. اما می‌دانم که مانی چند کلاس «مطالعات زنان» را در «پلی تکنیک» لندن گذرانده بود. در فعالیت‌های سیاسی گوناگونی درگیر بود. در یک گروه زنان ایرانی عضویت داشت و با گرایش‌های مختلف چپ همکاری می‌کرد. آن فرتلاف از جزئیات این همکاری اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. اما تاکید می‌کند که سرانجام فعالیت مانی شکل ژورنالیسم به خود گرفت و به اشتغال او در «اسپیر ریب» منتهی شد. عکاس بود و موضوعات عکاسی‌اش طبیعت و پرتره بود. به عنوان منتقد فیلم نیز در فستیوال‌های مختلف مانند فستیوال کان حضور می‌یافت. سال آخر زندگی در حال نگارش یک رمان/بیوگرافی بود با بن‌مایه‌ی

بیانیه‌ی زنان کارگر، قانون و اقتصاد و تأثیرات آن بر زنان، گزارش از جنبش‌های خارج از بریتانیا و وضعیت زنان در دیگر نقاط جهان، تجارب فمینیستی در تاریخ بریتانیا و جهان، داستان‌های واقعی زنان، تجاوز، خشونت خانگی، فحشاء، دفاع از خود، بررسی کتاب‌های کودکان، معرفی و نقد آثار هنری (تئاتر، موسیقی، فیلم، عکاسی...) و غیره. زنانی چون «جرمن کرر» و «انجلا نیویس» و «جین فوندا» نیز برای «اسپیر ریب» مقاله می‌نوشتند.

۵- «دیکشنری بیوگرافی» در تارنمای سلام
www.salaam.co.uk/knowledge/biography/viewentry.php?id=1476

۶- «تک و تنها در میان فمینیست‌ها»

“Lonely Amongst the Feminists” in Spare Rib July 1983 issue 132
 Y- Iran: The revolution that betrayed women. Issue 111 Oct 1981
 Iran: The revolution that affected all women in the Moslem world. Issue 128 March 1983
 Islamicisation of Egypt: issue 156 July 1985
 Review of My Beautiful Laundrette: 163 Feb 1986

۸- «سرگشته نیمه» به قلم مارگارت اتوود؛ این رمان در ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰، زمان سربرآوردن و رشد جریان‌های نومحافظه‌کار و بنیادگرایی مسیحی در بطن دولت آمریکا، نگاشته شده است.

Handmaid's Tale, Margaret Atwood – 1985
 ۹- در نگاه اول دیده می‌شود که در مواقعی رویدادها از ابعاد واقعی‌شان بزرگتر نشان داده شده‌اند. به طور مثال در صفحه‌ی ۲۴۰ می‌خوانیم که مردم برای ورود به پارک‌ها می‌بایست کارت شناسایی نشان می‌دادند و اسامی‌شان ثبت می‌شد. در این موارد بزرگنمایی رویدادها جای خيال پردازي ادبی را گرفته است.
 ۱۰- فخر الملوک زند (زندخت)
 ۱۱- کتاب‌های دیگر به قلم مانی شیرازی

Javady Alley- 1984

"Eine Frau Hat Keine Rechte": Ein Schicksal Im Iran
 Mijn steeg in Teheran

"تنها صدانست که می‌ماند!"

مجموعه‌ای از مقالات و سخنرانی‌های «آذر درخشان»

نسخه‌ی ایبوک این کتاب روی وبسایت سازمان زنان ۸ مارس قابل دسترسی است.

www.8mars.com

جهت تهیه‌ی نسخه‌ی چاپی کتاب با ایمیل زیر تماس بگیرید.

zan_dem_iran@hotmail.com



اصلاحیه:

در نشریه‌ی ۸ مارس، شماره‌ی ۳۱، مقاله‌ای تحت عنوان «فعالین لابی‌گران و بمب‌گذاران انتحاری: درس‌هایی از جنبش زنان فلسطین» درج شده بود که در صفحه‌ی نخست آن (صفحه ۲۷) عکس از مبارزات زنان در فلسطین به چاپ رسیده است. روز ۳۰ مارس ۲۰۱۴، در تظاهرات دفاع از حق سقط جنین در بروکسل فعالین سازمان زنان ۸ مارس به شکل اتفاقی با عکاس این عکس خانم «آن پاک» (Anne Paq) برخورد کردند که هم از انتشار عکسش در یک نشریه‌ی زنان ایرانی خوشحال شد و هم از این‌که نام عکاس در کنار عکس درج نشده است گله‌مند شد. که ما توضیح دادیم در کپی اینترنتی مورد استفاده. نام عکاس درج نشده بود. با درج این اطلاعیه ضمن تشکر از ایشان بابت ثبت بخشی از مبارزات زنان، این کاستی را اصلاح می‌نماییم.

طعمه‌ی آتش انگیزسیون کلیسای کاتولیک می‌شدند. راوی از زبان ملیحه به کنایه می‌گوید: چه بسا دوره‌ی «ساحره‌سوزان» ما هم فرا رسیده است. شاید مانی شیرازی از این رهگذر خواسته است بگوید که مقاومت زنان ایران در برابر مردسالاری و تاریک‌اندیشی به گذشته‌های دور می‌رسد. در همانجا (ص ۲۳۰) شعری نیز از زندخت شیرازی آورده است که از پیش‌کسوتان جنبش حق‌خواهی زن ایرانی است و از «ولین فمینیست‌های» ایران.^{۱۰} در جایی دیگر، از زانی سخن می‌گوید که دیگر با مردان زندگی نمی‌کنند: «سعی مویو کردیم. خودت میدونی که بعضی‌ها مون هنوز با اونها [مردان] زندگی می‌کنن. سعی کردیم که به ما ببیوندند و از کارهامون حمایت کنند... اما خیلی زود معلوم شد که ما باید به آن‌ها ببیوندیم و اونها هستند که باید ابتکار عمل را در دست داشته باشند و برنامه‌ی کار زنان را بنویسند...» (ص ۲۵۲) در این جا نویسنده‌ی ما به وضوح متأثر از تجربه‌های شخصی خود در جنبش فمینیستی بریتانیاست و هم‌چنین جنبش همجنس‌گرایان و زانی که به دلایل اجتماعی و به‌عنوان مقاومت در مقابل مردسالاری، همجنس‌گرا شده‌اند.

انتشار رمان «میدان آزادی در محاصره» در سال ۱۹۹۱، حکایت از آن دارد که مانی در سال‌های آخر دهه‌ی هشتاد مسیحی یعنی سال‌های ۱۳۶۰ خورشیدی درگیر نگارش این رمان بوده است. به عبارتی دیگر او در دهه‌ی خونین ۱۳۶۰ که هزارها هزار زن و مرد انقلابی و کمونیست و دگراندیش به زندان افتادند یا کشته شدند و یا مجبور به گریز از کشور خود شدند و اوج آن کشتار بزرگ زندانیان سیاسی ایران در سال ۶۷ و با فتوای خمینی بود، «محاصره میدان آزادی» را می‌نوشت. بر بستر آن رخدادها، چه هشیارانه به یک فرمان دیگر خمینی، فلاش‌بک زده است. فرمانی که سرفصل حاکمیت بنیادگرایان اسلامی بوده است: فرمان جنگ علیه زنان در اسفند ۱۳۵۷.^{۱۱}

پانویس‌ها

۱- برف زاغ یا برف کلاغ: هنگامی که در اینترنت مشغول جستجو درباره‌ی این کتاب بودم به بحث جالبی در مورد برف کلاغ برخوردم. بحث با سوال یک انگلیسی زبان راه افتاده است که می‌پرسد: آیا چنین اصطلاحی در زبان فارسی موجود است؟ و خود راهنمایی کرده بود که: فقط در دو جا به این اصطلاح برخورده است: یکی در کتاب مانی شیرازی و دیگری در کتاب «سفر به ایران» به قلم کیت میل. کیت میل می‌نویسد: «... برف در این موقع سال نابهنگام است؛ زیرا هفتم مارس است. باید آخرین برف سال باشد ... در این جا به آن برف زاغ می‌گویند.»

۲- نام‌گذاری «آن فرتلاف» و مریم جزایری در مورد مانی شیرازی. ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۲

a.fairtlough@talktalk.net

۳- Javady Alley /Manny Shirazi, 1984/The Women's Press Ltd

۴- مجله‌ی ماهانه‌ی «اسپیر ریب» Spare Rib در زمره‌ی مجلات موج دوم فمینیسم است که خدمت مهمی به شناساندن فمینیسم در بریتانیا کرد و به نوبه‌ی خود تلاش نمود تا ستم بر زن را تئوریزه کند. این نشریه از سال ۱۹۷۲ تا سال ۱۹۹۳ منتشر شد. در واقع از درون مطبوعات زیرزمینی جنبش دهه‌ی ۱۹۶۰ در بریتانیا سربرآورد. زانی که آن را بنیان گذاشتند با نشریه‌های زیرزمینی چون Time Out و Oz همکاری داشتند. «اسپیر ریب» پیش از هر چیز اعتراضی علیه مجله‌های زنانه‌ی آن زمان بود و ارزش‌هایی که ترویج می‌کردند. اما نسبت به مطبوعات زیرزمینی دهه‌ی شصت نیز معترض بود. هیزل ک. بل Hazel K. Bell درباره‌ی زانی که از مطبوعات زیرزمینی برخاستند و «اسپیر ریب» را به راه انداختند می‌نویسد: آنان سربلند کردند و دیدند «همیشه در حال چای درست کردن هستند!»

www.aidanbell.com/pdfs/sparerib.pdf

مجله‌ی «اسپیر ریب» اولین مجله‌ای بود که یکی دو «صفحه‌ی مردان» داشت – کنایه‌ای به دیگر مطبوعات آترناتیو آن دوران که حداکثر یکی دو «صفحه‌ی زنان» داشتند. به گفته‌ی Marsha Rowe یکی از دو ویراستار آن مجله در سال ۱۹۷۲ جهان هنوز آماده‌ی پذیرش واژه‌ی «فمینیسم» نبود و «... مردم از فمینیسم خیلی وحشت داشتند. ما خودمان هم وحشت داشتیم. اسپیر ریب جلوی صحنه بود و همیشه مورد حمله‌ی مطبوعات رسمی ... ساندی تلیمز با من مصاحبه کرد و من گفتم که جنبش زنان با دیگر جنبش‌های راه‌پیکش مرتبط است. دو روز بعد نامه‌ای حیرت‌انگیز به دستم رسید [از وزارت داخلی بریتانیا] که نوشته بود بهتر است کشور را ترک کنم...»

www.thefword.org.uk/features/2008/01/marsha_rowe

«اسپیر ریب» تیراژی برابر با ۲۲۰۰۰ نسخه داشت. توسط یک تیم کلکتیو شش نفره اداره می‌شد و در مورد موضوعات زیر می‌نوشت: گرایش‌های جنسی، بیماری‌های زنانه، سقط‌جنین، همجنس‌گرایی، ارضای جنسی، اعتصاب، اتحادیه،



فمینیسم موقعیتی = نان را به نرخ روز خوردن

نقد بر نظریه پرداز رها رنوشیح احمد فراسانر

نثر بیگ

ارگان ویژه‌ی سرکوب زنان (به‌عنوان تنها دولت در جهان که این همه نهاد ویژه‌ی سرکوب زنان ساخته است) با چنگ و دندان از نظام و ایدئولوژی‌اش دفاع می‌کرد. تقابل این دو نیرو، که مطلقاً آشتی‌پذیر نیستند، با تمامی افت و خیزها، اما پایدارترین و مستمترترین جنب و جوش‌های درون این جامعه طی سی و اندی سال حاکمیت جمهوری اسلامی بوده است. این پایداری و استمرار ربط مستقیم و بلاواسطه دارد با شدت و حدت ستم بر زن به عنوان یک تضاد اجتماعی بزرگ و عمیق این جامعه.

اما پس از سرکوب سال‌های اولیه جمهوری اسلامی، و شکل‌گیری گروه‌بندی‌های مختلف درون جنبش زنان، جریان فکری و عملی دیگری به میدان آمد که بیشترین نقش سیاسی‌اش، ایفای نقش واسط میان دو نیروی پیش گفته بود. جریان فکری و عملی راست و سازشکاری که در شرایط سرکوب و قلع و قمع و حشایانه‌ی نیروهای کمونیست و انقلابی، عرصه را برای جولان دادن مهیا دید. این جریان خود را متولی جنبش زنان می‌دانست، آشتی و سازش طبقاتی را تبلیغ می‌کرد، میان منافع اساسی زنان و جناح‌هایی از دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی پل می‌زد، به ایدئولوژی ضدزن اسلامی امتیاز می‌داد، توهم ایجاد می‌کرد، انقلاب را «وتویی» می‌خواند و در برابر تفکری که به درستی گام اول مبارزه برای رهایی زن را سرنگونی این نظام می‌دانست، علیه انقلاب را تبلیغ می‌کرد و... تمام تاریخ سیاسی این جریان راست، تاریخ لابی‌گری با جناح‌هایی از ارتجاع و در مقطعی حساس تلاش برای تبدیل کردن زنان به سیاهی لشکر جناح‌های ارتجاع و امثالهم بوده است. هرچند جمهوری اسلامی به اینان نیز رحم نکرد و مورد حمله‌اشان قرار داد، و این خود نشان از عمق ماهیت زن‌ستیز حکومت اسلامی دارد، اما این امر هیچ حقیقتی برای این خط و تفکر به همراه نمی‌آورد.

کتابی به چاپ رسیده است با عنوان «بهار جنبش زنان، روایتی از اشک‌ها و لبخندها» به قلم نوشین احمدی خراسانی. سیاست و خط محوری این کتاب تبلیغ و موعظه‌ی سازش طبقاتی، سیاسی و ایدئولوژیک با جمهوری اسلامی است. کتاب پر است از نمونه‌ها و به اصطلاح تاکتیک‌های «درخشان» کسانی که منفعت طبقاتی‌شان در این است که در چارچوب همین نظام، تعدیل و رفرمی ایجاد کنند و ساختار کلی نظام را دست نخورده بگذارند. این کتاب بر تضادهای واقعی و بنیادینی که منشاء رویارویی زنان جامعه با دولت اسلامی طی سی و اندی سال بوده، سرپوش می‌گذارد. در جای جای کتاب نویسنده، نوک قلمش را متوجه نیروی زنان چپ می‌کند، موجودیت آنان را طوری انکار می‌کند که گویا می‌خواهد حتی خاطره‌ای از آنان نیز برجای نماند و آنان را به این خاطر که مسیر رهایی زنان را نه در چارچوب این نظام و «امکانات چانه زنانه‌ی موجود»، بلکه به عنوان گام نخست در سرنگونی نظام سرمایه‌دار، پدرسالار و دین‌سالار جمهوری اسلامی می‌بینند، نقد می‌کند. تاریخ جنبش زنان براساس روایت این کتاب، با رشد و تکامل نویسنده و شروع فعالیت‌های ایشان و هم‌فکرانش آغاز می‌شود!

نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان و ایران، نظامی طبقاتی، زشت، ناهنجار و غیرمنطقی است. بخش اعظم تولیدکنندگان ثروت در این جهان زنان‌اند، اما کمترین سهم از درآمدهای تولید شده توسط کار و زحمت خود را در اختیار دارند. خشونت سازمان یافته علیه زنان، صنعت پورنوگرافی و تحقیر و تکه‌تکه کردن بدن زن، به صورت اسلامی و غیراسلامی‌اش تبدیل به یکی از سودآورترین صنایع برای نظام سرمایه‌داری شده است. نظام پدرسالار سرمایه‌داری هم در عرصه‌ی اقتصادی و هم در عرصه‌ی اجتماعی ابتدایی‌ترین حقوق مدنی و انسانی زنان را سرکوب می‌کند. ستم بر زن، یعنی ستم بر نیمی از بشر، در تاروپود این نظام بافته شده و جزئی از سوخت و ساز سرمایه و انباشت سودآور آن است. حل مسأله‌ی زن به طور واقعی و قطعی فقط یک راه و چاره دارد و آن مبارزه و تلاش برای از میان بردن کلیه‌ی مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... است که شالوده‌های نظام سرمایه‌داری بر آن استوار است. هر راه دیگری، حتا راه و روش‌هایی که ممکن است منجر به رفرم‌هایی در موقعیت زنان شود، قادر نخواهند بود که این ستم تاریخی را از بین ببرند.

آغازگه تاریخ تیره‌ی نظام جمهوری اسلامی، حمله به زنان و اتخاذ قوانین ضدزن بوده است. همین که جمهوری اسلامی، «اسلامی» بودن را یدک کشید، نشان از آن داشت که چه خوابی برای زنان دیده و چه برنامه‌ای برای ما دارد. ایدئولوژی دینی این نظام به آن یک ویژگی استثنائی در میان سایر حکومت‌های مبتنی بر ستم و استثمار بخشیده است. اسلامی بودن این جمهوری مجوزی بود برای رسمیت بخشیدن، قانونی کردن، موجه جلوه دادن شنیع‌ترین شکل‌های ستم و تحقیر علیه زنان. هر تاریخ نگار جدی و راستگو (مهم نیست که چپ باشد یا نباشد، کافی است صادق باشد)، که تحولات سیاسی اجتماعی ایران را از زمان سر کار آمدن جمهوری اسلامی تا به کنون دنبال کرده باشد می‌داند که پس از اعلام احکام دینی ضدزن توسط خمینی، چه پاسخی از طرف قشرهای مختلف زنان (کارگر، پرستار، معلم، دانشجو و روشنفکر و...) به این حکومت زن‌ستیز داده شده است. هر تاریخ‌نگار صادقی می‌داند که از همان ابتدای روی کار آمدن نظام سرمایه‌دار-پدرسالار جمهوری اسلامی، دو نیرو، شفاف در برابر هم صف‌آرایی کردند. در یک طرف زنان از قشرهای مختلف جامعه قرار داشتند که تضاد آشتی‌ناپذیر خود با نظام اسلامی را بطور غریزی و یا آگاهانه در می‌یافتند و عکس‌العمل نشان می‌دادند و در یک طرف پدرسالاران و سرمایه‌داران نظام جمهوری اسلامی و طرفداران آن زنان عملکرد ضدزن این رژیم را با پوست و گوشت و در زندگی روزمره حس می‌کردند. قانون حجاب اجباری و دیگر قوانین عقب‌مانده‌ی اسلامی که آنان را تبدیل به برده می‌کرد و حقارت‌های غیرانسانی نهفته در این ایدئولوژی و سیاست‌های این رژیم را می‌فهمیدند و واکنش نشان می‌دادند. جمهوری اسلامی در طرف دیگر، با همه‌ی قوا، با ایجاد ده‌ها نهاد و

«بد» می‌شود که هدفش مبارزه با سرمایه‌ی جهانی و آرمانش جامعه‌ای سوسیالیستی باشد.

اولین بارقه‌های «نظریه‌پردازی» در خانم خراسانی به قبل از سال ۷۶ و قبل از برنده شدن «اصلاح طلب» در مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری پدیدار شد. وی در آن زمان، در واقع دقیقاً به خاطر «موقعیت»، حرکت اجتماعی زنان را تلاشی کاملاً فرهنگی، مسالمت‌آمیز و دموکراتیک می‌دانست.^۱ چرا که هنوز آن جناح از رژیم که ایشان طرفدارش بود قدرت را بدست نگرفته بود که حرکت اجتماعی زنان تبدیل به یک امر «قانونی» شود، یعنی وارد عرصه‌ی مبارزه‌ی قدرت‌های سیاسی و اجتماعی بشود. ایشان بعد از پیروز شدن خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری به ناگهان با چرخشی چند صد درجه اعلام می‌کند که «انتخابات دوم خرداد و فضای ایجاد شده تجربه‌ی درخشانی بود در اثبات نحوه‌ی ستاندن «حق» به طروق قانونی!» و در آن «موقعیت» خاص (البته در راستای روایت کلان اصلاح‌طلبان حکومتی + نتولیبیرالیسم غرب) به این «نظریه»^۲ جدید رسید که زنان برای گرفتن حق خود باید به اعتراضات قانونی روی بیاورند و کوشش «کاملاً فرهنگی» آنان اساساً به بونه‌ی فراموشی سپرده شد. اما از آنجا که هیچ‌یک از جناح‌های حاکم در رقابت‌ها و دعوای خود نمی‌خواهند کار به خشونت و حضور نیروهای رادیکال و «برانداز» منجر شود و دعوایشان «خدای ناکرده» به سرنگونی نظام «بیانجامد» بنابراین هرگونه اعتراض جدی و یا مقابله در مقابل خشونت نیروهای پاسدار رژیم به «خشونت» تعبیر می‌شود. خانم خراسانی برای تئوریزه کردن این «موقعیت» جدید و خاص اعلام می‌کند: «اندیشه‌ی زنانه، اندیشه‌ی انتقادی است و نه تفکری برانداز. عمق بینش حرکت اجتماعی زنان که با تحول تدریجی همگام است، توانایی و پتانسیل بسیار زیادی برای حرکت‌های اصلاح‌گرایانه دارد ... زیرا زنان لمس کرده‌اند که تحولات کلان سیاسی، در نهایت تغییری اساسی در زندگی آنان ایجاد نمی‌کند و مانند گذشته سرشان کلاه می‌رود... حرکت و اندیشه‌ی زنانه - که تفکری اصلاح‌گراست - نیازمند عمل و مبارزه‌ی آرام، صریح و قانونی است. استفاده حداکثر از امکانات و قوانین موجود یک هنر است.»^۳ و بدین وسیله خانم خراسانی سعی دارد خیال «برادران اصلاح‌طلب» را راحت کند که قرار نیست زنان چیزی فراتر از آنچه که در قانون برایشان تعیین شده بخواهند و یا احیاناً دست به مبارزاتی جدی برای تغییر قوانین بزنند. به نظر او استفاده از امکانات موجود خود یک هنر است، به عبارتی او اعتقاد دارد آنچه که رژیم جمهوری اسلامی برای زنان مکتوب کرده کافی است فقط باید بتوان از آن‌ها خوب بهره‌برداری کرد. همان شعاری که بورژوازی بوروکرات - لیبرال و اصلاح‌طلبان حکومتی می‌دادند: اجرای قانون. و درست در همین لحظه‌ی تاریخی، زمانی که هر کدام از آقایان اصلاح‌طلب دلشان غنج می‌رفت که کاش جای کرزای بودند و هر یک امید داشتند که کرزای آینده‌ی ایران باشند، فمینیسم «موقعیتی» خانم خراسانی هم گلی جدید می‌دهد: «بومی کردن تجربیات جهانی». همین زمان است که نظریه‌پردازان بورژوازی بوروکرات - لیبرال + اصلاح‌طلبان حکومتی خواستار رنسانس دینی می‌شوند، خواستار قرائت‌های جدیدی از اسلام می‌شوند تا بتوانند سرسپردگی خود را به سرمایه نشان دهند و «تجربیات آنان را بومی کنند». خانم خراسانی هم درست در همین لحظه‌ی تاریخ و در این «موقعیت» جدید، هم سرسپردگی خود را به «برادران اصلاح طلب» نشان می‌دهد و هم به عوامل سرمایه‌ی جهانی و هم تکلیف زنان را روشن می‌کند: «از این روست که اصلاح‌گرایان با روشی مسئولانه و با در نظر گرفتن سطح آگاهی، موازین اخلاقی و مختصات عاطفی، روحی زنان کشور، سعی در بومی کردن تجربیات جهانی زنان دارند...»^۴ و از این بومی کردن تجربیات جهانی زنان «فمینیسم اسلامی» سر برآورد، که هدفش تغییر و تلطیف و عادلانه کردن قوانین در دفاع از هویت و حریت زن ایرانی بود،^۵ البته با حمایت و موافقت اصلاح‌طلبان (ایضا حکومتی). هدف صرفاً تلطیف قوانین است و نه نفی آن‌ها. به نظر خانم خراسانی زنان با نفی چارچوب قانون اساسی زبان مشترک بین خود و دولت و جامعه را از دست می‌دهند و این زبان مشترک، به ویژه بین خانم خراسانی و دولت وقت حتماً بسیار مهم است!

این کتاب بیش از این که ادعایمانه علیه نظام زن‌ستیز جمهوری اسلامی باشد، یک بیوگرافی خودشیفته است با خط و تفکری راست، آشتی‌جو با حکومتی که سرآمد همه مرتجعین در زن‌ستیزی است و ضد کمونیسم. اما این کتاب مشکلات دیگری هم دارد. این کتاب غیرمسئولانه تهیه شده است. هر زورنالیست کمی حرف‌های هم این را می‌داند که پیش از انتشار اثرش باید مواردی را چک و بررسی کند. مثلاً وقتی می‌خواهد اسامی و موقعیت‌هایی را انتشار علنی دهد، حداقل آنست که از افراد مورد نظر برای این کارش اجازه بگیرد. این مسأله‌ی بدیهی در این کتاب مراعات نشده است. کتاب‌گزینشی نوشته شده است و حق مطلب را حتی در خصوص همان جریان‌های فکری و سیاسی در جنبش زنان که نویسنده متعلق به آنست به جا نیاورده است. وقایع و سیر امور به گونه‌ای نوشته شده که «محوریت» نویسنده در آن نمایش داده شود و هر جا چنین نبوده، کلاً حذف شده است. نویسنده‌ی این کتاب حتا در جایگاه یک تاریخ‌نویس بورژوازی راستگو هم قرار نمی‌گیرد.

سیاست و تفکری که نویسنده‌ی این کتاب جلو گذاشته، مسأله‌ای شخصی نیست. بلکه سیاست و خط طبقاتی معینی است که در جنبش‌های گوناگون حضور دارد و تولید و بازتولید می‌شود. امروز جامعه‌ی ما در آستانه تحولات جدیدی قرار دارد، نتولیبیرالیسم امپریالیستی قرار است اقتصاد جامعه را بیش از پیش در چنگال‌های خود بفشارد که نتیجه‌ای بجز تشدید استثمار و ستم طبقاتی و جنسیتی نخواهد داشت. این وضعیت دیر یا زود واکنش مردم را به هر صورتی بر خواهد انگیزد. نیروهای طبقاتی مختلف با خطوط و برنامه‌های شان فعال خواهند شد و راست‌ها و سازشکاران از نو تلاش خواهند کرد تا راه‌های شکست خورده و ناکجا آبادی خود را به‌عنوان «راه حل» جلوی مردم بگذارند. جدال میان انقلاب و سازش به هر صورتی ادامه خواهد داشت. بر بستر چنین وضعیتی است که نقد نظرات سازشکارانه در جنبش زنان را در اختیار می‌گذاریم: خانم خراسانی به عنوان «نظریه‌پرداز» فمینیسم «موقعیتی» و در انطباق با نظریه‌اش یعنی «موقعیتی» بودن در طی دو دهه «نظریه‌پردازی» همواره به مناسبت موقعیت رنگ عوض کرده و شعار مناسب با «موقعیت» داده است. اما این «موقعیت» در نهایت و همواره سرسپردگی وی به «برادران اصلاح‌طلب»، خط اصلاح‌طلبی حکومتی و دوم خردادی از یک طرف و چاپلوسی و مجیز گفتن از سرمایه‌داری و نمایندگانش از طرف دیگر بوده است. البته این خط اختصاصی خانم خراسانی نیست. اصلاح‌طلبان حکومتی همواره چشم امیدشان به سرمایه‌داری جهانی و آمال و آرزویشان پیاده کردن برنامه‌های سرمایه‌ی جهانی، بازار آزاد، ایجاد روابط با کشورهای سرمایه‌داری، پیوستن به بانک تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول و خلاصه مستفیض شدن از تمامی «مزایای» نتولیبیرالیسم و بازار آزاد بوده و هست؛ و اگر دعوایی هست، دعوا بین جناح‌های سرمایه است، بین جناحی که تمام امکانات اقتصادی، نظامی، رسانه‌ای و غیره را در دست دارد و آنی که از این امکانات بهره کمتری دارد و سهم بیشتری می‌خواهد. اما چون با هزاران بند مرئی و نامرئی به آن یکی جناح و از طرفی دیگر هستی‌اش به این نظام وابسته است، فقط تا جایی می‌خواهد پیش برود که منافع جناحی‌اش تامین شود، گرچه برای پیروز شدن بر رقیب شعارهای طبقات و گروه‌های مردم جان به لب رسیده را هم نشخوار می‌کند. شاید هنوز باشند کسانی که از روی ناآگاهی فریب این جناح از سرمایه‌داران اسلامی را بخورند اما حمایت کسانی همچون خانم خراسانی و دوستانشان از اصلاح‌طلبان حکومتی با کمال آگاهی و صرفاً براساس منافع است.

خانم خراسانی به تاسی از «اصلاح طلبان» در مسیر طولانی «نظریه‌پردازی‌اش» تا به امروز همان پشتک و واروهای را زده است که این «برادران» به تناسب «موقعیت» زده‌اند و به رغم ادعایش که مخالف روایت کلان است، روایت کلاتش اظهرالمن الشمس است. روایت کلان وی نیز همانا پیوستن به دامن سرمایه‌داری جهانی و نتولیبیرالیسم است. روایت کلان زمانی

رسید که قانون اساسی برای زنان کافی نیست، شعارش حالا شده بود: رفراوند برای قانون اساسی. وی مثل «برادران اصلاح‌طلبش» همواره سعی کرده است از فراموشکاری مردم سوء استفاده کند. از فراموشکاری آن عده از مردمی که در سال ۷۶ جنایت این «برادران» را فراموش کردند و امیدهایشان را به آنان گره زدند. خانم خراسانی هم امیدوار بود که زنان یادشان برود که وی تا دیروز آنان را به استفاده‌ی درست از قانون اساسی تشویق می‌کرد و معتقد بود که قانون اساسی اگر کمی تلطیف شود و کمی تغییر کند و اسلام اگر به گونه‌ای دیگر قرائت شود منافع زنان را تامین می‌کند. او برای تحت تاثیر قرار دادن زنان «فراخوان ملی برگزاری رفراوندوم» را به «رفراوندوم برای تغییر قوانین ضدزن» تغییر داد.^۹ بعد هم استدلال کرد که تغییر قانون اساسی راه را برای تغییر قوانین ضد زن باز می‌کند.^{۱۰} قوانینی که تا دیروز فقط با کمی تغییر و تلطیف می‌توانستند منافع زنان را تامین کنند حالا قوانین ضدزن نامیده می‌شدند. در این «موقعیت» جدید فمینیسمش چنان چهار نعل می‌رود که خدا را بنده نیست: «اگر هم به نظر عده‌ای قوانین «خوبی» هم وجود دارد که اجرا نمی‌شود به این دلیل است که خود همان قانون «خوب» هم اشکال دارد.»^{۱۱} باری خانم خراسانی به رغم مخالفتش با «خشونت» حساسی خشن می‌شود! تا حدی که خواستار تغییر از پایین می‌شود، آن هم کسی که زمانی مدافع سرسخت اعتراض در چارچوب قانون، نامه نوشتن به سران و دخیل بستن به امامزده‌های نواندیش دینی بود، آن روز «موقعیت» ایجاد می‌کرد که بگوید: «برخی اصولا هرگونه بحث در مورد تغییر قوانین را تغییر از بالا می‌دانند»^{۱۲} یعنی اینکه ایشان دیگر جزو آن برخی نیستند و تصمیم گرفته‌اند در آن لحظه‌ی تاریخی زنان را دعوت به تغییر از پایین بکنند، البته تا لحظه‌ی تاریخی بعد چه اقتضا کند! در این لحظه نه تنها زنان می‌بایست خواستار تغییرات از پایین باشند بلکه دیگر شراکت آنان برای تغییر کلان اجتماعی اشکالی نداشت، بلکه نحوه‌ی این شرکت مهم بود. می‌گوید: «اساسا بحث بر سر آن نیست که فعالیت زنان سیاسی باشد یا نباشد؛ یا از فلان تغییر کلان اجتماعی خود را کنار بکشند یا نه؛ بلکه بحث بر سر آن است که آنان چگونه وارد این تغییر و تحولات کلان اجتماعی شوند تا بتوانند خواسته‌های مستقل خود را پیش ببرند.»^{۱۳} البته «تغییری» که او می‌خواهد صرفا در جهت طولانی‌تر کردن عمر رژیم و مستحکم کردن آن و کارآمدتر کردن آن در جهت منافع سرمایه‌داری و نئولیبرالیسم است. او سال‌های متمادی مخالفت خود را با تغییر و تحولات اساسی و بنیادی در رابطه با رفع ستم از زنان و رفع هرگونه ستم و استثمار در جامعه که اولین گامش سرنگونی جمهوری اسلامی است ابراز کرده است. او بارها و بارها مخالفت و ضدیت خود را با «گفتمان ضدامپریالیستی» اعلام کرده است و با این ادعا که تمامی جنبش‌های رهایی‌بخش در قرن اخیر به شکست منجر شده‌اند، تز جدید استفاده از امکانات و فرصت‌های کشورهای غربی را می‌دهد و طوری درباره‌ی این کشورها حرف می‌زند گویا که ناجیان ملت‌ها هستند. بنابراین او راه حل و راه «تغییر» را «همه‌پرسی برای قانون اساسی ضدزن با نظارت سازمان‌های بین‌المللی» توسط «نیروی عظیم مهاجرت... و با حمایت جنبش‌های رادیکال جهانی»، «و از طریق بسیج افکار بین‌المللی...»^{۱۴} می‌داند. او بعدها این مواضع را شفاف‌تر و «آرامش» را مشخص‌تر کرد. آرزوی او حمایت غرب از اصلاح‌طلبان اسلامی و استقرار حکومتی طرفدار سرمایه‌داری توسط جناح اصلاح‌طلب حکومتی بوده است. او این امر را در جنبش سبز به صراحت نشان داد. با این شعار که فعلا باید خواسته‌های کلان‌تر جامعه را در نظر گرفت عملا از متولی‌گری جنبش زنان دست کشید و تلاش کرد هویت مستقل جنبش زنان و منافع پایه‌ای آنان را فدای مردسالاری جناحی از جمهوری اسلامی بکند. در زمانی که حضور زنان در صحنه‌ی سیاسی جامعه، به مبارزات مردم تحرک و شور و هیجان می‌بخشید وی تمامی هم و غمش این بود که مبادا زنان با خواسته‌های مستقل خود وارد مبارزه شوند. او علنا و عملا زنان را به واگذاری مطالباتشان دعوت می‌کرد: «یکی از ریشه‌های مهم ابهام و سردرگمی برخی فعالان... شاید ناشی از مقایسه جنبش مدنی کنونی با انقلاب ۵۷ باشد... این

وی با استناد به قانون اساسی خواستار ایجاد تشکل‌های مستقل زنان است، اما «استقلال» او در واقع از منافع زنان و مطالبات آنان است، چرا که روایت کلان او همان روایت خاتمی و دولت‌ش از «دموکراسی و عدالت» است. دقیقا همان تلقی و تعبیری را از «دموکراسی» دارد که خاتمی در «گفتگوی تمدن‌هایش» مصداق «دموکراسی» می‌داند: «بعد از خرداد ۱۳۷۶ ما شاهد اتفاقاتی در ایران بودیم... توانستیم جامعه مدنی را به سخن مسلط جامعه تبدیل کنیم... تسامح و مدارا چشمه حیاتی است که ما بدان احتیاج داریم... باید تفکر خود را با شیوه‌های نوین همراه کنیم. شیوه‌هایی که از روش‌های سنتی خشونت‌آمیز بدور باشد. در عمل از روش‌های دمکراتیک و فارغ از خشونت دفاع کنیم.»^{۱۵} و او به رغم تمامی خشونت‌هایی که در آن سال، سال ۱۳۷۷، بر دگراندیشان و نیروهای رادیکال در جامعه رفت «از روند رو به صعود دمکراسی خواهی در جامعه» سخن می‌گوید، گویا آن‌ها هیچ‌کدام خشونت نبودند. حتما از دید خانم خراسانی نبودند، چرا که آن زمان لازم بود نیروهایی که به امید وعده‌های توخالی آقای خاتمی پشت سرش راه افتاده بودند و پس از پی‌بردن به فریبکاری وی مطالبات خود را پی‌گیری می‌کردند، تسویه شوند. در واقع به نظر خانم خراسانی همین نیروها بودند که مصداق خشونت بودند و نه آنانی که مردم آزاده و شریف جامعه را آن روزها در خفا و یا علنا سلاخی می‌کردند و سال‌ها قبل در حاکمیت چندین ساله‌اشان یک نسل از جوانان انقلابی این مرز و بوم را چه بسا فقط به خاطر پخش اعلامیه و یا ترویج افکارشان به جوخه‌های اعدام سپرده بودند و حال خانم خراسانی از آنان درس «عدم خشونت» می‌گرفت!

سال‌های حضور جناح اصلاح‌طلب در حاکمیت محور فمینیسم موقعیتی خانم خراسانی، اعتراضات قانونی در جهت تغییر و اصلاح قوانین بود و این حرکات شامل نوشتن نامه‌های سرگشاده و جمعی و ایجاد انجمن‌های صنفی و تشکل‌های اجتماعی بود.^{۱۶} اما تغییراتی که او خواستارش بود را باید «نواندیشان دینی» تئوریزه می‌کردند: «نواندیشان دینی در حوزه‌ی فقهی و اسلامی، در تلاش برای نقد قرائت قیام‌گرا از دین و استقرار قرائتی انسانی‌تر و حق مدار هستند.»^{۱۷} باری آن زمان «موقعیت» این‌گونه اقتضا می‌کرد!

پراگماتیست خواندن خانم خراسانی به حق ستم به پراگماتیست‌هاست. «پراگماتیست‌ها می‌گویند: حقیقت آن چیزی است که سودمند است. تنها معیار برای تشخیص حقیقت، مفید بودن فوری آن است. برای پراگماتیست‌ها، حقایق بنیادین و اثبات شده‌ی جامعه بشریت صرفا حرف‌هایی ببرد نخورند و آرمان‌هایی که قدرت خود را از این حقایق بنیادین می‌گیرند، نه واقعی بلکه حداکثر آرزوهای زیبا ولی دست نیافتنی‌اند.»^{۱۸} درست است که خانم خراسانی هم همان کاری را انجام می‌دهد که «سودمند» است! سودمند است اما در درجه اول به سود خود ایشان و همپالگی‌هایشان در جناح اصلاح‌طلب حاکمیت. سودمندی این «حقیقت» اگر متوجه بخشی از زنان شود فقط ثانوی و تابعی از آن سود و منفعت اصلی است. از طرف دیگر خانم خراسانی به رغم تمامی بوق و کرناهایش در مورد خطا بودن روایت‌های کلان و آرمان‌گرایی، کعبه آمال و آرزویش پیاده کردن الگویی همچون جوامع سرمایه‌داری غربی است البته با همکاری و همراهی برادران اصلاح‌طلب و اگر لازم باشد منافع و حقوق زنان را که از بنیاد با هرگونه مذهبی و به ویژه اسلام در تضاد است وجه‌المصالحه قرار خواهد داد. او حتی آرمان‌هایی را که پراگماتیست‌ها، گرچه دست نیافتنی، اما زیبا می‌دانستند، در نهایت زشتی و کراهت می‌داند. او در تمامی مکتوباتش در سال‌ها قلم‌فرسایی‌اش مارکسیست‌ها و آرمان‌های آنان را به سخره گرفته، آن‌ها را به خشونت و منحرف کردن مبارزات مردم متهم کرده و به خودمحموری، تنزه طلبی و انواع و اقسام صفات مزین کرده است. او بیش از آن که یک پراگماتیست باشد کسی است که همواره نان را به نرخ روز خورده است!

فمینیسم «موقعیتی» خانم خراسانی زمانی عیان‌تر شد که پروژه‌ی دوم خرداد با شکست مواجه شد و دولت اصلاح‌طلب نتوانست و در اصل نخواست به شعارهایی که داده بود عمل کند. حال خانم خراسانی به تبع برخی از همین اصلاح‌طلبان شکست خورده دیگر شعار اجرای قانون نمی‌داد و به این نتیجه

جناح مرتجع‌تر حاکم برای بدست آوردن خرده ریزه‌هایی است که نه به درد زنان می‌خورد و نه سرمایه‌ی جهانی به حفاظت و دفاع از آنان پای‌بند است. نیرویی که سال‌های سال برای تأمین و پی‌گیری منافعش از مرتجع‌ترین نیروها در منطقه حمایت کرد (طالبان، القاعده و...)، نه دل‌نگران دمکراسی و حقوق بشر است و نه دلش برای زنان ایران می‌سوزد.

مسئله منظور رد هرگونه انعطاف در مناسبات و روابط خارجی میان دولت‌ها نیست. اما بحث خانم خراسانی به‌مثابه‌ی یک راهکار «جدید» و در مقابل با «گفتمان ضدیت با امپریالیسم» طرح می‌شود. یعنی در واقع سرمایه‌داری جهانی به مثابه یک دشمن حذف می‌شود و تبدیل به یکی از آن «پدرخوانده»‌هایی می‌شود که خانم خراسانی به خود روا می‌دارد اما دیگران را از داشتن و تاسی به آنان نکوهش می‌کند!

خانم خراسانی و دوستان دیگرشان در هم‌اندیشی، جبهه‌ی مشارکت و مدرسه‌ی فمینیستی پیگیرانه سیاست «نان را به نرخ روز خوردن» را دنبال می‌کنند. با حمایت از روحانی به دولت «تدبیر و امید» آقای روحانی دخیل بسته‌اند و با شرکت در نشست‌هایی که برای بررسی «منشور حقوق شهروندی» آقای روحانی تشکیل شد شرکت کردند. این جمع با راه انداختن دیالوگ بین خود و دولت در مورد این منشور و چانه‌زنی با سران این دولت و «خرده تغییراتی» هم چون جدا کردن تیتیر زنان از بند «خانواده، زنان، کودکان و کهنسالان از منشور حقوق شهروندی» آن را به مثابه‌ی راه حلی برای خارج شدن از «پاییز» جنبش زنان معرفی می‌کنند.^{۱۷} قصد دارند دوباره به دولت یادآوری کنند که از طریق این منشور می‌توان بین دولت و مردم پلی برقرار کرد. اینان می‌خواهند طرح منشور حسن روحانی و دولتش را که از زاویه داخلی برپایه‌ی جلب و اتکای بیشتر بر نیروهای «ناراضی» هم چون زنان اصلاح‌طلب و لیبرال استوار است و از زاویه بین‌المللی جلب نظر امپریالیست‌های غربی خصوصاً امریکا، به عنوان دستاورد مردم و زنان جا بزنند. باز به دنبال منحرف کردن اذهان جوانان و زنان هستند؛ می‌خواهند نفرت عمیق آنان به این رژیم را کاهش دهند و آنان را به «دخالته‌گری» متوهم کنند. آنان ادعا دارند: «نظرخواهی دولت از مردم برای ویرایش منشور حقوق شهروندی... فرصتی برای اعضای جامعه مدنی است... گویا قرار است که منشور حقوق شهروندی با انشای مردم تدوین شود.»^{۱۸} منشوری که چیزی جز نشخوار دوباره‌ی تمامی قوانین ارتجاعی و زن‌ستیز موجود در قانون اساسی و قانون مدنی نیست و ترجیح بند بندبندش «مغایر نبودن با احکام اسلام و قانون اساسی» است.

در ماده ۲ «اصلاحیه‌ی بر منشور حقوق شهروندی» توسط «کانون شهروندی زنان» که اعضای بخشی از همین زنان سینه‌چاک آقای روحانی و منشورش هستند، می‌خوانیم: «کلیه قوانین و مقررات و رویه‌هایی که زنان را به طور مستقیم یا غیرمستقیم مورد تبعیض قرار می‌دهد؛ می‌بایست مورد بازنگری قرار گیرد و قوانین و مقررات جدید و روزآمد با شرایط امروز زنان؛ با بهره گرفتن از زنان حقوقدان؛ کارشناسان حوزه زنان و نیز با توجه به اجتهاد مستمر (همان فقه پویا و قرائت جدیدی از اسلام) تدوین شود.»

به هر حال این یکی دولت «تدبیر و امید» است، حتی دولت اصلاحات هم نیست که زمان اعتراضات قانونی باشد، در این دولت جدید «فمینیسم موقعیتی» باید با «تدبیر» عمل کند و به زنان «امید» دهد. در واقع با تدبیر بذره‌های توهم امید را بیفشانند و هرآن کس را که جوانه‌های این توهم را از خاک بیرون بکشد به باد ناسزا بگیرد که کم حوصله است و نمی‌گذارد «امیدشان» ریشه بدواند و توهمی دیگر بار آورد.^{۱۹} توهمی همچون آن‌چه که «کمپین یک میلیون امضا» چندین سال اشاعه داد و تبلیغش کرد: «اینکه اسلام هیچ مغایرتی با حقوق زنان ندارد!»

۱۷ اسفند ۱۳۹۲ (۸ مارس ۲۰۱۴)

پانویس مقاله در صفحه ۳۶

دوستان به واسطه قیاس ظاهری این دو رخداد به این نتیجه می‌رسند که اگر امروز زنان خواسته‌های خود را به طور مستقل مطرح نکنند مانند سال ۵۷ سرشان کلاه خواهد رفت»، غافل از آن که زنان چه در همین پروسه انتخابات و چه در طول ۱۵ سال اخیر توانسته‌اند «معیارهای جنسیتی» را برعموم «نخبگان» و «گروه‌های مرجع» و نیز بخشا در کل جامعه تا حد زیادی تحمیل کنند و اتفاقاً این آن روند مبارکی است که باید تداوم بیابد و نه لزوماً حرکت‌های مکانیکی همچون «طرح خواسته‌های صرفاً جنسیتی» در یک تند پیچ بزرگ سیاسی و مقطعی که اکثر جنبش‌های اجتماعی و مطالبه‌محور کشور در آن «زمین مشترک» برسر یک «خواسته معین حداقلی»^(۴) توافق کرده‌اند.^{۱۵} همان بحث آشناسات که خواسته‌های زنان تحت عنوان غیرعمده بودن باید کنار گذاشته شود. این که بهتر است زنان از «جنبش» حمایت کنند تا بعداً حقشان داده شود! تجربه‌ایی که بارها به شکست و ناامیدی انجامیده و گزاره‌ای که همین چندی پیش خود خانم خراسانی به آن نقد داشت، اما فعلاً اقتضای زمان و «موقعیت» چنین است. به هر حال آن‌چه که به واقع مورد نظر خانم خراسانی است عدم طرح مطالبات واقعی و مستقل زنان است چرا که این مطالبات هر دو جناح حاکم را مورد حمله قرار می‌دهد و یکی از دل‌نگرانی‌های عمده‌ی خانم خراسانی سرنگونی کلیت نظام جمهوری اسلامی است.

گردهم آمدن جمعی از زنان حکومتی به همراه بخشی از فعالین کمپین یک میلیون امضا در جریانی به نام «همگرایی سبز جمعی از فعالان جنبش زنان» در خدمت معاملات سیاسی بین جناح اصلاح‌طلب حکومتی و این به اصطلاح فعالان زنان بود و قرار بود که «شکاف پیش آمده بین دولت و ملت» را پر کند.^{۱۶} در واقع و در نهایت آن‌چه که خانم خراسانی و همفکرانش به دنبال آن هستند جلوگیری از سرنگونی جمهوری اسلامی و اصلاح و ترمیم همین نظام زن‌ستیز است. و با منسوخ دانستن «گفتمان امپریالیسم» و ادعای این‌که مبارزات و جنبش‌های استقلال‌طلبانه در قرن گذشته شکست خورده‌اند و این‌که مردم حاضر نیستند تجربه‌ی انقلاب را دوباره تکرار کنند، متحدان خود را برای این اصلاح و ترمیم در میان کشورهای غربی و ناتو و ... می‌بینند و می‌جویند.

بنابراین و به زعم آنان اگر امریکا و ناتو در افغانستان، عراق، لیبی، مصر، سوریه، تونس و... دخالت نظامی می‌کنند صرفاً به خاطر «کمک‌های بشردوستانه است» و نه به خاطر منافع سرمایه‌دارانه‌اشان، بنابراین بدیلی که ارائه می‌دهند استفاده از فرصت‌های خارجی با ویژگی‌های «جدید» است: «از این رو در شرایط کنونی، گفتمان کلاسیک ضدیت با امپریالیسم و تمدن غرب، یکسره همه‌ی «فرصت‌ها و امکانات» بالقوه و بالفعل در دیپلماسی بین‌المللی، از مردمی که به دموکراسی و عدالت و برابری چشم دوخته‌اند سلب می‌کند. اتفاقاً ما امروز نیازمند گفتمان تازه‌ای هستیم که به جای آن که «تضاد برانگیز» و مبلغ نفرت و دشمنی با این یا آن کشور باشد بتواند در عین حال که «امکانات و فرصت‌های بالقوه» دیپلماسی بین‌المللی و افکار عمومی جهانی و دولت‌های غربی را رد نمی‌کند، اما مفهوم «تفاوت منافع» را با تیزبینی و آینده‌نگری ببیند و بتواند آن را به خوبی تبیین کند، و در ادامه، از تفاوت منافع، با هنرمندی دیپلماتیک، در جهت «منافع ملی» سود ببرد. متأسفانه امروز نیروهای سیاسی اجتماعی که حامل گفتمان چپ سنتی یا گفتمان ملی‌گرای سنتی هستند گویی مخالف فایده این ویژگی‌های انعطاف‌پذیر هستند؛ ولی بی‌شک اگر یک جنبش و نیروی قوی اجتماعی با چنین گفتمان غیرخصمانه با دیگر کشورها - اما هوشیار و متعهد به منافع ملی - به وجود آید، می‌توان امیدوار بود که جنبش‌های اجتماعی به ویژه جنبش زنان کشورمان، مسیری تازه و متفاوت را تجربه خواهد کرد.» خانم خراسانی با رد خصمانه‌ی «گفتمان امپریالیسم» و طرح «استفاده (هنرمندانه) از امکانات خارجی» آن‌چه که برای جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش زنان دیکته می‌کند چیزی جز مماشات و اتحاد با جناحی از سرمایه‌داران حاکم بر ایران و اتحاد با سرمایه‌داری جهانی نیست. هدف او تبدیل کردن جنبش زنان به زانده‌ای از حاکمان در جمهوری اسلامی و یا سرمایه‌ی جهانی برای چانه‌زنی با

بیانیه سازمان زنان هشت مارس، به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن

زنان در مقابل دو واپس‌گرایی پدرسالار: سرمایه‌داری امپریالیستی و بنیادگرایان مذهبی!

۸ مارس روز جهانی زنان در راه است و ما باز هم برای تحقق بخشیدن به رویای رهایی‌مان مبارزه می‌کنیم. چشم به راه مبارزات خواهران‌مان نشسته‌ایم تا زنجیره‌ی هزاران ساله‌ی ستم بر زنان را که به قدمت تاریخ، ما را در بند گرفته به یاری دست‌های بی‌شمار زنان تحت‌ستم بگسلیم.

از خودمان سوال می‌کنیم ما که حدود دو سوم از کار دنیا را انجام می‌دهیم و در عین حال، تنها ده درصد از درآمد جهانی را به دست می‌آوریم و کمتر از یک درصد از دارایی جهان را در اختیار داریم و هفتاد درصد فقرای جهان را تشکیل می‌دهیم؛ سهم‌مان از جهانی که جزء سازندگان اصلی آن هستیم و بار اصلی آن را به دوش می‌کشیم، چیست؟

سهم ما در این میان گسترش خشونت سازمان‌یافته‌ی دولتی و متعاقباً خشونت خانگی و اجتماعی است که روزانه یک سوم از ما زنان مستقیماً آن را تجربه می‌کنیم؛ گسترش تجاوزجنسی، قتل، قتل ناموسی، تن‌فروشی، تحقیر، توهین و تهدید و ... گسترش بی‌سابقه‌ی بهره‌برداری کالایی از بدن‌های‌مان، نمایاندن «زیبایی زن» به عنوان تنها دارایی‌مان و نقش مادری به عنوان تنها هویت‌مان؛ نزاع بر سر نحوه‌ی کنترل بدن ما با پوشاندن یا حراج کردنش به وسیله‌ی دولت یا مذهب یا عرف یا فرهنگ یا تقاضای بازار و یا حتی صرفاً تمایل شخصی مردان؛ نزاع بر سر حق کنترل بارداری و یا پایان دادن به آن و ... و بدین ترتیب بدن ما کالایی است که هر روزه عرضه و قیمت‌گذاری می‌شود.

کالایی که یا نحوه‌ی استفاده‌ی بی‌مهابا از آن را در صنعت پورنوگرافی تبلیغ می‌کنند و تعلیم می‌دهند یا در تجارت انسان مبادله می‌کنند و در بازار تن‌فروشی قیمت‌گذاری می‌کنند و با پول معاوضه می‌کنند یا در ازدواج قرارداد و ملاحظات مالی را کاملاً مشروع و توسط قانون و افکار عمومی تقدیس می‌کنند و در نهایت حتی برای تصاحب رایگان این کالا به زنان فردی یا جمعی تجاوز می‌کنند.

در امتداد کارکرد همین نظام مردسالارانه است، آن‌زمان که امپریالیست‌ها برای تقسیم جهان مقابل هم می‌ایستند و به نام «آزادی» و گسترش «دمکراسی» در کشورهای جهان سوم جنگ‌های تجاوزکارانه به راه می‌اندازند، باز هم اولین قربانیانش ما زنان هستیم.

در عین حال که ما ارزان‌ترین، مطیع‌ترین، مطلوب‌ترین و سودزاترین نیروی کار برای چرخش سرمایه‌هایشان محسوب می‌شویم اما با «خانه‌دار» خواندمان، کارمان را صرفاً یک «فعالیت درآمدزا» می‌نامند و فوق‌استثمار ما را مخفی می‌کنند. دست‌مزد پایین‌مان را توجیه و امکان سازمان‌یابی را از ما می‌گیرند. ما را از تکه زمین‌هایمان در روستاها می‌رانند تا در ابعاد میلیونی «حاشیه‌نشین» شهرها شویم و زرادخانه‌ی تن‌فروشی، تجارت انسان، کارهای «غیررسمی»، خدماتی، بیگاری و نگهداری از فرزندان گرسنه و رها شده و ... باشیم.

وقتی هم که برای تغییر این اوضاع به صف مبارزات اجتماعی می‌پیوندیم، سهم ما رژیم‌های واپس‌گرایی اسلامی است که باز هم اولین قربانیانش خود ما هستیم.

متأسفانه تکرار تجربه‌ی ما زنان ایران به وضوح نشان داد که پایه‌ی ایدئولوژیک، نماد و شاخص یک حکومت اسلامی موقعیت فرودست و بردگی و بی‌حقوقی کامل زنان است و چگونه بنیادگرایان مذهبی همراه با هم‌دستان بین‌المللی‌شان میوه‌چینان مبارزات عادلانه مردم هستند. وقتی سی و پنج سال پیش از دل مبارزات انقلابی مردم ایران عقب‌مانده‌ترین و زن‌ستیزترین جایگزین ممکن بیرون آمد، در واقع هدفشان این بود که تا حد امکان به حاکمیت ستم‌گرانه‌ی خود مشروعیت و تقدس بخشند و آن را در سیستم سرمایه‌داری جهانی ادغام کنند. شاید بتوان گفت **اسلامی کردن نظام پدر/مردسالاری مهمترین عمل در این راستا بود.** با استفاده‌ی همه‌جانبه از اهرم‌های قدرت دولتی روابط ستم بر زن را بر اساس شریعت از نو قالب بندی و بازسازی کردند. این نه فرهنگ ازلی و ابدی "زن مسلمان" است که احیا شد، بلکه فرهنگ و روابط پدرسالاری اسلامی بود که به پشتوانه سرکوب دولتی مستقر شد. جمهوری اسلامی با صراحت انقیاد زن را در قوانین کدبندی کرد و برای آن دادگاه‌ها و نیروهای سرکوب‌گر اجرایی تخصیص داد.

این جایگزین به‌قدری با شرایط غیرانقلابی جهانی هم‌خوانی دارد که می‌بینیم یکی پس از دیگری چه از دل تجاوزات امپریالیستی به عراق و افغانستان و چه از دل مبارزات مردم در خاورمیانه و شمال آفریقا حکومت‌های اسلامی سر بلند می‌کنند. باز هم در مرکز این تغییرات زنان اولین نیروی اجتماعی هستند که باید کنترل و سرکوب شوند. از قانونی شدن شرع علیه زنان در افغانستان و عراق تا اعلام چندمسی در

لیبی تا افزایش بی‌سابقه‌ی تجاوز و ناقص‌سازی جنسی در مصر تا احیای سنگسار زنان در تونس و سوریه ... و احیای حجاب زنان (چه اجباری و چه اختیاری) که به طرز انکارناپذیری نماد فشرده‌ی حاکمیت شرع است.

این‌ها همه جنگ واقعی و خونین این دو قطب پوسیده بر علیه زنان است که در به انقیاد کشیدن، سرکوب و کنترل زنان برادر و برابرند و برای حفظ منافع مشترک‌شان با نفرت و خشونت هر چه تمام‌تر یک حکومت‌نظامی جهانی بر علیه زنان به پا داشته‌اند.

و این ما هستیم در میانه‌ی این جنگ و

- این باز هم تکرار همان داستان کهنه و وقیحانه است تجاوز جنسی برای حفظ و دفاع از بکارت

- این باز هم چنگ و دندان نشان دادن مردسالارانه است برای کنترل و حراج کردن بدن زنان

- این باز هم تکرار تراژدی حضور انبوه و جسورانه‌ی زنان است در پروسه‌ی تغییرات اجتماعی و دست‌خالی و نا امید، و عقب‌راندن‌شان

- این باز هم تکرار داستان انتخاب بین متجاوزین است؛ انتخاب بین بد و بدتر

- این باز هم انتخاب «دمکراتیک» پیش روی زنان است: ترجیح می‌دهید تا زیر حجاب و روبند برای تجاوز شرعی مالکین نرینتان دست نخورده باقی بمانید و از شما حمایت شرعی شود یا ترجیح می‌دهید با آخرین مدل آرایش و لباس‌های مارک‌دار پشت ویتترین به نمایش گذاشته شوید و قیمت‌گذاری و دست‌مالی و ستایش شوید؟! ترجیح می‌دهید در کنار مردان متجاوز «مبارز» در میدان تحریر باقی بمانید یا ترجیح می‌دهید زیر پوتین ارتش وابسته به غرب از شما حمایت شود؟! ترجیح می‌دهید در کشور خودتان همسری مطیع و مادری «واقعی» باشید که سال‌ها بار زندگی را به تنهایی به دوش می‌کشد و فرزندان را بدون حضور و مسئولیت پدر بزرگ می‌کند یا ترجیح می‌دهید سر از پشت ویتترین‌های کشورهای اروپایی یا حرم‌سراهای حاشیه‌ی خلیج در آورید؟! ترجیح می‌دهید در پروسه‌ی استثمار سایر انسان‌ها و ستم به دیگر زنان نقش بگیرید و امتیاز و پیشرفت کسب کنید و قوانین دنیای سرمایه‌داری - پدر/مردسالار از شما حفاظت کند یا ترجیح می‌دهید در گوشه‌ی یک کارگاه غیررسمی یا یک کارخانه‌ی بزرگ یا یک مزرعه‌ی صنعتی استثمار شوید و «خانه‌دار» بمانید و خداوند به وسیله‌ی نمایندگان مذکرش از شما حمایت کند تا امتیازات «آن دنیایی»تان را حفظ نمایید و پاداش اخروی بگیرید؟! ترجیح می‌دهید بر اساس احکام شریعت اسلامی برای ازدیاد جمعیت «امت اسلامی» هر چه بیشتر جهادگر بزیاید یا ترجیح می‌دهید توسط کلیسا و بنیادگرایان مسیحی به ماشین جوجه‌کشی مبدل شوید؟

و این باز هم بازگشت به چرخه‌ی نافرجام انتخاب بین دو قطب واپس‌گرا، پوسیده، تاریخ گذشته و امتحان پس‌داده است. دو قطبی که پاسخی برای شرایط امروزی بشر ندارند و از ترس همین فروپاشی پیش‌رویشان است که اجبارا به دامان یکدیگر چنگ می‌زنند و از یکدیگر حمایت می‌کنند و مجبورند تضادهایشان با یکدیگر را در مقابل صفوف مردم تحمل کنند و نادیده بگیرند.

این چرخه‌ی واپس‌گرا باعث شده تا در عمل مبارزه با یکی از طرفین بدون مرزبندی با دیگری به شکل اجتناب‌ناپذیر ما را در صف مقابل قرار دهد، بدین شکل تقویت هر یک از این دو قطب هرچند با هدف تضعیف و مقابله با دیگری، اما در عمل قطب دیگر را نیز تقویت می‌نماید. از این رو برای کسانی که قربانی شرایط موجودند، کسانی که بیزار از شرایط موجودند و کسانی که خواهان مبارزه برای تغییر شرایط موجود هستند، انتخابی جز این نیست که هم‌زمان با هر دو پوسیده مرزبندی و مبارزه نمایند و زنان ستون فقرات این تضاد و این مبارزه‌اند. زنان برای این دو پوسیده‌ی زن‌ستیز از یک سو ارتش کار، پیاده نظام و کالای ارزشمندی هستند که بدون جایگاه امروزی آنان این نظم استثمارگرانه و ستمگرانه قادر به ادامه‌ی بقای خود نیست و از دیگر سو به واسطه‌ی نقش، جایگاه و پتانسیلی که دارند در صورت ورود به میدان مبارزه با افق‌رهای خودشان و بشریت قادر هستند کلیه سدهای پوسیده و پدر/مردسالارانه را که در معرض فروپاشی تاریخی هستند، فرو بریزند و دنیای دیگری بسازند.

از این رو ما زنان فقط با مبارزه‌ی انقلابی، انترناسیونالیستی، رادیکال و هم‌زمان با این دو قطب تاریخ گذشته‌ی ضدزن است که می‌توانیم دستان خون‌آلود، مردانه و «روحانی» آنان را از زندگی میلیون‌ها زن که در خانه‌ها، کارخانه‌ها، مزارع، خیابان‌ها، فاحشه‌خانه‌ها و ... با خشونت بی‌رحمانه و بی‌سابقه‌ای له می‌شوند، کوتاه کرده؛ و راه‌رهای و دست‌یابی به روابط غیراستثمارگرانه و غیرستمگرانه را باز کنیم. هیچ افق روشنی برای رهایی زنان و رهایی بشریت بدون جنگیدن و سرنگونی این دو قطب پوسیده متصور نیست و بدون حضور زنان در این مبارزه سرنگونی این دو قطب امکان‌پذیر نیست.

سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)

۱۹ فوریه ۲۰۱۴

Al deze vertegenwoordigen het echte bloedige oorlogen van deze twee verouderde krachten - kapitalistische imperialisme en religieus fundamentalisme - te onderwerpen, onderdrukken en controleren van vrouwen. Deze twee krachten zijn even onderdrukkend en fungeren als broeders in het behoud van hun gemeenschappelijke belangen, zoals zij gemilitariseerd regelingen in te stellen tegen vrouwen door haat en extreem geweld.

Wij vrouwen zijn in het centrum van deze oorlog, die eens te meer het bittere verhaal van gender verkrachting in de naam van het behoud en de verdediging van maagdelijkheid herhaald. Eens te meer de tanden en klauwen van het patriarchaat zijn getoond om te controleren en veilen lichamen van vrouwen. Opnieuw zien we de tragedie van vrouwen moedig deel te nemen aan hun massa's in het proces van sociale verandering, maar liquidatie in het einde duwde ze terug, zonder verandering. Nogmaals vrouwen worden gedwongen om te kiezen tussen het " minste kwaad " van wie ze zou overtreden.

Dit is de zogenaamde democratische keuze van vrouwen: heeft uw voorkeur om te worden gedekt door een hejab en blijven onaangeroerd en " gesteund " door de sharia en de sharia verkracht je door mannelijke heren, of geeft u de voorkeur om te worden weergegeven in etalages terwijl u de nieuwste designermode draagt en aanbeden wordt terwijl je geprijsd, misbruikt en gemolesteerd wordt? Geeft u de voorkeur aan naast " militante " mannelijke verkrachters op het Tahirplein of onder de laarzen van de westerse legers die beweren dat zij u steunen?! Hebt u liever een gehoorzame vrouw en een "echte" moeder in uw eigen land en die in haar eentje de zware last van jaren van het opvoeden van kinderen zonder de aanwezigheid van een vader draagt of te hoog in de etalages van Europa zijn en bordelen (de zogenaamde Harems) van de Golfstaten? Geeft u de voorkeur om deel te nemen aan het proces van de exploitatie van andere mensen en het onderdrukken van andere vrouwen voor uw eigen persoonlijke interesses en te worden beschermd door de wetten van de wereld kapitalistische patriarchale systeem, of geeft u de voorkeur om te werken in kleine hutten of grote fabrieken of boerderijen of geeft u de voorkeur aan een ' huisvrouw ' te blijven en verwachten dat God je beschermd door zijn mannelijke vertegenwoordiger in een poging tot het verkrijgen van privileges van uw " andere wereld " ? Wilt u deelnemen aan de bevolkingsgroei programma van de Islamitische Republiek op basis van haar sharia en dus tot meer jihadisten, te worden omgezet in een loutere incubator door de kerken en de religieuze fundamentalisten dragen?

Al deze opties liggen op de eindeloze wiel van de keuze tussen deze twee polen die achterhaald en verrot zijn. Deze twee krachten hebben geen toekomst voor de mensheid. Inderdaad, de gevaren die zij ondervinden van de afgrond duwen ze niet alleen naar elkaar toe, maar ook om elkaar te steunen en hun tegenspraak te verbergen wanneer ze het gezicht van de protesterende massa zien.

Iedereen die het slachtoffer is van de bestaande orde, al diegenen die haten en willen strijden om het te veranderen, hebben uiteindelijk geen andere keuze dan om duidelijk stelling te nemen en te vechten tegen beide polen. Vrouwen vormen de kern van deze tegenstrijdige situatie en de strijd tegen deze twee polen. Voor beide reactionaire palen, vrouwen zijn een leger van de arbeid, voetvolk van het systeem, een waardevolle grondstof waarvan de rol is onmisbaar voor de werking van dit systeem van uitbuiting en onderdrukking. En aan de andere kant, als gevolg van deze strategische positie, als de vrouwen in de arena van strijd met het doel zichzelf en de hele mensheid te emanciperen, ze kunnen alle rotte patriarchale belemmeringen die worden geconfronteerd met historische ineenstorting vernietigen en de bouw van een nieuw wereld zijn.

Door dit alles, kunnen wij vrouwen, doormiddel van revolutionaire internationalistische strijd tegen deze twee verouderde en anti - vrouwen krachten, slagen in het wegwerken van hun bloed doordrenkte, mannelijk en "heilig" handen uit de levens van miljoenen vrouwen die worden verpletterd in huizen, fabrieken, velden, straten en bordelen, hevig, genadeloos en zonder spijt. Alleen door dit soort strijd kunnen vrouwen het verloop van hun emancipatie en een samenleving zonder uitbuiting en onderdrukking bereiken.

Zonder de strijd en omverwerping van deze twee verouderde krachten, is er geen andere duidelijke vooruitzicht voor de emancipatie van vrouwen en zelfs van de hele mensheid- wat onmogelijk is zonder de volledige participatie van vrouwen.

**8 maart Vrouwen Organisatie (Iran - Afghanistan)
19 februari 2014**

Vrouwen confronteren achterhaald patriarch: kapitalisme-imperialisme en religieus fundamentalisme!

8 maart, Internationale Vrouwendag, komt eraan, en wij zullen onze strijd, de droom van emancipatie voort zetten. We zien de strijd van onze zusters om samen met de talloze handen van onderdrukte vrouwen over de hele wereld, om de duizend jaar oude ketenen van onderdrukking die ons binden, breken.

Vrouwen verrichten 2/3 van de arbeid van de wereld, maar krijgen slechts 10% van haar inkomsten en bezitten minder dan 1% van zijn rijkdom. Zeventig procent van de armen in de wereld zijn vrouwen. Wij zijn de belangrijkste makers van de wereld en dragen de last op onze schouders, maar wat is onze lot?

Er is steeds meer mannen en verkrachting, moord, eerwraak, prostitutie, afbraak, beledigingen en bedreigingen en een ongekeerde gebruik van het vrouwelijk lichaam als handelswaar. 'Vrouwenschoonheid' wordt gepresenteerd als onze enige doeleinde en het moederschap als de enige bron van onze identiteit, met het gevecht over de vraag of onze lichamen moeten worden bestuurd of toegedekt of geveild door de staat, religie, traditie en cultuur, door de eisen van de markt en zelfs persoonlijke neigingen van mannen, net zoals er wordt gevochten om het recht om onze eigen zwangerschappen te controleren of te beëindigen. Dit is de context van onze lichamen geworden en krijgt een prijs dag na dag.

Als onderdeel van de fundamentele manier waarop dit patriarchale systeem werkt, staan imperialistische machten tegenover elkaar over de verdeling van de wereld, en in naam van de "vrijheid" en "democratie" voeren ze oorlog om de derde wereld binnen te vallen - en weer, zijn vrouwen de eerste slachtoffers.

Hoewel vrouwen de goedkoopste, meest gehoorzame en meest winstgevende arbeidskrachten zijn voor het draaien van de wielen van het kapitaal, noemen ons "huisvrouwen" en verbergen ze onze superuitbuiting. Zij rechtvaardigen onze lage lonen en beroven ons van elke mogelijkheid om onszelf te organiseren. In de derde wereld waar ze ons dwingen om onze kleine percelen grond achter te laten in onze dorpen en naar de stedelijke sloppenwijken te verhuizen. Onze miljoenen "onofficiële" arbeidskrachten in de dienstverlenende sector, dwangarbeid en dit alles terwijl het verzorgen en voeden van de kinderen het dood als gevolg heeft.

En als we meedoen in de strijd om de bestaande orde te veranderen, islamitische regimes worden opnieuw onze hoop, want we zijn weer de eerste slachtoffers.

Helaas is herhaling van onze ervaring als vrouwen in Iran duidelijk aangetoond dat de ideologische basis, de vooruitzichten en de specifieke kenmerk van een islamitisch regime, is de ondergeschikte positie van de vrouw, onze slavernij en het ontnemen van rechten - dit is hoe de religieuze fundamentalisten met hun internationale partners de vrucht van het volk rechtvaardige strijd hebben geoogst. Vijfendertig jaar geleden, toen dit achterlijke en anti - vrouwen regime zich voordeed als een mogelijke vervanging van de Sjah, en het volk van Iran steeg in revolutionaire strijd, de religieuze fundamentalisten probeerden om hun heerschappij te legitimeren en te integreren in Iran en in het kapitalistische wereldsysteem. Islamiseren het patriarchale systeem was hun belangrijkste bijdrage aan deze inspanning. Door gebruik te maken van de volledige kracht van de staatsmacht, werden vrouwen herschikt op de fundamentele van de sharia. De Islamitische Republiek codificeerde de onderdrukking van vrouwen in de wet, en heeft om die wetten heen een set van rechtbanken en repressieve krachten.

Het bestaan van deze krachten is direct gerelateerd aan de tegenslagen door revolutie leed in de wereld van vandaag. Het is geen toeval dat een na de andere islamitische regime tot stand wordt gebracht, hetzij door de imperialistische invasies van Irak en Afghanistan of in het kielzog van de strijd van de mensen in het Midden - Oosten en Noord-Afrika. En in het midden van deze transformaties zijn vrouwen de eerste sociale kracht te worden gecontroleerd en onderdrukt. In Afghanistan en Irak de legalisatie van de sharia tegen vrouwen; in Libië de legalisering van polygamie, in Egypte de ongekeerde toename van vrouwelijke genitale verminkingen, in Tunesië

en Syrië het herstel van het straffen van vrouwen door steniging, de stijging van de hejab, of afgedwongen of willekeurige, al deze zijn ontegensprekelijk een geconcentreerde uitdrukking van de Sharia.

Iraq the legalization of Sharia law against women; in Libya the legalisation of polygamy; in Egypt the unprecedented increase in female genital mutilation, in Tunisia and Syria the re-establishment of punishing women by stoning; the rise in the hejab, whether enforced or arbitrary, all these are undeniably a concentrated expression of Sharia law.

All these represent the real bloody wars of these two outmoded forces – capitalist-imperialism and religious fundamentalism – to subjugate, oppress and control women. These two forces are equally oppressive and act as brothers in preserving their common interests, as they establish militarized regimes against women through hate and extreme violence.

We women are at the centre of this war, which once again repeats the bitter tale of gender rape in the name of preserving and defending virginity. Once again the teeth and claws of patriarchy are shown so as to control and auction off women's bodies. Once again we see the tragedy of women courageously taking part in their masses in the process of social change, but winding up in the end pushed back down, without change. Once again women are pushed to choose between the "lesser evil" of who would violate them.

This is the so-called democratic choice facing women: do you prefer to be covered by a hejab and stay untouched and "supported" by Sharia law and Sharia raped by your male lords, or do you prefer to be displayed in shop windows wearing the latest designer fashions and adored while you're priced and abused and molested? Do you prefer to be placed next to "militant" male rapists in Tahrir Square or under the boots of Western dependent armies claiming they support you?! Do you prefer to be an obedient wife and a "real" mother in your own country and single-handedly bear the heavy load of years of raising children without the presence of a father or to be perched in the shopping windows of Europe or the private and brothels(called harems) of the Gulf States?! Do you prefer to take part in the process of exploiting other people and oppressing other women for your own personal interests and advance and to be protected by the laws of the world capitalist patriarchal system, or do you prefer to work and be exploited in some small or big factory or farm, or do you prefer to remain a "housewife" and expect god to protect you through his male representative in an effort to obtain and then safeguard your "other world" privileges? Do you want to take part in the population increase programme of the Islamic Republic on the basis of its Sharia law and thus to bear more jihadists, to be turned into a mere incubator by the churches and the religious fundamentalists?!

All these options lie on the endless wheel of choice between these two poles that are outmoded and rotten. These two forces have no future for humanity. Indeed, the dangers they both face of collapse push them not only to have a go at each other but also to support each other and hide their contradiction when they face the protesting masses.

The dynamics of this outmoded and backwards-turning wheel mean that struggle against one of them, in the absence of a clear stance against the other, invariably winds up pushing people into the other camp – therefore, supporting one of these two poles, even if the intention is to fight and weaken the other, in practice actually strengthens the other pole. Everyone who is a victim of the existing order, all those who hate it and want to struggle to change it, ultimately have no other choice than to take a clear stance against and fight both of these poles. Women are at the heart of this contradictory situation and the struggle against these two poles. For both of these reactionary poles, women are an army of labour, foot soldiers of the system, a valuable commodity whose role is indispensable to the operation of this system of exploitation and oppression. And on the other hand, because of this strategic position, if women enter the arena of struggle with the aim of emancipating themselves and all humanity, they are capable of destroying all the rotten patriarchal barriers, which are facing historical collapse, and building a new world.

Because of all this, we as women can, through revolutionary internationalist struggle against these two outmoded and anti-women forces, succeed in getting rid of their blood soaked, male and "holy" hands from the lives of millions of women who are being crushed in homes, factories, fields, streets and brothels violently, mercilessly and without precedent. Only through this kind of struggle can women chart the course of their emancipation and achieve a society without exploitation and oppression.

Without the fight and overthrow of these two outmoded forces, there is no other clear prospect for the emancipation of women and indeed of all humanity –which is impossible without the full participation of women.

8 March Women Organisation (Iran-Afghanistan)
19 Feb 2014

Women are confronting outmoded patriarchy: capitalist-imperialism and religious fundamentalism!

The 8th of March, International Women's Day, is coming, and we will continue our struggle to achieve the dream of emancipation. We are seeing the struggle of our sisters to join together with the countless hands of oppressed women all over the world to break the thousand-year old chains of oppression that bind us.

Women carry out 2/3 of the world's labour, but obtain only 10% of its income and own less than 1% of its wealth. Seventy percent of the world's poor are women. We are the main makers of the world and carry its load on our shoulders, but what is our lot?

Our lot is ever-increasing organized state violence, alongside the domestic and social violence which a third of the world's women experience on a daily basis. There is ever-increasing gender rape, murder, honour killings, prostitution, degradation, insults and threats and an unprecedented use of women's bodies as commodities. Women's "beauty" is presented as our only capital, and motherhood as the only source of our identity, with fighting over whether our bodies are to be controlled by being covered up or auctioned off by the state, religion, tradition and culture, by the demands of the market and even men's personal tendencies, just as there is fighting over the right to control or terminate our own pregnancies. This is the context in which our bodies have become commodities and assigned a price day after day.

Our bodies are commodities that are mass advertised by a pornographic industry that gives training in their use. They are used in human trafficking and are priced in the sex markets where they are traded for money. In marriage contracts, financial considerations are considered completely legitimate and are reinforced by law and public opinion. Ultimately this commodity is sometimes appropriated free of charge as women are raped either individually or by gangs.

As part of the basic way this patriarchal system functions, imperialist powers confront each other over the division of the world, and in the name of "freedom" and "democracy" they wage war to invade the third world – and again, women are the first victims.

Although women are the cheapest, most obedient and most profitable work force for turning the wheels of capital, they name us "housewives" and hide our super-exploitation. They justify our low wages and rob us of any possibility of organizing ourselves. In the third world they force us to leave our small plots of land in our villages and move to urban shantytowns in our millions, an "unofficial" work force in the service industry, forced labour, all while taking care of hungry and oft-abandoned children.

And when we join in struggle to change the existing order, backward Islamic regimes again become our lot, as we are once again the first victims.

Unfortunately, repetition of our experience as women in Iran has clearly demonstrated that the ideological foundation, the outlook and specific feature of an Islamic regime, is the inferior position of women, our enslavement and deprivation of rights – this is how the religious fundamentalists with their international partners have harvested the fruit of the people's just struggle. Thirty-five years ago, when this backward and anti-women regime posed as a possible replacement to the Shah as the people of Iran rose in revolutionary struggle, the religious fundamentalists tried to legitimise their rule and integrate Iran into the world capitalist system. Islamicizing the patriarchal system was their most important contribution to this effort. By utilising the full force of state power, the oppressive relations enchaining women were recast on the foundations of Shariah law. This was not some "eternal" culture of "Muslim women" being re-born, it was the culture and relations of Islamic patriarchy being given the full backing of state repression. The Islamic Republic thus codified the subjugation of women in law, and to enforce such laws established a set of courts and repressive forces.

The existence of these forces is directly related to the setbacks suffered by revolution in the world today. It is not a coincidence that one after another Islamic regime is being established either through the imperialist invasions of Iraq and Afghanistan or in the wake of the struggles of the people in the Middle East and North Africa. And at the centre of these transformations women are the first social force to be controlled and oppressed. In Afghanistan and

HASHTE MARS

Quarterly journal No.32 - May 2014

Adress:

ZAN

Postfach 850442

Köln 51029

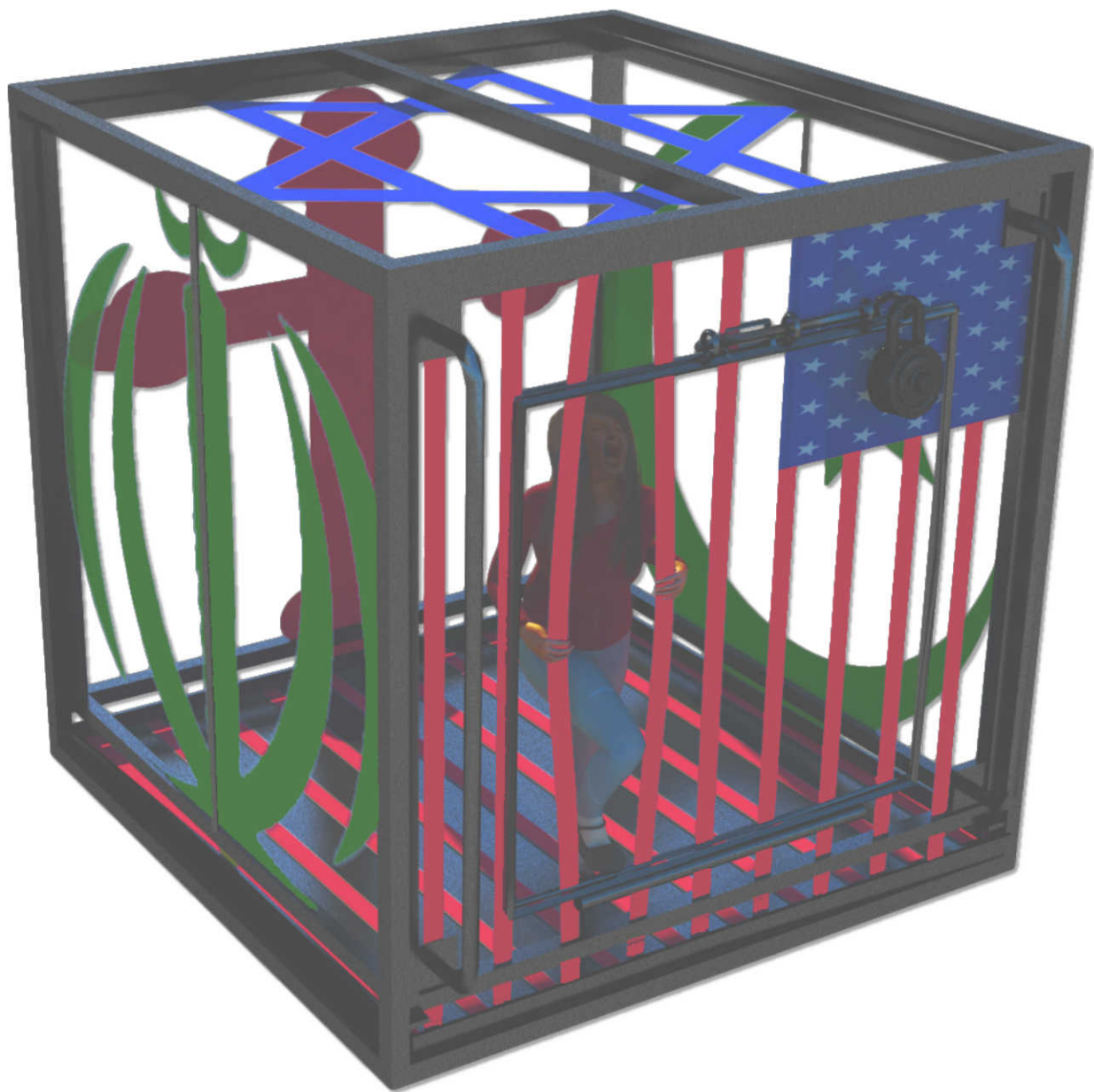
Germany

E-mail:

zan_dem_iran@hotmail.com

www.8mars.com

facebook.com/8MarsOrg



Price: 3€ / 3£